

بِوَالْعِلْمِ

جلد ششم

از قیمت

امام شناسی

(غدير: ۱- حجة الوداع)

تأليف

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفعه الزكوة

الحسين

هوالمزین

امام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، روایتی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی

و در باره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های استدلالی علمی - فقهی از زمان کربلا

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و اجابات حلی و نقضی

پیرامون ولایت

لمؤلّفه الخیر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنہ

فہرست

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد ششم امام شناسی (غدیر : ۱ - حِجَّة الوداع)

- ۱ - میزان و محور حقّ علیّ علیه السّلام است
- ۲ - کیفیت حجّ و عمره‌های رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم
- ۳ - خشم رسول‌الله از شکایت‌کننده از أميرالمؤمنین و گفتار آن حضرت دربارهٔ تصلّب علیّ در دین
- ۴ - بحث در مشروعیت حجّ تمتّع و تفاوت‌های آن با حجّ افراد و قرآن
- ۵ - بیان مبسوط جریان حجّة الوداع در تمهید واقعه غدیر خمّ
- ۶ - تفسیر آیه نسیء و بیان عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی
- ۷ - بحث مفصّل تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و تفسیر آیه **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ ...**
- ۸ - دست استعمار در إحياء آداب و رسوم ملّی و قومی و تغییر تاریخ مسلمین و برگردانیدن خطّ و زبان اسلامی به خطوط و ألفاظ أجنبية و تغییر ساعت غروب کوک به ساعت ظهر کوک
- ۹ - تقویم قمری از ضروریات اسلام است و ضمیمه نمودن تاریخ شمسی به آن نیز صحیح نمی‌باشد
- ۱۰ - یکی از ارکان مهمّ وحدت اسلامی ، اتّحاد تاریخ است
- ۱۱ - انقراض خاندان پهلوی در اثر إعلان نسخ تاریخ محمّدی
- ۱۲ - فوائد سال قمری و مضارّ سال شمسی
- ۱۳ - گزارش مستند و تحلیل عملکرد مجلس شورای ملّی استعماری در تغییر تاریخ هجری قمری به شمسی باستانی در سه مرحلهٔ تدریجی
- ۱۴ - یادبودها و سالگردها بر اساس تاریخ هجری قمری

فهرست امام شناسی جلد (۶)

درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

۹ - ۵۷

تفسیر آیه : يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...

- ۱۰ غدیریة آیه الله العظمی: شیخ محمد حسین غروی
- ۱۲ میزان و محور حقّ علیّ علیه السّلام است
- ۱۴ حقّ پیوسته با علیّ علیه السّلام و به دنبال اوست
- ۱۸ علیّ و أهل بیت او علیهم السّلام میزان حقّند
- ۲۰ غدیریة ابن حمّاد عبدی
- ۲۲ وصیّت اکید رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم در سال آخر حیات
- ۲۴ حجّها و عمره های رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم
- ۲۸ کیفیّت حجّ و عمره های رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم قبل از هجرت
- ۳۰ دعوت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم برای حجّة الوداع
- ۳۲ اسامی آخرین حجّ رسول خدا
- ۳۴ خروج أميرالمؤمنین علیه السّلام برای حجّ از یمن به مکه
- ۳۶ کیفیّت إحرام رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم
- ۳۸ کیفیّت حرکت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم در سفر حجّة الوداع
- ۴۰ اعتراض عایشه به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم
- ۴۲ مکانهایی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم در سفر حجّ پیمودند
- ۴۴ حکم زنان خائض در حج
- ۴۶ تکبیر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم به هنگام دیدن بیت الله
- ۴۸ کیفیّت طواف و سعی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم
- ۵۰ جدا بودن حجّ و عمره قبل از حجّة الوداع
- ۵۲ دستور انجام تمّتع در حجّ
- ۵۴ اعتراض بعض اصحاب درباره حجّ تمّتع

درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوم

۱۲۶- ۶۱

تفسیر آیه: فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ...

- ۶۲ حکم تمتع در حج بر اساس وحی بوده است
- ۶۴ عدم ورود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به خانه‌های مکه
- ۶۶ شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حج و قربانی
- ۶۸ عدم شرکت ابوموسیٰ اشعری با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در هدای
- ۷۰ گفتار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دربارهٔ تصلب علی علیه السلام در دین
- ۷۲ گلابیه از علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم راجع به شتران صدقه
- ۷۶ نامه شکایت امیر خالد به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
- ۷۸ گفتار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با بریده دربارهٔ علی علیه السلام
- ۸۰ خشم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از شکایت کننده از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۲ روایات ابن عساکر از بریده دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۶ خشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جماعتی که علی علیه السلام را مذمت کردند
- ۸۸ خشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عمرو بن شاس اسلمی دربارهٔ علی علیه السلام
- ۹۰ تفاوت حج تمتع با حج افراد و قرآن
- ۹۲ تفسیر آیه قرآن در وجوب عینی حج تمتع
- ۹۴ روایات عامه دربارهٔ تمتع در حج
- ۱۰۲ رد مخالفین در استدلال به آیه: وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ
- ۱۰۴ تفسیر آیه: وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ
- ۱۰۶ پاسخ قائلین به عدم جواز تمتع در حج
- ۱۰۸ حج تمتع اختصاص به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندارد
- ۱۱۰ نهی عمر از تمتع در حج، اجتهاد در مقابل نص است
- ۱۱۲ إشکالاتی که عمر بر حج تمتع داشته است
- ۱۱۴ حج تمتع، اختصاص به صورت خوف ندارد
- ۱۱۶ تمسک به آیه اولی الامر در مسأله از اغلاط است
- ۱۱۸ اولوالامر حق تشریح احکام کلیه را ندارند
- ۱۲۲ دستور عمر در خلاف حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مقبول نیست
- ۱۲۴ لزوم اخذ سنت و ترک بدعت

درس هشتاد و سوم تا درس نودم

۲۳- ۱۲۹

تفسیر آیه: وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...

- ۱۳۰ حرکت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مکه برای عرفات
- ۱۳۲ خطبه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در عرفات
- ۱۳۶ تحقیق در نماز ظهری که در عرفات خوانده شد
- ۱۳۷ إفاضة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از عرفات به مُزْدَلِفَه
- ۱۳۸ حرکت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای منی
- ۱۴۰ خطبه مشهور حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در منی
- ۱۴۸ تفسیر آیه حرمت نسیء
- ۱۵۰ گفتار تفسیر مجمع و أبوالسعود در آیه نسیء
- ۱۵۲ روایات وارده در تفسیر نسیء به تأخیر ماههای حرام
- ۱۵۴ روایات وارده در تفسیر نسیء به گردش ماهها در فصول سال
- ۱۵۶ روایات وارده در تفسیر نسیء به گردش حجّ در فصول سال
- ۱۵۸ گفتار فخر رازی در تفسیر آیه نسیء
- ۱۶۰ گفتار فخر رازی در کیسه‌گیری اعراب
- ۱۶۲ گفتار بیرونی درباره نسیء و تبدیل سال قمری به شمسی
- ۱۶۴ گفتار ابومعشر بلخی درباره نسیء و کیسه‌گیری اعراب
- ۱۶۶ نسیء معنای عام دارد، و شامل هر دو نوع می‌شود
- ۱۶۸ عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی
- ۱۷۰ تاریخ اسلام، تاریخ قمری است
- ۱۷۴ تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد
- ۱۷۶ تسلط اُجانب بر اصل افتراق مسلمین صورت گرفت
- ۱۷۸ دست اُجانب در تغییر تاریخ مسلمین
- ۱۸۰ تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دوم
- ۱۸۲ تغییر تاریخ قمری به شمسی، موجب نسخ اسلام و برقراری متدغرب و غرب‌گرایی است
- ۱۸۳ تبدیل سالهای شمسی به باستانی در دوره پنجم
- ۱۸۷ نام شش ماه از ماههای باستانی براساس اسامی فرشتگان در آئین زردشت است
- ۱۸۸ إحياء نام ماههای باستانی، در حقیقت إحياء سنت زردشت بود

- تغییر ساعت غروب کوک به ظهر کوک ۱۹۰
- مرحله سوّم از خطّ استعمار : تبدیل سالهای هجری به شاهنشاهی ۱۹۲
- انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی ۲۰۵
- جمع بین دو تاریخ قمری و شمسی صحیح نیست ۲۰۶
- یادبودها و سالگردها بر اساس تاریخ قمری ۲۰۷
- نموداری از تواریخ مختلف شمسی ۲۱۰
- اسلام دین فطرت است و احکام و قوانین آن ، همه بر اساس فطرت ۲۱۱
- فوائد سال قمری و مضارّ سال شمسی ۲۱۲
- فوائد و منافع ماههای قمری ۲۱۴
- اسلام ابداً درباره عید گرفتن نوروز ترغیبی نکرده است ۲۱۵
- انجام سائر مناسک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم در زمین مینى ۲۱۶
- اشعار ابوطالب در حمایت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم ۲۲۹
- طواف وداع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم و خروج از مکه ۲۳۲

درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

تفسیر آیه

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَّلَعْنَةُ اللّٰهِ
عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ .
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۱ .

« ای پیغمبر! برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند! ».

این تهدید شدید الهی به پیامبر از جانب خداوند، درباره غدیر خم و نصب مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به مقام ولایت و امامت و خلافت بلافصل رسول الله و معرفی ایشان به عموم مردم بوده است.

باده بده ساقیا و لسی ز خم غدیر چنگ بزن مطربا ولی به یاد امیر
تو نیز ای چرخ پیر بیا زب — الا به زیر داد مسرت بده ساغر عشرت بگیر
بلبل طبعم چنان قافیه پرداز شد که زهره در آسمان به نغمه دم‌ساز شد
محیط کون و مکان دائره سـاز شد سرور روحانیان هو العلی الکبیر

۱- (آیه ۶۷ ، از سوره مائده : پنجمین سوره از قرآن کریم) .

نهال حکمت دمید پر ز گل ارغوان
 حجاب ظلمت درید ز آفتاب مُنیر
 یا زکف عقل پیر تجلی طور شد
 یا شده در یک سریر قران شاه و وزیر
 تا افق کم یزک روشن از آن جمع شد
 چه شاه کیوان محل شد به فراز سریر
 به تارک مهر و ماه ظلّ عنایت فکند
 شاه ولایت پناه به امر حقّ شد امیر
 به همت پیر عشق اساس وحدت درست
 به زیر زنجیر عشق شیر فلک شد اسیر
 یا به سپهر وجود نیر اعظم نشست
 روی حسود عنود سیاه شد همچو قیر
 مسند ایوان عشق زیب و شرافت گرفت
 نغمه دستان عشق رفت به اوج اثیر
 پرده ز رخ باز کرد بدر مُنیر ظلم
 یا سخن آغاز کرد عن اللطیف الخبیر
 نسخه أسما منم ؛ علی است طغرای او
 محیط انشا منم ؛ علی مدار و مدیر
 سیرانا الله منم ؛ آیت کبری علی است
 شافع عقبی منم ؛ علی مُشار و مُشیر
 قاعده خاک را اساس و بنیان علی است
 سید لولاک را علی وزیر و ظهیر
 عرصه کون و مکان خطه رزم علی است
 روی زمین و زمان به نور او مُستنیر
 کعبه اهل وصول، خاک سر کوی اوست
 نقد نفوس و عقول به بارگاهش حقیر

نسیم رحمت وزید ؛ دهر کهن شد جوان
 مسند حشمت رسید به خسرو خسروان
 وادی خم غدیر ، منطقه نور شد
 یا که بیانی خطیر ز سر مستور شد
 شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد
 ظلمت دیو و دغل ، ز پرتوش قمع شد
 چون به سر دست شاه شیر خدا شد بلند
 به شوکت فرّ و جاه به طالعی ارجمند
 مژده که شد میر عشق وزیر عقل نخست
 به آب شمشیر عشق نقش دوئیّت بشست
 فاتح اقلیم جود، به جای خاتم نشست
 یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست
 صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت
 گلشن خندان عشق حُسن و لطافت گرفت
 جلوه به صد ناز کرد لیلی حُسن قدم
 نغمه گری ساز کرد معدن کلّ حکم
 به هر که مولا منم، علی است مولای او
 سیر مُعما منم ؛ علی است مجلای او
 طور تجلی منم، سینه سینا علی است
 دره بیضا منم ؛ لؤلؤلالا علی است
 حلقه افلاک را سلسله جنبان علی است
 دفتر إدراک را طراز و عنوان علی است
 دایره کُن فکان، مرکز عزم علی است
 در حرم لا مکان خلوت بزم علی است
 قبله اهل قبول ، غره نیکوی اوست
 قوس صعود و نزول حلقه ابروی اوست

طلعت زیبای او ظهور غیب مصون
سیر سویدای او منزّه از چند و چون
یوسف کنعان عشق، بنده رخسار اوست
موسی عمران عشق طالب دیدار اوست
ای به فروغ جمال، آینه ذوالجلال
گرچه بُراق خیال در تو ندارد مجال
لعل گهرزای او مصدر کاف است و نون
صورت و معنای او نگنجد اندر ضمیر
خُضِر بیابان عشق تشنه گفتار اوست
کیست سلیمان عشق بر در او یک فقیر
مُفْتَقِر خوش مقال مانده به وصف تو لال
ولی ز آب زلال تشنه بود ناگزیر^۱

وَ قَالُوا: عَلِيٌّ عَلَا، قُلْتُ: لَا
وَ لَكِنْ أَقُولُ كَقَوْلِ النَّبِيِّ
أَلَا إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ

« و گفتند: علی دارای مقام رفیع و مرتبه بلندی است. من گفتم: چنین نیست؛ بلکه بلندی و رفعت و شرف بواسطه علی، حائز رفعت و بلندی شده؛ و محلّ و مقام رفیع خود را یافته است.

و لیکن من همان سخنی را می‌گویم که رسول خدا در وقتی که تمام خلائق را به دور هم جمع کرده و گرد آورده بود، درباره علی گفت:
ای معشر مردم آگاه باشید و بدانید: که هر کس من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، او باید علی را ولیّ و صاحب اختیار خود بگیرد؛ و گرنه مرا ولیّ و صاحب اختیار خود نگرفته؛ و به نبوت من و به قرآنی که ولایت خدا را به من داده است، نگرویده است.»

این اشعار از صاحب بن عبّاد است^۳ و بیت اوّل آن بسیار ارزشمند است؛

۱- «دیوان» آیت الله فقیه، فقید کمپانی ص ۲۶ تا ص ۲۸.

۲- «الغدیر» ج ۴ ص ۴۱، و «مناقب» ابن شهر آشوب طبع سنگی، ج ۱ ص ۵۳۱.

۳- در «اعیان الشیعة» ج ۱۱، ص ۲۳۲ از طبع دوّم در ترجمه اسمعیل بن عبّاد آورده است که: ابوالقاسم ملقب به کافی الکفاة و صاحب؛ اسمعیل بن عبّاد در سنه ۳۲۶ متولد و در سنه ۳۸۵ رحلت کرده است؛ و اصل او از اصطخر فارس و یا از طالقان بوده است؛ سکونت او در ری، و ولّاً مصاحب با استادش، ابوالفضل بن عمید داشته است؛ و به همین مناسبت او را صاحب گویند؛ و بعداً هم که به مقام وزارت رسید

می گوید: بزرگی و مجد و رفعت و علو مقام، به علی پیدا شد؛ نه آنکه علی به بزرگی و مجد و علو مقام، بزرگ شد.

و این گفتار نظیر گفتار و متخذ از گفتار حضرت رسول ﷺ است که:

اللَّهُمَّ لِرِ الْحَقِّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. «خداوندا هر جا که علی دور می زند و می گردد، حق را هم با او بگردان!» و نمی فرماید: اللَّهُمَّ ادِرْ عَلَيَّا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَ! «خداوندا هر جا که حق دور می زند و می گردد، علی را هم با او بگردان!»



این لقب به عنوان علم برای اوباقی ماند. سپس وزیر مؤید الدولة دیلمی، و پس از او، وزیر فخرالدوله شد. و در وقت فوت او، بر جنازه او، ابوالعباس ضبی نماز خواند که بعد از او شاغل مقام وزارت شد. و درص ۲۵۷ گوید: مجلسی اول در باره او گفته است که: او از فقیه ترین فقهاء اصحاب ما امامیه بوده است؛ و مجلسی دوم در مقدمات «بحار الأنوار» همین سخن را گفته و از پدر خود پیروی کرده و تصریح نموده که صاحب از امامیه بوده است؛ وقاضی شهید سید نورالله در «مجالس المؤمنین» او را از ورزاه شیعه شمرده است؛ و شیخنا شیخ حرّ عاملی در کتاب «أمل الأمل» او را شیعی امامی یاد کرده است؛ و شهید ثانی او را از اصحاب ما شمرده است؛ و در «الغدیر» ج ۴ ص ۴۷ گوید: صاحب بن عبّاد در شهر ری کتابخانه بسیار بزرگ و مجلّی داشته که مورد استفاده بوده است؛ و خودش از وجود چنین کتابخانه ای پرده برمی دارد در آنجا که سلطان خراسان، ملک نوح بن منصور سامانی از او استدعا می کند تا به خراسان برود و در محضر او مشغول خدمت شود؛ و در این تقاضا بسیار ترغیب می کند؛ و پولهای گرانی بذل می کند؛ صاحب از جمله عذرهای خود را این قرار می دهد که چگونه من می توانم اموال و ائفال خود را با خود حمل کنم؟ با وجودی که خصوص کتابهای علمی که دارم بالغ بر چهارصد بار است یا بیشتر!

در «معجم الادباء» ابوالحسن بیهقی گفته است: کتابخانه ای که در شهر ری می باشد دلیل بر وجود چنین کتابهایی بوده است، بعد از آن که سلطان محمود بن سبکتکین آنرا آتش زد؛ چون که من این کتابخانه را دیده ام و مطالعه کرده ام، فقط فهرست مجلّات آن ده جلد بود. سلطان محمود چون در لشکرکشی خود به شهر ری رسید، به او گفته شد: این کتابها کتابهای شیعیان و روافض و اهل بدعت است. او دستور داد تمام کتابهایی که در علم کلام و تأیید مذهب شیعه در آنجا بود، همه را خارج نموده و آتش زدند. و از این گفتار بیهقی چنین ظاهر می شود که قسمت مهم از کتابهایی را که آتش زدند؛ کتابهای خزینه کتابخانه صاحب بن عبّاد بوده است. آری این چنین دست ستم و جنایت به آثار شیعه و کتابهای آنها و آثار آنها بازی می کند و به دیار نابودی می فرستد.

صاحب بن عبّاد در لغت و ادبیّت عرب و شعرو کلام و فقه و سیاست و متانت و رصانت، مقام اول را حائز بوده است؛ و حقاً باید او را از اساتید درجه اول علم و ادب و درایت نام برد؛ و حقاً از مفاخر شیعه می باشد. و از جمله مرثیاتی که در مرگ او گفته اند این است:

مَضَى نَجْلُ عِبَادِ الْمُرْتَجَى فَمَاتَ جَمِيعُ بَنِي دَمٍ
أَوْ أَرَى بِقَبْرِكَ أَهْلَ الزَّمَانِ فَيَرْجَعُ قَبْرُكَ بِالْعَالَمِ ←

و این جمله آن حضرت حقاً حاوی یک دنیا حکمت است، که برای شرح آن باید کتاب‌ها نوشت؛ که میزان و معیار واقعیت و أصالت، و قطب و محور سنجش حق و حقیقت، علی است؛ و در تمام عوالم باید فعل و صفت و اخلاق و ملکات او را الگو و میزان قرار داده، و بدان تأسی جست زیرا حق بر آن اساس است. او اسم اعظم خدا، و کانون ولایت است؛ و أصالت و واقعیت از اینجا پیدا می‌شود و نشأت می‌گیرد نه آنکه خارج از اسم و ولایت، چیزی به عنوان حق و واقعیت وجود دارد، آنگاه اسم اعظم الهی و حقیقت ولایت از آن نشأت گیرند؛ و بنا براین تمام پندارها و افکار و آراء و نیت‌ها و عقاید و صفات و خوبی‌ها باید با پندار و فکر و رأی و نیت و عقیده و صفت و نیکویی علی سنجیده شود؛ و آن را که مطابق بود نیکو شمرد؛ و آن را که مخالف بود، زشت و خراب انگاشت؛ و گرنه هر کس می‌گوید: من کارهای علی را با حق سنجیدم، آنچه مطابق بود گرفتم؛ و آنچه نامطابق بود رها کردم. باید به او گفت: حقی را که تو گرفته‌ای! پندار توست؛ و زاینده نفس زبون و گرفتار قوه و اهمه! فلهدا کار علی را خلاف حق دیده‌ای! بیا و از مرحله نفس عبور کن! و از منزله خودخواهی و خودپسندی و خود محوری بدر آی! تا بر تو همچو آفتاب، روشن گردد که علی عین حق و منبع حق و نفس أصالت و واقعیت است.

«سپرعباد که یک دنیا امید بود در گذشت؛ پس بنابراین، تمام بنی آدم در گذشتند و مردند. من چون تو را در میان قبر پنهان کردم، تمام أهل زمان را پنهان کردم، و در عین حال قبر تو بر همه عالم برتری و رجحان دارد.»

وسید ابوالحسن محمد بن الحسین الحسنی معروف به وصی همدانی در مرثیه او اشعاری سروده است که بدون ترجمه می‌آوریم:

و دُمُوعُهُنَّ مَعَ الدَّمَاءِ سَجَامُ	تَوْمُ الْعُيُونِ عَلَى الْجُفُونِ حَرَامُ
وَالدِّينِ وَالْقُرْآنِ وَالْإِسْلَامُ	تَبْكِي الْوَزِيرَ سَلِيلَ عَبَادِ الْعُلَا
وَحَجِيحُهَا وَالنَّسْلُ وَالْإِحْرَامُ	تَبْكِيهِ مَكَّةَ وَالْمَشَاعِرُ كُلُّهَا
وَعَقِيْقَةُهَا وَالسَّهْلُ وَالْأَعْلَامُ	تَبْكِيهِ طَيْبَةَ وَالرَّسُولَ وَمَنْ بِهَا
ذَاكَ الْإِمَامَ السَّيِّدَ الضَّرْفَامُ	كَافَى الْكُفَاةِ قَضَى حَمِيداً
فَعَلَى الْمَعَالِي وَالْعُلُومِ سِلَامُ	مَاتَ الْمَعَالِي وَالْعُلُومُ بِمَوْتِهِ

درباره این حدیث شریف که حق با علی است و علی با حق است و هر کجا علی برود و بگردد، خداوند حق را با او به گردش در آور و به دنبال او ببر؛ روایات بسیاری از طریق خاصه و عامه وارد شده است که بزرگان از شیعه و سنت در کتب خود ذکر کرده اند. و ما اینک از کتاب «غایة المرام» سید هاشم بحرانی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - که از طریق عامه پانزده حدیث، و از طریق خاصه یازده حدیث ذکر کرده است؛ چند حدیث می آوریم:

اما از طریق عامه: ابراهیم بن محمد حَمَوْنِي که از اعیان علماء عامه است با سلسله سند متصل خود از أَبُو حَيَّانِ تَيْمِي از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ^۱.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوند علی را رحمت کند؛ خداوند ابراهیم بن محمد حَمَوْنِي را با حق با علی، هر کجا که علی بگردد!»!

و همین ابراهیم حَمَوْنِي با سند دیگر متصل خود روایت می کند از برادر دَعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ خُزَاعِي که او گفت: هارون الرشید از ازرق بن قَيْس از عبدالله بن عَبَّاسِ برای من روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَيْثُ دَارَ^۲.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «حق با علی بن ابیطالب است، هر جا علی برود و بگردد».

و در کتاب «جمع بین الصحاح الستة» که مؤلف آن: رَزِيْنُ - امام الحرمین - است در جزء سوم از آن در مناقب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از «صحیح بخاری» از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که:

قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ

دَارَ^۳.

۱- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۳۹، حدیث دوم.

۲- حدیث سوم.

۳- حدیث چهارم.

می گفت: « شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: خداوند علی را رحمت کند! خداوندا حق را با علی به گردش درآور هر جا که علی می گردد». در جزء اول از کتاب «فردوس» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.^۱

« فرمود: رسول الله ﷺ فرمود: خدای رحمت کند علی را، خداوندا بگردان حق را با علی هر جا که علی بگردد.»

موفق بن أحمد خوارزمی پس از آنکه با سلسله سند متصل خود از ابوالحباب ثیمی از پدرش از علی علیه السلام این حدیث را روایت می کند، می گوید: این حدیث را ابو عیسی ترمذی در «جامع» خود آورده است.^۲

و ابراهیم حمّوئی می گوید که: عزّ الدین أحمد بن ابراهیم به من نوشت که: ابوطالب عبدالرحمن هاشمی نقیب عبّاسیین در واسط با سلسله سند متصل خود برای من روایت کرد از اعمش از علقمة و أسود که آن دو نفر گفتند: ما به نزد ابویوب انصاری آمدیم و به او گفتیم: ای ابو ایوب! خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش را گرامی داشت؛ و از فضل خدا که بر پیامبرش ارزانی داشت، در اثر صحبت، چیزهایی را به تو مرحمت کرده است که بدین وسیله دارای فضیلت و شرافت شده ای! تو ما را با خبر کن که چگونه با علی علیه السلام خروج کردی و با گویندگان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به جنگ پرداختی!

ابو ایوب در پاسخ گفت: برای شما دو نفر به خدا سوگند می خورم که رسول خدا در همین اطاقی که فعلاً شما در آن با من هستید بود، و غیر از رسول خدا هیچ کس نبود، جز علی که در طرف راست رسول خدا نشسته بود؛ و من در طرف چپ او نشسته بودم؛ و انس ایستاده بود، که ناگهان صدای در به گوش رسید.

رسول خدا ﷺ فرمود: در را برای عمّار - آن مرد پاک و پاکیزه شده - باز

۱- «غایة المرام» مقصد دوم ص ۵۳۹، حدیث پنجم.

۲- حدیث هفتم.

کن! در را باز کردند؛ و عمار داخل شد؛ و بر رسول الله ﷺ سلام کرد؛ رسول خدا به عمار خوش آمد گفتند. و سپس به او فرمودند: بعد از من بزودی در میان اُمت من حوادث سخت و ناگواری پدید خواهد آمد، تا به جایی که بر روی یکدیگر شمشیر بکشند؛ و بعضی بعضی دیگر را بکشند.

و چون تو چنین مشاهده کردی فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَحَ عَنْ يَمِينِي - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ - فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَأَدِيًّا وَسَلَكَ عَلِيًّا وَأَدِيًّا فَاسْأَلْهُ وَأَدِيَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَلَّ عَنْ النَّاسِ يَا عَمَّارُ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى، وَلَا يَدُلُّكَ عَلَى رَدَى! يَا عَمَّارُ طَاعَةٌ عَلِيًّا طَاعَتِي، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ!

«بر تو باد به این مردی که جلوی سر او مو ندارد، و در سمت راست من است! یعنی علی بن ابیطالب! پس اگر تمام مردم همگی در راهی به راه افتادند؛ و علی به راه دیگر افتاد، تو آن راه را برو که علی می‌رود! و مردم را ترک کن! ای عمار علی تو را از هدایت بر نمی‌گرداند؛ و به ضلالت رهبری نمی‌نماید! ای عمار! اطاعت کردن از علی، اطاعت کردن از من است؛ و اطاعت نمودن از من، اطاعت نمودن از خداوند عز و جل است.»

و أمَّا از طریق خاصّة: شیخ طوسی در «امالی» خود با سند متصل روایت می‌کند از مَالِكِ بْنِ حَفْوَيْهِ از امّ سلمة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِكَفِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ .
 امّ سلمه گوید: «از پیامبر خدا - در حالیکه دست علی علیه السلام را گرفته بود - شنیدم که می‌گفت: بعد از من حق با علی علیه السلام است؛ و هر کجا که علی برود و دور بزند، حق با او می‌رود و دور می‌زند.»

و نیز شیخ طوسی در «امالی» از جماعتی از ابوالفضل با سند متصل روایت می‌کند از صِلَةَ بْنِ زُفَرٍ أَنَّهُ أَدْخَلَ رَأْسَهُ تَحْتَ الثُّوبِ بَعْدَ مَا سَجَى عَلِيَّ حَذِيفَةَ؛ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ هَذِهِ الْفِئْتَةَ قَدْ وَقَعَتْ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟!

۱- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۰، حدیث یازدهم.

۲- ص ۵۴۰ و ص ۵۴۱، حدیث اول.

قَالَ: إِذَا أَتَتْ فَرَعْتَ مِنْ دَفْنِي، فَشُدَّ عَلَيَّ رَاحِلَتِكَ وَالْحَقُّ بَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يُفَارِقُهُ.^۱

صِلة بن زُفر می‌گوید: «چون رحلت خُذیفه نزدیک شد؛ در همان لحظات آخر که می‌خواست جان تسلیم کند؛ و پارچه سراسری به روی او کشیدند، من سر خود را در زیر پارچه بردم و به خذیفه گفتم: این فتنه واقع شد؛ حال تو مرا به چه امر می‌کنی؟!»

خذیفه گفت: چون از دفن کردن من فارغ شدی! بر مرکب سوار شو و با سرعت خود را به علی برسان و به او ملحق شو! زیرا که او بر حق است؛ و حق از او مفارقت نمی‌کند!

و نیز ابن بابویه با سند متصل روایت می‌کند از شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ که می‌گفت: چون جنگ جَمَل بر پا شد، من نه بر له علی بودم و نه بر عَلِيهِ او؛ و تا هنگامی که روز به نیمه رسید، من دست از قتال برداشته و متوقف بودم؛ و چون نزدیک شد که شب فرا رسد، خداوند در دل من انداخت که به علی بپیوندم و بر له او جنگ کنم؛ و علیها به او پیوستم و جنگ کردم تا به جایی که کار منتهی شد به همانجا که منتهی شد؛ و پس از آن به مدینه آمدم و بر امّ سلمه وارد شدم.

أُمّ سَلَمَةَ به من گفت: از کجا می‌آئی؟! گفتم: از بصره!

أُمّ سَلَمَةَ گفت: با کدامیک از دو گروه بوده‌ای؟!

گفتم: ای امّ المؤمنین! من تا نیمه روز از جنگ کردن توقّف داشتم! و

خداوند در دل من انداخت که به نفع علی جنگ کنم!

أُمّ سَلَمَةَ گفت: کار خوبی کردی! چون من از رسول خدا شنیدم که

می‌گفت: مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا فَقَدْ حَارَبَنِي؛ وَمَنْ حَارَبَنِي فَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ.

«هر کس با علی جنگ کند، با من جنگیده است؛ و هر کس با من جنگ

کند، با خدا جنگیده است.»

من گفتم: أَفْتَرِينَ أَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ؟!

۱- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۱، حدیث دوم.

آیا نظر تو اینست که حق با علی است؟!

گفت: آری به خدا سوگند **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**. علی با حق است و حق با علی است. سوگند به خدا که امت محمد با پیغمبرشان از در انصاف در نیامدند؛ زیرا که مقدم داشتند کسی را که خدا او را مؤخر داشت؛ و مؤخر داشتند کسی را که خدا او را مقدم داشت؛ و ایشان زن‌های خود را در خانه‌های خودشان محفوظ و مصون نگاه داشتند، آنگاه زوجه رسول خدا را از خانه بیرون برده و در منظر و مرآی همه مردم به جنگ بردند».

وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ لَأُمَّتِي فُرْقَةً وَحُلْفَةً فَجَامِعُوهَا إِذَا اجْتَمَعَتْ، وَإِذَا افْتَرَقَتْ مِنَ التَّمَطِّ الْأَوْسَطِ، اِرْقُبُوا أَهْلَ بَيْتِي! فَإِنْ حَارَبُوا فَحَارِبُوا، وَإِنْ سَأَلُوا فَسَأَلُوا، وَإِنْ زَالُوا فَزُؤَلُوا، فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُمْ حَيْثُ كَانُوا.

«سوگند به خدا که من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: در امت من اختلاف و جدائی واقع می‌شود؛ پس اگر همه امت من بر امری اجماع و اجتماع کردند، شما نیز با آنان اجتماع کنید! و اگر از راه میانه و معتدل جدائی را پیشه ساختند شما مراقب و ملازم اهل بیت من بوده باشید، پس اگر جنگ کردند، شما نیز جنگ کنید! و اگر صلح کردند شما نیز صلح کنید! و اگر به جایی حرکت کنند شما نیز با آنان حرکت کنید! زیرا حق با ایشان است، هر کجا که بوده باشند».

من گفتم: اهل بیت رسول خدا چه کسانی هستند؟!

گفت: آن کسانی که خداوند ما را به پیروی و تمسک از ایشان امر کرده است؛ و ایشان امامان بعد از او هستند که تعدادشان به مقدار نُبَّاء بنی اسرائیل (دوازده عدد) است.

علی است و دو سبط رسول خدا و نه نفر از صُلب حُسَین، اهل بیت رسول خدا هستند؛ و ایشانند امامان معصوم و پیشوایان مُطَهَّرُونَ.

من گفتم: **إِنَّا لِلَّهِ، هَلَكَ النَّاسُ إِلَّا بَأَمْرِ اللَّهِ**. اِنَّ اللّٰهَ بِنَابِرِ اَيْنِ هَمَّةِ مَرْدَمِ هَلَاكِ هَسْتَنْد!

گفت: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ^۱. هر گروه و جماعتی به آنچه دارا هستند، خرسند و خوشحالند.

و نیز شیخ در «مجالس» خود از جماعتی از ابوالفضل با سند متصل خود از أعمش از سالم بن ابی الجعد مرفوعاً از أبوذر آورده است که عمر بن الخطّاب امر کرد که عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و عثمان و طَلْحَةَ و زُبَيْرٌ و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی وقاص بعد از مرگ او، در خانه‌ای بروند؛ و در آن خانه را بر روی خود ببندند؛ و در امر خلافت مشورت کنند. و سه روز آنان را مهلت داد که چنانچه پنج نفر از آنها برخلافت یکی متفق القول شدند، و یک نفر از آنها مخالفت کرد، باید آن یک نفر کشته شود؛ و اگر چهار نفر از آنها بر خلافت یکی متفق شدند، و دو نفر از آنها مخالفت کردند، باید آن دو نفر کشته شوند.

و چون همه آنها بر رأی واحدی اتفاق کردند، علی بن ابیطالب علیه السلام به آنها گفت: من دوست دارم که آنچه را که می‌گویم از من بشنوید! پس اگر حق بود قبول کنید، و اگر باطل بود رد کنید!

همگی گفتند: بگو. امیرالمؤمنین علیه السلام یکایک از فضائل خود را بر شمرد؛ و آنچه را که رسول خدا درباره او گفته بود، بازگو کرد؛ و همگی تصدیق می‌نمودند، تا آنکه فرمود:

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ؛ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ
يَزُولُ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ زَالَ؟! قَالُوا: نَعَمْ!^۲

«آیا می‌دانید که رسول خدا فرمود: بعد از من، حق با علی است؛ و علی با حق است؛ و هر کجا علی برود، حق به دنبال او می‌رود؟! همگی گفتند: آری!»
چقدر خوب و عالی ابن حمّاد عبّدی^۳ در غدیریّات خود، عید غدیر را توصیف

۱- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۱ و ص ۵۴۲، حدیث ششم.

۲- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۲، حدیث هشتم.

۳- ابوالحسن علی بن حمّاد بن عبیدالله بن حمّاد عدوی بصری است؛ و در «الغدیر» ج ۴، از ص ۱۴۱ تا ص ۱۷۱، در ترجمه احوال او و غدیریّات و مرثی و قصائد او مطالبی نغز و دلنشین آورده است؛ الحق اشعار ←

کرده؛ و مقام و منزلت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را همانند بسیاری از شعرای دیگر بیان کرده است؛ آنجا که گوید:

وَأَجْلُهَا قَدْرًا عَلَى الْأَسْلَامِ ١	يَوْمُ الْغَدِيرِ لَا شَرَفَ الْأَيَّامِ
أَعْنَى الْوَصِيِّ إِمَامَ كُلِّ إِمَامٍ ٢	يَوْمَ أَقَامَ اللَّهُ فِيهِ إِمَامَنَا
كَفَّ الْوَصِيَّ يَقُولُ لِلْأَقْوَامِ ٣	قَالَ النَّبِيُّ بَدْوَحٌ حُمٌّ رَأْفَعًا
بِالْوَحْيِ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْعَلَامِ ٤	مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَى لَهُ
فَإِذَا قَصَّيْتُ فَذَا يَقُومُ مَقَامِي ٥	هَذَا وَزِيرِي فِي الْحَيَاةِ عَلَيْكُمْ
وَأَنْزَلُ بِمَنْ عَادَاهُ سُوءَ حِمَامٍ ٦	يَا رَبِّ وَآلِي ١ مَنَعَ أَقْرَلَهُ الْوَلَا
فِيهَا كَمَالُ الدِّينِ وَالْأَنْعَامِ ٧ ٢	فَتَهَافَّتْ أَيْدِي الرَّجَالِ لِيُبَيْعَةَ

۱- حَقّاً که روز غدیر شریف‌ترین روزها، و گرانقدرترین روزها، در عالم اسلام است.

۲- روزی است که در آن، خداوند امام ما را که وصی رسول خدا و امام هر امامی است به ولایت نصب کرد.

۳- پیغمبر خدا در کنار سایبان درختان خمّ که دست وصی خود را بلند کرده بود؛ به تمام گروه و جماعت مردم گفت:

۴- هر کس من بر او ولایت دارم، این علی بر او ولایت دارد؛ و این وحیی است که از خداوند عزیز و علاّم رسیده است.

→ اودلکش و سلیس و پرمحتوی است؛ و می‌توان او را در ردیف اوّل از شعرای اهل بیت محسوب داشت. گویا سلاست‌الفاظ و نظم معنی از درون آن موج می‌زند؛ و یکپارچه معانی مرتّباً و مسلسلّاً در قالب الفاظ ریخته می‌شود. این شاعر عاشق دلسوخته اهل بیت است و داستان مظلومیت آنان خواب و خوراک را از او ربوده است. داستان کربلا و قضایای واقعه را خوب مجسم می‌کند. این شاعر در قرن چهارم می‌زیسته است و معاصر شیخ صدوق و از اقربان او بوده است؛ و نجاشی او را درک کرده است؛ و او از کتب ابی‌احمد جلّودی بصری متوفی در سنه ۳۳۲ روایت می‌کند.

۱- و آلی صیغه امر از و آلی یوآلی است و باید و ال باشد با حذف لام الفعل چون در ناقصات در حال جزم بجای حرکت آخر، حرف آخر ساقط می‌شود. لیکن چون و آل قافیه و وزن رامی‌شکند، کسره لام را اشباع کردند و از آن یاء متولّد شد.

۲- «الغدیر» ج ۴، ص ۱۴۸. و در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۱ شش بیت اوّل آورده است.

۵- این علی در زمان حیات من، وزیر من بر شماست؛ و چون بدرود حیات گفتم جانشین من خواهد شد.

۶- ای خدای من! تو ولی آن کس باش که ولایت او را اقرار کند! و بر دشمن او مرگ بد را فرود آر!

۷- پس بنا بر این گفتار، دست‌های مردمان برای بیعت کردن با علی از یکدیگر پیشی می‌گرفت؛ و برای بیعت هجوم آورده و سبقت می‌گرفتند؛ آن بیعتی که در آن کمال دین خدا و نعمت او منطوی بود.

ما بحول الله و قوتہ در ابحاث سابق مُدَلَّل و مُبرهن ساختیم که: ولایت از مهمترین اساس و پایه‌های دین مبین است، بلکه می‌توان گفت بزرگترین ستون و تکیه گاه ایمان و أصالت و واقعیتی است که تمام دل‌ها را به خود جذب و به کعبه و قبله مقصود رهبری می‌کند؛ فلذا در حدیث عشیره که در پیرامون آیه انذار بیان شد؛ اسلام و پذیرش نبوت رسول الله را توأم با ولایت و پذیرش مقام اولویت مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرار داده است. تو گوئی که نبوت و ولایت، دو شاخه‌ای هستند که از یک بُن روئیده شده؛ و یا دو طفلی می‌باشند که از یک پستان شیر خورده‌اند؛ خلافت و وصایت و ولایت آن حضرت، در امتداد خلافت الهی و ولایت رسول خدا بوده؛ و علّت مُبْقِیة حیات و زندگی و سیر تکاملی نفوس به مقام امن و امان خدائی، و آرامش در حریم دل و کعبه توحید؛ پس از فراق و عبور از عالم کثرت و غوغای آشوبگرانه قوای خیالیّه و وهمیّه؛ بعد از علّت مُخَدِّثه آن که وجود اقدس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است، می‌باشد.

و بر همین قاعده، رسول خدا پیوسته و همیشه مَراراً و کَراراً، در سفر و حضر، و شب و روز، و خَلُوت و جَلُوت و در بین مجتمع مردم، و در نزد خواصّ و نزدیکان، بر این مهمّ مراقبت دارد؛ و وصایت و ولایت امیرمؤمنان را ابلاغ و تبلیغ می‌نماید؛ و او را معرفی می‌کند، و یکایک از مکارم اخلاق و حُسنِ شَیْم او را بر می‌شمرد؛ و مقام علم و وسعت دانش و بینش او را تذکّر می‌دهد؛ و ولایت را بر آنها استوار می‌نماید.

ولی تا سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه‌ای که با صراحت و روشنی

این مسئله را بیان کند نازل نشده؛ و رسول خدا در مَجْمَعِ عَلَنی در ضمن خطبه‌ای آن حضرت را معرفی ننموده و به مقام خلافت و ولایت نسبت به جمیع مؤمنین و مؤمنات، نصب ننموده بودند.

و البته معلوم است که نصب آن حضرت کاری بس مشکل و دشوار است. اعراب تازه مسلمان و خوگرفته به آداب جاهلیت که درست معنای نبوت را نمی‌فهمند، و بین آن و حکومت فرقی نمی‌گذارند؛ و ولایت را فقط یک ریاست و زعامت ظاهری می‌پندارند؛ و در میان آنان جماعت کثیری از منافقان نیز دیده می‌شوند که به ظاهر، اسلام را پذیرفته؛ و در دل‌های آنان احقاد بدریه و حینیه و خیبریه و اُحدیه‌غلیان دارد؛ راضی نیستند که به آسانی ولایت را بپذیرند، همچنانکه نبوت را نیز به آسانی نپذیرفته بودند.

آری پیامبر اکرم تمام دستورات و قوانین خدا را برای مردم در مدت بیست و سه سال - سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه - بیان کرده است؛ و اصول معارف و توحید و ارسال رُسل و انزال کُتب و معاد خلایق را در روز باز پسین در پیشگاه و موقف حضرت ربوبی مشروحاً مبیین ساخته است؛ و مُهلکات و منجیات و مفاسد و مصالح و طریق شقاوت و راه سعادت را بطور مفصل و مشروح تذکر داده است؛ ولیکن اینک نوبت آن رسیده است که دین خدا را کامل و نعمت او را بر مردم تمام گردانند؛ و با معرفی و نصب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به مقام ولایت و خلافت که حاوی زعامت و حکومت مطلقه اوست، دایره تبلیغ را مختوم و کامل و مُکَمَّل گردانند؛ و خیر و رحمت و برکت و فیض الهی را بر مردم بطور مداوم و مستمر جاری سازد؛ و بدینوسیله تمام ثلَمه‌ها و شکاف‌ها و موارد نقص و کوتاهی را که در ظاهر دین پدید می‌آمد برای ابد تتمیم و ترمیم فرماید.

این امر پیوسته ادامه داشت تا سال آخر عمر رسول خدا، که در این سال سفارش‌ها بیشتر، و توصیه‌ها افزون‌تر، و تأکیدها قوی‌تر و شدیدتر بود. زیرا که رسول خدا می‌دانستند که از دنیا می‌روند؛ و غیر از علی کسی نیست که واجد ولایت باشد؛ و متحمل اعباء خلافت گردد؛ و در حقیقت حافظ و نگاهدارنده و پاسبان و

پاسدار دین خدا و قرآن کریم و روح و سرّ نبوت باشد؛ و در حقیقت ولایت علی در امتداد بیست و سه سال نبوت رسول الله، و حافظ خطّ مشی آن حضرت بود؛ و بدون اعلان و معرفی ولایت، نبوت رسول الله ناقص و زحمات طاقت فرسای آن حضرت عقیم می ماند.

از این روی در این سال پیوسته رسول الله به وصایت امیرالمؤمنین، و ولایت او بر هر مؤمن و مؤمنه، و خلافت و زعامت او، توصیه‌ها داشتند، تا اینکه پیامبر مأمور می گردند از طرف خدا، ولایت او را علناً بدون خُفیه و پنهانی، بلکه علنی در مجمع مردم بیان کنند، و او را معرفی کنند، در جائی که همه طبقات و اصناف مردم، از شهرها و قراء و کشورها گرد آمده‌اند؛ تا اینکه آنان این پیام را به همه مردم جهان برسانند.

پیامبر در این سال که سال دهم از هجرت است، خود عازم حجّ بیت الله الحرام شدند؛ و از مدتی قبل در مدینه اعلام و اعلان حجّ آن حضرت شد. این سفر، سفر عادی نیست؛ زیرا پیغمبر خدا با تجهیزات کافی برای أداء مناسک حجّ حرکت می کند، تمام زوجات آن حضرت، همراه هستند؛ و هر کدام در کجاوه‌ها نشسته و با حالت إحرام از ذوالحلیفه (مسجد شجره) همراه رسول الله به سوی مکه رهسپارند. اصحاب آن حضرت و أرحام آن حضرت همگی هستند. و از شهر مدینه آنقدر مسلمانان حرکت کرده‌اند که قابل شمارش نیست؛ زن و مرد، پیر و جوان، غنی و فقیر، قدرتمند و ناتوان، همه و همه احرام بسته و به سوی مکه می روند؛ بطوریکه در روایات و سیر و تاریخ، یکصد هزار نوشته؛ و بسیاری یکصد و بیست و چهار هزار نفر ضبط کرده‌اند. و خلاصه مطلب آنکه هر کس بنحوی که ممکن بوده است با رسول الله حرکت کرده؛ و با کاروان نبوت به راه افتاده است؛ و غیر از مردمان عاجز و فرتوت و مریض‌هائی که قدرت بر حرکت نداشتند، تمام اهل مدینه در این سفر ملازم پیامبر خدا هستند. وَهَّ چه سفّری!

باید دانست که رسول خدا ﷺ بعد از هجرت خود از مکه به مدینه فقط یک حجّ بجای آوردند؛ و آن همین حجّی است که در سال دهم از هجرت بوده است

و نیز سه عمره انجام داده‌اند: اول، عمرهٔ خُدَیْبِیّه که در آن پس از إحرام و حرکت رسول الله و اصحاب، کفّار مکه جلوی حضرت را گرفتند و مانع از دخول مکه شدند؛ و حضرت دستور دادند در همان محل منع و توقّف، سرها را بتراشند؛ و شترها را قربانی کنند؛ و از إحرام بیرون آیند؛ و در ضمن معاهده نامه با کفّار قریش شرط شد که مسلمانان در سال بعد به مکه روند و عمره به جای آورند.

دوم، عمرهٔ قضاء که در سال بعد، رسول خدا ﷺ با اصحاب به احرام عمره، مُحَرَّم شده و به مکهٔ مکرمه داخل و عمره را بجای آوردند.

سوم، عمره‌ای بود که پس از پایان غزوهٔ حُنَین چون رسول خدا غنائم جنگ را تقسیم کردند، و از راه طائف مراجعت می‌کردند، به مکه داخل شده و از جِغْرَاءَة^۱ إحرام بستند و یک عمره بجای آوردند.

و در بین این سه عمره بین شیعه و سنی اختلافی نیست؛ و لیکن تواریخ اهل تسنن، برای رسول خدا یک عمرهٔ دیگر نیز ذکر می‌کنند و می‌گویند: آن عمره‌ای است که رسول الله با حجّ خود در سنهٔ دهم هجرت انجام داده است؛ و حجّ ایشان توأم با عمره بوده است؛ و بنابراین مجموع عمره‌های رسول الله بعد از هجرت به چهار عدد می‌رسد.^۲ ولیکن اکثر اخبار شیعه این مطلب را رد می‌کند و إثبات می‌کند که رسول الله طبق مدارک خود اهل تسنن در حجة الوداع فقط حجّ بجای آورده‌اند؛ و با آن عمره‌ای نبوده است.^۳

۱- جِغْرَاءَة و جِغْرَاءَة به کسر جیم و سکون عین؛ و به کسر عین و فتحهٔ راء مشدده، هر دو قسم صحیح است.

۲- «البدایة و النّهایة» ج ۵ ص ۱۰۹ و ص ۱۱۴؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب از طبری از ابن عباس ج ۱، ص ۱۲۱.
 ۳- در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که: اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ثلاث عمر مفرقات: عمره فی ذالقعدة أهل من عسفان و هو عمره الحدیبة، و عمره أهل من الجحفة و هی عمره القضاء و عمره أهل من الجعرائة بعد ما رجع من الطائف من غزوة حنین. («کافی»، جلد چهارم از فروع، ص ۲۵۱). و اما روایتی را که در «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۶ از «خصال» صدوق و «أمالی» طوسی ذکر می‌کند از ابن عباس که رسول خدا چهار عمره انجام داده‌اند و یکی از آنها با حجّشان بوده است، قابل اعتماد نیست.

گویند: همه آن عمره های سه گانه در ماه ذو القعدة الحرام واقع شده است.^۱ اما آیا حضرت رسول الله قبل از هجرت حج انجام داده‌اند؟ و یا قبل از نبوت هم حج انجام داده‌اند؟ چون حج از جمله شرایع حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ و مشرکین قبل از اسلام هم در جزیره العرب بنا به پیروی از سنت آن حضرت حج را با دخل و تصرفات و تحریفاتی بجای می‌آوردند؛ این مسئله محل خلاف است. ابن کثیر گوید: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از نبوت و قبل از هجرت حج بجای می‌آورده‌اند.^۲

ابن سعد گوید: از روزی که رسول خدا به مقام نبوت برانگیخته شدند، تا آن روزی که خداوند، آن حضرت را به سوی خود برد و قبض روح نمود، غیر از یک حج که همان حجّة الاسلام در سال دهم از هجرت باشد انجام ندادند؛ و ابن عباس را ناخوشایند بود که بگویند: این حجّ حجّة الوداع است، و می‌گفت: حجّة الاسلام است.^۳

ابن برهان حلبی شافعی گوید: از وقتی که رسول الله به مدینه هجرت کردند، غیر از این حجّة الوداع حجی انجام ندادند؛ و اما قبل از هجرت سه حج بجای آوردند؛ و گفته شده است: دو حجّ و آن دو حجی است که انصار مدینه در عقبه با آن حضرت بیعت کردند. و در کلام ابن اثیر آمده است که آن حضرت قبل از هجرت همه ساله حجّ می‌کرده‌اند. و در کلام ابن جوزی آمده است که آن حضرت قبل از نبوت و بعد از نبوت بقدری حجّ نموده‌اند که حساب آن را غیر از خداوند کسی نداند.^۴

ابن شهر آشوب گوید: بخاری گفته است رسول خدا قبل از نبوت و بعد از نبوت بقدری حجّ نموده‌اند که مقدارش معلوم نیست، و بعد از هجرت غیر از حجّة الوداع حجّ دیگری را نکرده‌اند. و جابر بن عبدالله انصاری گفته است: رسول خدا سه حجّ کرده‌اند: دو تا قبل از هجرت و یکی بعد از هجرت که حجّة الوداع

۱- «البدایة و النّهایة»، ج ۵، ص ۱۰۹، از بخاری و مسلم و احمد.

۲- «البدایة و النّهایة»، ج ۵، ص ۱۰۹.

۳- «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- «سیره حلبیه»، ج ۳، ص ۲۸۹.

است. و علاء بن رزین و عمرو بن یزید از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: رسول خدا بیست حجّ بجا آورد. و طبری از ابن عباس آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار عمره: حُدیبیّه و قضاء و جِعرانَة و عمره‌ای که با حجّشان نمودند بجای آوردند. امّا معاویة بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام آورده است که: رسول الله سه عمره جدا جدا انجام داده‌اند: حُدیبیّه و قُضَاء و جِعرانَة، و ده سال در مدینه توقف کردند و سپس حجة الوداع را انجام دادند و علی بن ابیطالب را در روز غدیر خم به امامت نصب نمودند.^۱

در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که رسول الله بعد از ورود به مدینه یک حجّ بیشتر نکردند ولی در مکه با قوم خود حجّهای بسیاری بجای آورده‌اند.^۲

و نیز در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که رسول خدا بیست حجّ بجای آورده‌اند.^۳

و در «علل الشرایع» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که چون سلیمان بن مهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حجّ رسول خدا بجای آورده‌اند؟

حضرت در پاسخ گفتند: بیست حجّ در پنهانی و مخفیانه؛ و چون در هر نوبت از حجّ از مَازَمِین عبور می‌کرد پیاده می‌شد و بول می‌کرد. سلیمان می‌گوید: گفتم به چه علّت در مَازَمِین پیاده می‌شد و بول می‌کرد؟!

حضرت گفتند: به جهت آنکه آنجا اولین مکانی بود که بت پرستی رواج یافت؛ و از سنگ کوه آنجا قطعه‌ای را برداشته؛ و بُتِ هُبَل را تراشیده بودند؛ همان بتی که علی بن ابیطالب آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور اسلام و علوّ

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب طبع سنگی، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۴ و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۹.

۳- «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۵.

۴- مَازَمُ راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند؛ و از همین جهت موضعی را که بین عرفات و مشعر است و راه باریک می‌شود مَازَمِین گویند.

قدرت رسول الله، و پیغمبر خدا امر کردند که آن را در زیر در ورودی بابِ بَنِي شَيْبَةَ دفن کردند؛ تا چون مردم داخل می‌شوند، آن را در زیر قدم خود بگیرند؛ و از این روست که دخول از باب بنی شیبه مستحب شده است.^۱

البته اشکالی که در حجّهای رسول الله قبل از هجرت به نظر می‌رسد، دو چیز است:

اول از جهت مکان، و آن اینکه قریش در موسم حجّ از حَرَمِ خَارِج نمی‌شدند؛ و در ضمن أداء مناسک از مُزْدَلَفَه به عرفات نمی‌رفتند و می‌گفتند: قریش که از اعظم مردم به شمار می‌آیند، نباید از حرم خارج شوند. و می‌دانیم که یکی از اعمال حجّ، وقوف به عرفات است.

در اینجا روایات بیان می‌کند که رسول الله در ضمن حجّشان به عرفات می‌رفته‌اند؛ و با سایر طبقات مردم که از غیر قریش بوده‌اند، و در عرفات وقوف می‌کرده‌اند؛ وقوف نموده و سپس به مشعرالحرام و مُزْدَلَفَه می‌آمدند.

دوم از جهت زمان، و آن اینکه اعراب جاهلی برای آنکه پیوسته زمان حجّ در زمان معتدلی واقع شود که هوا ملایم باشد، در هر سال زمان حجّ را چند روز از حساب ماههای قمری که میزان برای اعمال است به تأخیر می‌انداخته‌اند؛ و این عبارت از نَسِئِ که قرآن آن را زیادی کفر خوانده است. و بنابراین در تمام سنوات حجّ، حجّ در غیر موقع و زمان مشخص خود واقع می‌شد، مگر در سی و سه سال یکبار، که مطابق با همان زمان ماه هلالی و موقع مشخص خود در نیمه اول ماه ذوالحجّه الحرام می‌شد. و این مطابقت فقط در سنه حِجَّةِ الْوَدَاعِ است که رسول الله حجّ بجای آورده. و همانطوریکه خواهیم دید، رسول خدا در ضمن خطبه خود حجّ را به همان طریقه واقعی خود برگردانیده و اعلان موقع مشخص خود را با ترک نَسِئِ در نیمه اول شهر ذوالحجّه نمودند.

و بنابراین اصل، اگر رسول خدا، از سی و سه سال مانده به سنه حِجَّةِ الْوَدَاعِ یعنی ده سال مانده به نبوت می‌خواستند حجّ با مردم انجام دهند، می‌بایست آن را در

۱- «علل الشرایع» ج ۲، ص ۴۵۰.

غیر موقع معین خود بجای آورند و مبتلا به تأخیر و ذَسَئِ گردند، که البته این امر از آن حضرت با وجود آیه قرآن که آنرا از کفر می‌شمارد صادر نمی‌شد. و بنابراین باید گفت: آن حضرت حج را خود به تنهایی در موقع مقرر انجام می‌داده‌اند.

و بر این اساس علاوه بر روایتی را که از «عِلَل الشَّرَائِع» نقل کردیم، روایاتی دیگر وارد است که صراحت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ، حج‌های خود را در پنهانی انجام می‌داده‌اند.

چنانکه در «کافی» از سَهْل، از ابن فضال، از عیسی فَرَّاء، از ابن اَبی یَعْفور، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند که قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِشْرِينَ حَجَّةً مُسْتَسِرَّةً كُلَّهَا، يَمُرُّ بِالْمِازِمِينَ فَيَنْزِلُ فَيَبُولُ.^۱

«رسول خدا ﷺ بیست حج در پنهانی گزاردند، که در هر یک از آنها از میازمین عبور می‌کردند؛ و پیاده می‌شدند؛ و بول می‌کردند». و علیهذا إشکال اختلاف موقف نیز حل خواهد شد.

جمهور از عامّه گفته‌اند: حج در سنه ششم از هجرت واجب شد؛ و رافعی در کتاب «سیر» خود آنرا صحیح شمرده است؛ و نووی از او پیروی کرده است.^۲ و بعضی گفته‌اند در سنه نهم واجب شد؛ و بعضی در سنه دهم گفته‌اند؛ و این قول را ابوحنیفه اختیار کرده است؛ و بر همین اساس قائل به وجوب فوری شده است؛ و بعضی قبل از هجرت گفته‌اند؛ و این گفتار غریبی است.^۳

و اما از بعضی از روایات خاصه که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا تمام احکام دین را به مسلمین آموخته بودند؛ از نماز و روزه و زکوة. و فقط فریضه حج و ولایت مانده بود، تا رسول خدا در این سفر آنها را به مردم آموخت؛ و مناسک حج را یکایک بازگو کرد؛ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را در خطبه‌های خود در مکه و عرفات و منی بطور عموم از راه توصیه به اهل بیت؛ و در خطبه غدیر خم بطور خصوص از راه

۱- «فروع کافی» جلد ۴، ص ۲۵۱ و ص ۲۵۲.

۲- در «شذرات الذهب» ج ۱ ص ۱۳ این قول را قبول کرده است.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹. و ملخصاً در «نهایه» ابن کثیر در ج ۵ ص ۱۰۹ آورده است.

معرفی شخصی و شهودی و وجدانی به مقام ولایت و امامت از جانب حق نصب نمود؛ و بنابراین دین خدا را کامل و نعمت را تمام نمود؛ می‌توان استفاده کرد که وجوب حج در سال دهم از هجرت بوده است.

در این سال از اول ماه ذوالقعدة حضرت رسول الله به اطراف و اعلام از مسلمانان نامه‌ها نوشتند؛ و همه را مطلع و خبردار نمودند که رسول خدا در این سال قصد حج دارد و عازم حرکت به سوی بیت الله الحرام است.^۱

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ وَأَلْفَوْا نُدُورَهُمْ * وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.^۲

و ندأ کن! و با صدای بلند در بین مردم إعلان کن برای حج! تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری درآمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند؛ و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند؛ و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگیها و چرکها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانه قدیمی (بیت الله الحرام) طواف کنند».

جمهور از مفسرین و حسن و جبائی گفته‌اند که این آیه خطاب به پیغمبر است؛ و از امیرالمؤمنین و ابن عباس و ابومسلم آمده است که خطاب به حضرت ابراهیم است.^۳

۱- در «کافی»، فروغ، ج ۴ ص ۲۴۹ از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحج، فکتب إلى من بلغه كتابه ممن دخل في الإسلام أن رسول الله يريد الحج يؤذنه بذلك؛ ليحج من أطاق الحج.

۲- سورة حج: ۲۲ - آیه ۲۷ تا ۲۹.

۳- تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۴، ص ۸۰.

و چون در آیه قبل وارد است که: **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ**^۱. و این آیه عطف است بر خطاب **طَهَّرْ بَيْتِيَ**؛ لذا باید گفت که خطاب به ابراهیم است؛ و خطاب به حضرت رسول الله از سیاق کلام، بعید است.^۲

والبته رسول الله به عنوان حکایت این خطاب، مردم را به حجّ دعوت می نموده است؛ و اعلام خدا را از ناحیه ندای ابراهیم به سمع جهانیان می رسانیده است؛ و امر خدا را با این آیه ابلاغ می فرموده است.

مردم از هر سو به مدینه مُنَوَّرَه روی آوردند؛ تا با رسول الله حجّ کنند و مناسک را بیاموزند؛ در اینجا دیگر جوان پیر، و مرد وزن، و غنی و فقیر، مطرح نبود؛ بلکه بر هر کس که متمکن بود بدین سفر مبادرت کند؛ و در خدمت رسول الله این فریضه را بجای آورد، واجب بود به هر نحوی که ممکن است آماده سفر گردد.

در «سیره حلبیّه» گوید: «چون حضرت می خواستند از مدینه بیرون روند؛ در مدینه مرض آبله (جُدْری به ضم جیم و فتح دال؛ و یا جُدْری به فتح آن دو) و یا مرض حَصْبَه آمد؛ و این امر موجب شد که بسیاری از مردم نتوانند با پیامبر حجّ کنند^۳؛ ولیکن معذک جماعت هایی با پیامبر خدا از مدینه بیرون آمدند که تعداد آنها را غیر از خدا کسی نمی داند. گفته شده است: چهل هزار نفر، و گفته شده

۱- «و یاد بیاور ای پیغمبر زمانی را که محلّ عبادت قرار دادیم برای ابراهیم مکان بیت الله را و خطاب کردیم که آن را برای طواف طائفان و نماز گزاران و رکوع کنندگان و سجده بجای آورندگان پاک و طاهر گردان.»

۲- «المیزان» ج ۱۴، ص ۴۰۴.

۳- حضرت برای شادی خاطر محرومان از حرکت باخود، در موقع مراجعت فرمودند: **عُمْرَةٌ فِی رَمَضَانَ تَعْدِلُ حِجَّةً. أَوْ قَالَ: حِجَّةٌ مَعِيَ**: «عمره در ماه رمضان به اندازه حجّ و یا به اندازه حجّ با من ثواب دارد»؛ این جمله را به زن انصاری: **أُمّ سَسَّانَ** فرمودند چون از او پرسیدند: چرا با ما به حجّ نیامدی؟! او در جواب گفت: ما فقط دو شتر آبخش داریم که بر روی یکی از آنها شوهرم و فرزندم سوار شدند و به حجّ رفتند؛ و با یک شتر دیگر از چاه آب می کشیدیم و زمین خود را که کاشته بودیم آب می دادیم! و این جمله را حضرت نیز به **أُمّ سلیم** و **أُمّ طَلْحَ وُ أُمّ هِنِّمَ** گفته اند. (سیره حلبیّه) ج ۳ ص ۲۸۹).

است: هفتاد هزار نفر، و نود هزار نفر؛ و گفته شده است: یکصد و چهارده هزار نفر، و یکصد و بیست هزار نفر؛ و بیش از این مقدار نیز گفته شده است.^۱

میر خواند بلخی گوید: « قریب صد بدّۀ (شتر) جهت خاصّ خویش سوق فرمود؛ و یکی از آنها را به دست مبارک خود إشعار و تقلید کرده نَاجِیةُ بَنِ جُنْدُبُ را به ضبط شتران گماشت. نَاجِیة گوید که: از حضرت مقدّس نبوی پرسیدم که اگر شتری از این شتران به سرحدّ هلاک رسد چه کنم؟! »

« جواب داد که : آن را نحر کن! و قلاده‌اش را خون‌آلود ساخته، بر صفحهٔ یُمْنای (راست) سَنَام او بزن؛ و باید که تو و هیچکس از رفقای تو از آن گوشت نخورد. و در آن زمان فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ و جمیع اُمَّهات مسلمین را در هودج‌ها نشانده؛ به شرف مصاحبت اختصاص داشتند. به روایتی در آن راه صد و چهارده هزار کس ملازم رکاب فلک فرسای بودند. »^۲

و خواند امیر ، غیاث الدّین حسینی - مورّخ شهیر - گوید: «در آن سفر سَيِّدَةُ النِّسَاءِ فَاطِمَةُ زَهْرَاءِ و اُمَّهاتِ مُؤْمِنِینِ تمام در هودج‌ها نشسته همراه بودند، و به روایتی یکصد و چهارده هزار، و به قولی صد و بیست و چهار هزار کس در آن راه به خدمت حضرت رسالت پناه استسعاد یافته زبان به تلبیه گشودند. »^۳

و این حجّ را حِجَّةُ الْبَلَاغِ ، و حِجَّةُ الْاِسْلَامِ ، و حِجَّةُ الْوَدَاعِ ، و حِجَّةُ التَّمَامِ ، و حِجَّةُ الْکِمَالِ^۴ گویند .

اما حِجَّةُ الْبَلَاغِ گویند به جهت خطبه‌هایی که حضرت در آن سفر ایراد می‌کرده‌اند و در آنها خطاب به مسلمانان نموده و خدا را شاهد می‌گرفتند و می‌گفتند: **اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟!** « بار پروردگار آیا من ابلاغ کردم؟! »^۵

۱- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹ .

۲- «روضه الصفا» طبع سنگی رحلی ، ج ۲ ، در اوّل داستان حجّهٔ الوداع .

۳- «حبيب السیر» طبع حیدری ، ج ۱ ، ص ۴۰۹ .

۴- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۸ .

۵- «سیره» سید احمد زینبی دَخْلان ج ۳، ص ۱ در هامش «سیرهٔ حلبیه» .

۶- مرحوم علامهٔ آمینی در ج اوّل از «الغدیر» در پاورقی ص ۹ گوید: آنچه به گمان من می‌رسد (و گمان

أَمَّا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ گویند به جهت آنکه رسول خدا، احکام حج را طبق دستورات اسلام بیان کرده، حدود عَرَفَات و مَشْعَر و مِئَمِن را معین نموده، و وجوب إفاضه و حرکت از عرفات را در شب عید قربان که مشرکان برای قریش نسخ کرده بودند، بیان فرمود؛ و حج را به زمان اصلی خود برگردانیده؛ و تأخیر آن را که نسئ می‌باشد، و موجب ازدیاد کفر است، مشروحاً و مستدلاً بر آیه کریمه بیان فرمود؛ و نیز سعی بین صفا و مروه را از شعائر الهی دانست؛ و خود سعی فرمود؛ و سایر آداب حج را از طواف و نماز، و بالأخص بیان وجوب حج تمتع را برای افرادی که منزلشان از مکه دور است؛ و بقاء این وجوب را تا روز قیامت مفصلاً بر فراز کوه مروه بعد از نزول جبرائیل و آوردن وحی الهی بیان فرمود.

و أَمَّا حِجَّةُ الْوُدَاعِ گویند، به جهت تودیع رسول الله با مسلمانان در ضمن برخوردها و خطبه‌ها؛ و این تودیع بعد از رحلت آن حضرت در زمان کوتاهی که هفتاد روز بعد از غدیر خم و هشتاد روز بعد از خطبه در عرفات و در مینی صورت گرفته بود، معلوم و مشهود شد؛ و مردم را تودیع و توصیه نمود به کتاب خدا: قرآن کریم، و عترت خود: اهل بیت که تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند؛ و دو متاع نفیس و پرازش می‌باشند که متمسکین به آنها هیچگاه گمراه نمی‌شوند.

وَأَمَّا حِجَّةُ التَّمَامِ وِ الْكَمَالِ گویند به جهت نزول آیه کمال و تمام نعمت که به دنبال خطبه آن حضرت در روز غدیر خم بر مردم ارزانی شد، وَلِلَّهِ الْحَمْدُ دین مردم کامل و نعمت خداوندی به تمامیت خود رسید.

الْبَتَّةَ باید دانست که این جمعیت انبوه که با رسول الله به مکه حرکت کردند خصوص اهل مدینه و قراء اطراف بودند؛ و اما جماعتی که از سایر اماکن همچون

→

شخص روشن بین یقین است) آن است که حجة الوداع راجحة البلاغ گویند به جهت نزول قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. همچنانکه حجة التمام و الكمال گویند به جهت نزول قوله تعالی: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي - آیه .

۱- حجة الوداع و حجة الاسلام - به کسر جیم - دلالت بر هیئت و کیفیت کند؛ و آنچه در السنه مشهور است که به فتح جیم خوانند، دلالت بر مره می‌کند؛ و از اغلاط است.

یمن آمدند بر این مقدار افزوده می‌شد. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با ابوموسی اشعری^۱ از جانب یمن آمدند؛ و در مکه به رسول خدا مُلْحَق شدند.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله در سنه دهم از هجرت خَالِدِ بْنِ وَكَيْد را با جماعتی به طرف یمن فرستادند، تا آنان را به اسلام دعوت کنند. خالد بن ولید مدت شش ماه با لشکر خود در یمن توقف کرد و آنچه ایشان را به اسلام دعوت کرد مؤثر نیفتاد.^۲

تا آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را با سیصد نفر روانه یمن ساختند؛ و برای آن حضرت لوائی (پرچمی) بستند؛ و عمامه سه پیچ بر سرش بستند که از دو طرف آویزان بود، از طرف جلو بقدر یک ذراع، و از طرف پشت بقدر یک وجب بود^۳؛ و فرمودند: چون بدانجا می‌رسی خَالِد را خلع و عزل کن! و اما لشکریان خالد مختارند هر کدام که بخواهند با تو باشند؛ و هر کدام که بخواهند با خالد به مدینه مراجعت کنند؛ و چون به نزد اهل یمن رسیدی با آنان مبادرت به جنگ مکن، مگر آنگاه که آنان پیشقدم گردند!

و این اولین لشگری بود که بدین ترتیب در آن بلاد که بلاد مَذْحِج است از ناحیه نَجْرَان^۴ وارد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام برای اخذ خمس و غنائم، لشکر را متفرق ساختند؛ و مقداری غنیمت گرد آمد و بر آن غنائم بُرَيْدَةُ بْنُ الْحُصَيْبِ اسْمی^۵ را گماشتند؛ و سپس آنان را به اسلام خواندند؛ آنان امتناع کردند و شروع به تیراندازی نمودند، و سنگ پرتاب می‌کردند.

۱- «سیره زینی دحلان» ج ۳، ص ۴.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۰۵.

۳- «روضة الصفا» ج ۲، وقایع سال دهم هجرت، ذکر توجه امیرالمؤمنین علی و شرح حال امام زمان. و «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۰۸.

۴- در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۱۹ آمده است که: وَبَعَثَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى أَهْلِ نَجْرَانَ لِيَجْمَعَ صَدَقَتَهُمْ، وَيَقْدِمَ عَلَيْهِ بِحِزْبَتِهِمْ. و عین این عبارت را طبری در تاریخ خود، ج ۳، ص ۱۴۷ از طبع دوم آورده است. و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳.

۵- بُرَيْدَةُ بْنُ حُصَيْبِ اسْمِي؛ رئیس و قد طایفه اسلم است که بر پیامبر وفود کردند. «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۷۹.

حضرت صفوف خود را منظم ساخت و لواء را به دست مَسْعُودِ بْنِ سَنَانِ سَلَمِی داد؛ و با لشکر خود حمله نمود. بیست نفر از دشمنان کشته شدند و بقیه هزیمت کردند. حضرت فراریان را تعقیب نفرمود؛ و سپس ایشان را به اسلام دعوت کرد. آنان با مسارعت جواب مثبت دادند و بیعت کردند. قبیله هَمْدَان بدون جنگ اسلام آوردند و به مجرد آنکه امیرالمؤمنین نامه رسول الله را برای آنان خواندند، همگی مسلمان شدند.

حضرت صورت اسلام قبیله هَمْدَان را برای رسول الله نوشتند؛ حضرت رسول الله ﷺ سجده شکر بجای آوردند و سه بار گفتند: **السَّلَامُ عَلَی هَمْدَانِ**؛ و اهالی یَمَن به دنبال اسلام قبیله هَمْدَان مرتباً شروع کردند به اسلام آوردن.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام برای اخذ خمس از غنائم قرعه زدند؛ بدین ترتیب که غنائم را به پنج قسمت تقسیم کردند؛ و در باره یک سهم نوشتند: **سَهْمِ خِدا**. و چون قرعه زدند، اولین سهم که مشخص بود، سهم خمس در آمد؛ آن را مهور و مقفل نمود تا به پیامبر برسانند؛ و بقیه غنیمت را که چهار پنجم بود بین اصحاب و لشکریان خود توزیع کردند.

در «ارشاد» مفید و «علل الشرایع» صدوق وارد است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام به یمن نامه نوشتند که به سوی مکه برای حجّ حرکت کند ولیکن نوع حجّی را که رسول خدا بر آن احرام بستند در این نامه متذکر نشدند.^۲

حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بعد از نماز ظهر روز شنبه بیست و پنجم ذوالقعدة بوده است؛ چون اولاً طبق روایات کثیره، آن حضرت پنج روز از ماه

۱- «کامل التواریخ» ابن اثیر، ج ۲ ص ۳۰۰؛ و «ارشاد» مفید ص ۳۳؛ و «اعلام الوری» ص ۱۳۷.

۲- «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۳.

۳- «طبقات» ابن سعد ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

ذی قعدة مانده بیرون رفتند: لِحْمَسٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ^۱ و ثانیا بطور مسلم روز اول ماه ذوالحجّة ، پنجشنبه بوده است؛ زیرا بدون هیچ اختلاف بطور یقین گفته‌اند که روز عرفه که رسول الله در عرفات خطبه خوانده‌اند، روز جمعه بوده است؛ بنابراین پنج روز به روز پنجشنبه مانده که اول ذی حجّه است روز شنبه خواهد بود. غایة الأمر نمی‌تواند ماه ذی قعدة سی روز بوده باشد زیرا در این صورت شنبه بیست و ششم می‌شود، و در روایات بیست و پنجم وارد شده است. و نمی‌توانیم بگوئیم رسول خدا در روز جمعه از مدینه خارج شدند؛ زیرا طبق روایاتی که از آنس بن مالک رسیده است، رسول الله نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت بجای آوردند.^۲ و چون نماز ظهر روز جمعه باید با خطبتین بجای آورده شود، نمی‌تواند چهار رکعت بوده باشد؛ و از طرفی نمی‌توان خروج رسول الله را روز پنجشنبه گرفت؛ زیرا در این صورت، شش شب از ماه ذی قعدة باقی می‌ماند، نه پنج شب؛ و اما روز شنبه فقط پنج روز به آخر ماه مانده است .

باری رسول خدا ﷺ غسل نموده، و گیسوان شانه زده، و به موی مشکبوی خود روغن مالیده، و در دولباس: إزار و رداء، بعد از نماز ظهر به سوی ذُو الْخَلِيفَةِ که در یک فرسخی مدینه است حرکت کرد و نماز عصر را در آنجا بطور قصر (دو رکعت) بجای آورد؛ و در مدینه بجای خود أَبُو دُجَانَةَ سِمَاكُ بْنُ حَرْشَةَ سَاعِدِيٍّ وِیَا سِبَاعِ بْنِ عَرْفُطَةَ غِفَارِيٍّ را گماشت.^۳

حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها با زوجات رسول الله همگی در ذُو الْخَلِيفَةِ مُحْرَم شدند؛ و تلبیه گفتند؛ و چون حج آنها حج افراد بود، و با خود هدیه (شتر و یا گاو و یا گوسفند) نیاورده بودند، فلهاذا عقد إحرامشان به تلبیه بود. آنگاه در هودجها

۱- «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۴۸؛ و «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۰؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۳؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۸۹؛ و «البدایة والنّهایة» ج ۵، ص ۱۱۱.

۲- «البدایة والنّهایة» ج ۵ ص ۱۱۱ از بخاری و مسلم و سنائی از أبو قلابة از انس؛ و از أحمد از ابراهیم بن میسره از انس .

۳- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰؛ و «البدایة والنّهایة» ج ۵ ص ۱۱۰ و «سیره زینبی دحلان» ج ۳، ص ۳.

نشسته و عازم رحیل شدند؛ و تمام نُه نفر از زن‌های حضرت رسول در این سفر بودند. ولیکن رسول خدا با خود هدئی آوردند؛ و آن عبارت بود از یکصد شتر؛ و یا شصت و شش نفر؛ و یا شصت و چهار نفر؛ و یا شصت و سه نفر؛ که با هدیی که امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب یمن آوردند، و مقدار آن سی و آندی بود، مجموعاً به یکصد نفر بالغ شد.

از این شترهائی که رسول الله با خود آورده بودند یکی را به دست مبارک خود درذُ و الحُلَیفَه إِشْعَار و تَقْلِيد کردند^۱، و بقیه را دستور دادند که إِشْعَار و تَقْلِيد کنند و عقد حج رسول الله که حَجِّ قِرَانُ بود به إِشْعَار و تَقْلِيد شد. آنگاه بر روی ناقه قصوای خود سوار شده، و به راه افتادند، و همینکه ناقه در حرکت افتاد و حضرت به بیابان رسیدند، صدا به تَلْبِیَه بلند کردند^۲:

لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ! إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ!^۳

آری! آری! اجابت کردم دعوت تو را دوبار، إِجَابَةٌ بَعْدَ إِجَابَةٍ! ای پروردگار من! اجابت کردم بعد از اجابت! اجابت کردم بعد از اجابت! هیچ گونه شریک و انبازی برای تو نیست! اجابت کردم بعد از اجابت! و حَقّاً که تمام مراتب و درجات حمد و سپاس و نعمت و سلطنت، اختصاص به تو دارد! شریک و انبازی برای تو نیست!

باری در ذوالحُلَیفَه أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ^۴ که در آنوقت در حباله نکاح ابوبکر

۱- إِشْعَار عبارت است از آنکه صفحه راست کوهان شتری را که به عنوان هَدَیُّ و قربانی خود به مکّه می‌برند، خون‌آلود نموده؛ بطوری که خون بر صفحه آن کوهان جاری شود. و تَقْلِيد عبارت است از آنکه یک جفت کفشی را که آن شخص در آن نماز خوانده است، به هم گره زده و در گردن آن شتر و یا گاو و یا گوسفند آویزان کنند.

۲- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۱۷ و ص ۱۲۰.

۳- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۴ ص ۲۵۰؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۲؛ و «روضه الصفا»، ج ۲.

۴- أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ خُتْمَیَّةٌ از زنان بزرگوار و مکرم اسلام است. خواهر مادری مَیْمُونَةُ زَن رسول الله است؛ در سنه دوم از هجرت با جعفر بن ابیطالب علیه السلام ازدواج کرد؛ و در هجرت حبشه از او سه فرزند: عَبْدُ اللَّهِ، و عَوْنُ و مَحْمَدُ را آورد؛ و در سنه هفتم از هجرت با حضرت جعفر به مدینه بازگشت. در سنه هشتم

بود مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ را زائید. ^۱ اَسْمَاءُ به رسول الله پیغام داد که چه کنم و تکلیف من با احرام چیست؟!

حضرت رسول الله ﷺ دستور دادند که احرام ببند و تلبیه بگو! و مقداری پنبه با خود بردار و با کمربندی خود را ببند؛ و تلبیه برای احرام حج بگو! ^۲

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: در زائیدن اَسْمَاءُ برکتی بود برای زنان، برای آنانکه بزایند، و یا به عادت حیض مبتلا شوند؛ که در اینصورت به همان عملی که رسول خدا به او دستور دادند عمل می کنند و بدون هیچگونه خللی حج خود را انجام می دهند. ^۳

اَسْمَاءُ با همین حال وارد مکه شد؛ و چون مدت نفاس او گذشت، با آنکه هنوز خون قطع نشده بود حضرت رسول دستور دادند که طواف کند و نماز بخواند؛ و او هم طبق دستور رسول خدا عمل نمود. ^۴

باری حضرت رسول الله ﷺ آن شب را در ذوالحلیفه به خاطر اَسْمَاءُ توقّف

→ شوهرش جَعْفَر در جنگ مَوْتَه شهید شد؛ و ابوبکر او را تزویج کرد و از او محمد را زائید؛ و پس از ابوبکر حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ او را به حباله نکاح خویش درآوردند و از آن حضرت یَحْيَى را آورد (ابن عبد البر در «استیعاب» ج ۴ ص ۱۷۸۵). و نیز در «استیعاب» در ضمن ترجمه احوال فاطمه بنت رسول الله علیهم السلام در ج ۴ ص ۱۸۹۷ آورده است که: حضرت فاطمه سلام الله علیها به اَسْمَاءُ وصیت کردند که چون من از دنیا رفتم، تو با علی مرا غسل دهید! و کسی دیگر را راه نده! چون آن حضرت رحلت کردند، عائشه آمد و خواست وارد شود، اَسْمَاءُ گفت: داخل مشو! عائشه شکایت به نزد ابوبکر برد و گفت: این زن خُنْعَمِيّه مانع می شود که ما در تجهیز دختر رسول خدا دخالت کنیم. ابوبکر آمد؛ و در خانه ایستاد و گفت: ای اَسْمَاءُ! چرا نمی گذاری زن های رسول خدا بر دختر رسول خدا داخل شوند؟! اَسْمَاءُ گفت: فاطمه وصیت کرده، و مرا امر نموده که کسی را بر جنازه او وارد نکنم! ابوبکر باز گشت و گفت: طبق امر او رفتار کن! و در این حال علی علیه السلام و اَسْمَاءُ به تنهایی جنازه دختر رسول الله را غسل دادند.

۱- در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ در این باره ۲ روایت از «کافی» حکایت می کند. و نیز در ص ۶۶۵ از «إعلام الوری» .

۲- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۲؛ و «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۹؛ و در «روضه الصفا» طبع سنگی ج ۲، ضمن بیان حجة الوداع .

۳- «فروع کافی» ج ۴ ص ۴۴۴ از حضرت صادق علیه السلام .

۴- «فروع کافی» ج ۴ ص ۴۴۹ از حضرت باقر علیه السلام .

کردند؛^۱ و فردا صبح به راه افتادند؛ و مسلمانان به راه افتادند. عجیب منظره‌ای است. در این بیابان پهناور تا چشم کار می‌کند سواره و پیاده، در جلو، و پشت سر، و اطراف رسول الله، همه إحرام بسته و غسل کرده، و صدای لَبَّيْكَ از هر سو به گوش می‌رسد؛ و دل‌ها در عشق جَذَبَات آن إسم أعظم إلهی در معراج است. اینک رسول الله است که با جذبۀ مغناطیسی الهی این اَمّت را حرکت داده، و سر و پا برهنه در این وادی پهناور در عشق حضرت محبوب اُزلی خدای سَرمردی به راه انداخته است، همه می‌گویند: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.**

ابن جوزی أبو الفرج گوید: از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیه السلام روایت است که: از جابر بن عبدالله أنصاری پرسیدم که حجّ رسول خدا را برای من بیان کن!

جابر گفت: رسول خدا مدّت نه سال که در مدینه درنگ نموده بود، حجّ نکرد؛ و پس از این مدّت در سال دهم إعلان فرمود که رسول الله در این سال قصد حجّ دارد. افراد بشر بسیاری به مدینه روی آوردند و همگی می‌خواستند به رسول خدا اقتداء و ایتمام کنند؛ و عمل خودشان را عیناً طبق عمل آن حضرت قرار دهند.

جابر گوید: ما با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم تا به ذُو الحَلیفَه رسیدیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد آنجا دو رکعت نماز گزارد و سپس سوار ناقه قَصُوا شد؛ و چون ناقه، آن حضرت را در میان بیابان آورد؛ من نظر کردم دیدم: تا جایی که سوی چشم من می‌بیند، در جلوی آن حضرت سواره و پیاده است؛ و در طرف راست آن حضرت اینچنین است؛ و در طرف چپ او اینچنین است، و در طرف پشت سر اینچنین است.

پس رسول خدا صدا به کلمه توحید گشود و زبان باز کرد: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.**^۲

آنگاه می‌بینیم: این حاکم بر دل‌ها، و مُسَيِّطِر بر قلوب، و مهیمن بر ارواح

۱- «إعلام الوری» ص ۱۳۸.

۲- «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۲ ص ۲۰۹؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۷؛ و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۵۰.

که این سیل عظیم از انبوه جمعیت را پروانه‌وار به دور خود جمع کرده، و چون شمع در عشق جمال لایزالی در احتراق آورده است، خود بر روی شتر سرخ مویی سوار شده که فقط یک جل کهنه و فرسوده بر روی آن شتر انداخته شده است؛ و با خود فقط یک قطیفه دارد، که از شدت کهنگی، آلیاف برجسته آن سائیده شده، و از بین رفته؛ و معلوم نیست که چهار درهم ارزش داشته باشد.

ابن کثیر دمشقی از حافظ ابوبکر بزار با سند خود از آنس آورده است که:
 إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلِ رَثٍّ وَتَحْتَهُ قَطِيفَةٌ وَقَالَ: حِجَّةٌ لَا رِبَاءَ فِيهَا وَلَا سَمْعَةٌ.^۱

«رسول خدا ﷺ حج خود را بر روی جلی کهنه و فرسوده بجای آورد؛ و زیرانداز او فقط یک قطیفه بود؛ و می‌فرمود: این حجی است که در آن ریا و خودنمایی و شهرت طلبی نیست.»

و حافظ ابویعلی موصلی از آنس آورده است که قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ عَلَى رَحْلِ رَثٍّ وَقَطِيفَةٍ تُسَاوِي — أَوْ لَا تُسَاوِي — أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ حِجَّةٌ لَا رِبَاءَ فِيهَا.^۲

«رسول خدا ﷺ، حج کردند بر روی پلاس کهنه و بی‌ارزشی؛ و بر روی قطیفه‌ای که ارزش آن چهار درهم بود - یا چهار درهم ارزش نداشت - و می‌گفت: بار پروردگارا این حجی است که در آن خودنمایی نیست.»

باید دانست که همین رسول الهی که بر روی پلاس کهنه و قطیفه بی‌ارزشی حج می‌کند؛ برای هدئی و قربانی در راه خدا و اطعام مساکین و مستمندان با خود صد شتر می‌برد؛ و همه را نحر می‌کند؛ و به فقرا و مستمندان تقسیم می‌کند؛ و به امیرالمؤمنین می‌فرماید: حتی پوست و جل شترها را به قصاب مده! و همه را در راه خدا انفاق کن! این است مقتدای ما. وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۳

۲- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳؛ و در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۰ برهان الدین حلبی شافعی آورده است؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۷ .

۳- آیه ۲۱، از سوره ۳۳: أحزاب: «بتحقیق که از برای شما در اقتدای شما به رسول خدا ماده تأسی و الگوی ←

أَمَا اغْنِيَايَ مَا كَه حَجٍّ مِي كَنَنْدَاز كَشْتَن يَكْ كُوسْفَنْدَر مَنِي تَجَاوَز نَمِي نَمَايَنْد؛ وَبَنْدَه بَه خَاطِر نَدَارَم وَنَشْنِيْدَهَام كَه كَسِي از هَمْكِيْشَان مَا دَر مَنِي شْتَر كَشْتَه بَاشْد؛ بَا أَنْكَه مَخَارَجِ اِيَابِ وَذَهَابِ، سَنْگِيْن وَثَرُوْت نِيْز دَر دَرَجَهٗ بَالَا بَاشْد.

دَر «سِيْرَهٗ حَلَبِيَّهٗ» آوْرْدَه اسْت كَه بَعْضِي نَقْل كَرْدَه اَنْد كَه شْتَر عَائِشَه تَنْدُرُو وَ سَرِيْع السَّيْرِ بُوْد، وَبَارَش سَبَك. وَلِي شْتَر صَفِيَّه (يَكِي دِيْگَر از زُوْجَاتِ رَسُوْلِ اللّٰه) كَنْدُرُو بُوْد، وَبَارَش سَنْگِيْن. فَلهَذَا پِيُوْسْتَه شْتَر صَفِيَّه از قَاْفَلَه عَقَب مِي مَانْد.

وَبنابراین حضرت رسول الله دستور دادند که بار صَفِيَّه را بر شتر عَائِشَه گذارند؛ وَبَار عَائِشَه را بر شتر صَفِيَّه. وَچون چنین کردند، رسول خدا برای استمالت و عطف خاطر عَائِشَه بَه نَزْدِ او آمْدَنْد وَگَفْتَنْد: يَا أُمَّ عَبْدِ اللّٰه! بَار تُو سَبَك بُوْد وَشْتَر تُو سَرِيْع السَّيْرِ! وَبَار صَفِيَّه سَنْگِيْن بُوْد وَشْتَر او بَطْئِي السَّيْرِ! وَبِدِيْن جِهْت مَوْجِب كَنْدِي حَرْكْت قَاْفَلَه بُوْد، كَه مَلَاْحِظَه مِي كَرْدِيْد؛ وَبَجِهْت هَمْاهَنْگِي بَا شْتَر صَفِيَّه، قَاْفَلَه از حَرْكْت مِي مَانْد؛ وَمَا بَار تُو را بر شتر او، وَبَار او را بر شتر تُو نَهَادِيْم تَا تَعَادَلْ بَرَقْرَار شُوْد؛ وَقَاْفَلَه بَتُوَانْد بَه سِيْر خُوْد اَدَامَه دَهْد!

عَائِشَه گَفْت: تُو چَنِيْن مِي اَنْدِيْشِي كَه رَسُوْل خُدا هَسْتِي؟!

حَضْرَت گَفْتَنْد: يَا أُمَّ عَبْدِ اللّٰه! اِيَا تُو دَر شَكِّ هَسْتِي كَه مَن رَسُوْل خُدا هَسْتَم؟!

عَائِشَه گَفْت: پَس چَرَا حَالْت اِيَنْطُوْر شُدَه اسْت كَه عَدَالْت نَمِي كُنِي؟!

عَائِشَه مِي گُوِيْد: دَر اَبُوْبَكْرِ پَدْرَم حِدَّتْ وَتَنْدِي بُوْد؛ وَسِيْلِي بَر چَهْرَهٗ مَن زَد؛ وَ رَسُوْل خُدا اَبُوْبَكْرِ را مَلَامْت كَرْدَنْد كَه چَرَا سِيْلِي زَدِي؟!

اَبُوْبَكْرِ گَفْت: مَگَر نَشْنِيْدِي كَه چَه گَفْت؟!

رَسُوْل خُدا فَرْمُوْد: دَعَهَا فَاِنَّ الْمَرْأَةَ الْغَيْرَاءَ لَا يَعْرفُ اَعْلَى الْوَادِي مِنْ اَسْفَلِهِ^۱.

«او را به حال خود بازگذار! چون زن شخصیت طلب، بالای وادی و بیابان را

از پائین آن تمیز نمی دهد و فرق نمی گذارد.»

→

خوبی است، برای آن کس که امید خدا و روز قیامت را داشته باشد و یاد خدا را بسیار کند.»

۱- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۳.

و از أحمد بن حنبل با اسناد خود از أسماء بنت ابی بکر آورده‌اند که: چون فرود آمدند در مکانی که آن را عَرَجُ می‌گفتند، شتری که بر روی آن توشه سفر رسول الله بود گم شد؛ و بر روی آن شتر توشه سفر ابوبکر نیز بود. و نگهبان آن شتر، غلام ابوبکر بود.

ابوبکر به غلام خود گفت: شترت کجاست؟! غلام گفت: دیشب آن را گم کرده‌ام!

ابوبکر در حالتی که عصبانیت و جدت بر او چیره شده بود، گفت: یک عدد شتر؛ تو آن را هم گم می‌کنی؛ و شروع کرد با شلاق و تازیانه به غلام خود زدن؛ و رسول خدا می‌گفت: نگاه کنید به این مُحْرِم و ببینید در حال إِحْرَام چه می‌کند؟! و خود رسول الله تبسم می‌کرد و زیاده بر این چیزی نگفت.^۱

بعضی از أصحاب چون آگاه شدند که زامله رسول الله (شتر با بار توشه) گم شده است قدری حیسس آوردند (غذائی که با آرد و روغن و خرما تهیه می‌کنند) و در مقابل آن حضرت گذاردند. حضرت به ابوبکر که به شدت به غلام غیظ کرده بود، فرمودند: ای ابوبکر آسان بگیر بر خود! کار نه به دست ماست و نه به دست تو! و این غلام بسیار مراقب و مواظب بود و اهتمام داشت که شتر گم نشود.

و اینک این غذای طیب و پاکیزه را خداوند آورده است؛ و این بجای آن غذائی است که با زامله بود.

حضرت رسول الله و ابوبکر و هر کس که با آن دونفر بودند، از آن غذا خوردند؛ و همگی سیر شدند. و در اینحال صَفْوَانُ بْنُ مُعَطَّلٍ که وظیفه او دنباله‌داری قافله بود، آمد و شتر گم شده را آورد که بر روی آن زامله و توشه بود؛ و آن شتر را در منزلگاه رسول الله خوابانید.

رسول خدا ﷺ به ابوبکر گفتند: حالا نظر کن و بین آیا از متاع تو چیزی مفقود شده است؟!

ابوبکر گفت: چیزی گم نشده است مگر یک قَعْب (کاسه بزرگ) که با آن

۱- «البدایة والنہایة» ج ۵، ص ۱۱۳.

آب می خوردیم!

غلام گفت: آن قَعْب بامن است؛ وگم نشده است.

چون خبر گم شدن زامله رسول الله به سَعْدُ بْنُ عَبَّادَةَ و فرزندش قَيْسُ بْنُ سَعْدِ رسید، ایشان برای رسول الله زامله و توشه سفر کامل آوردند؛ و هر کدام از آن دو پدر و پسر گفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ چنین خبردار شدیم که: زامله شما گم شده است؛ و اینک این توشه سفر به جای توشه گم شده باشد!

رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند توشه ما را به ما رسانید! شما توشه خود را بردارید و برگردانید! خداوند به هر دو نفر شما برکت دهد!

مُقْرِيزِي گوید: روز یکشنبه بود که رسول خدا ﷺ به يَكْمَلَمُ رسیدند؛ و از آنجا حرکت کرده و شام را در شَرْفِ السَّيَالَةِ خوردند؛ و در همان جا نماز مغرب و عشاء را بجای آوردند؛ و سپس به راه افتاده و نماز صبح را در عِرْقُ الطَّيْبَةِ خواندند؛ و سپس در رَوْحَاء وارد شدند؛ و از رَوْحَاء نیز گذشته و نماز عصر را در مُنْصَرَف گزاردند؛ و نماز مغرب و عشاء را در مُتَعَشَّى خواندند و آنجا هم شام خوردند؛ و نماز

۱- «سیره حلیه» ج ۳ ص ۲۹۳.

۲- يَكْمَلَمُ اشتباه است و صحیح يَلِيل است؛ زیرا همانطور که در «معجم البلدان» آورده است: يَكْمَلَمُ میقات أهل یمن است و دوشب راه تامکه فاصله دارد؛ ولی يَلِيل اسم قریه‌ای است در نزدیکی وادی صفرآء از توابع مدینه. و نیز آورده است که: شَرْفُ السَّيَالَةِ محلی است میان مَكَلُ و رَوْحَاء؛ و عِرْقُ الطَّيْبَةِ محلی است بین مدینه و مکه؛ و رَوْحَاء نیز محلی است بین مدینه و مکه؛ و مُنْصَرَف موضعی است بین مکه و بَدْر که فاصله میان آنها چهار برید است؛ و اَثَايَةَ موضعی است در راه جُحْفَه که بین آنجا و مدینه بیست و پنج فرسخ است؛ و عِرْجُ گردنه‌ای است بین مکه و مدینه در راه حِجَّاج که با سُقْيَا ذکر می‌شود؛ و جُحْفَه قریه بزرگی است در راه مدینه که با مکه چهار مرحله فاصله دارد؛ و بین آنجا و مدینه شش مرحله است؛ و فاصله آنجا تا غدیر خم نیز دو میل است؛ و سُقْيَا قریه‌ای است از توابع فُرع که فاصله میان آن دو تا جُحْفَه نوزده میل است؛ و اَبْوَاء قریه‌ای است از توابع فُرع از مدینه که بین آن و جُحْفَه از سمت مدینه بیست و سه میل است؛ و قُدَيْد اسم موضعی است در نزدیکی مکه؛ و عَسْفَانُ بین جُحْفَه و مکه است؛ و عَمِيم و كِرَاعُ الْعَمِيمِ موضعی است بین مکه و مدینه که در میان رابغ و جُحْفَه واقع است؛ و ظَهْرَان وادی است در قریه مکه و در آنجا قریه‌ای است که آن را مَرَّ گویند و به همین مناسبت آن قریه را به این وادی نسبت می‌دهند و می‌گویند: مَرَّ الظَّهْرَان؛ و سَرْف در شش میلی مکه واقع است (معجم البلدان به ردیف حروف تهجی). و مُتَعَشَّى ظاهراً اسم غَلَم برای موضعی نیست؛ بلکه اسم مکان از ماده تَعَشَّى است یعنی موضعی که شام خورده می‌شود.

صبح را در أَثَايَةُ بجای آوردند؛ و در صبح سه شنبه به عَرَج رسیدند؛ و در عَرَج که همان گردنه جُحْفَه است در دهان شتران حِجَام نهادند؛ و در روز چهارشنبه به سُقَيَا رسیدند؛ و صبح پنجشنبه در أَبْوَاء بودند؛ و نماز را در آنجا گزاردند؛ و در روز جمعه به جُحْفَه وارد شدند و از آنجا به قُدَيْد وارد شدند؛ و در روز شنبه آنجا بودند و روز یکشنبه به عُسْفَانَ رسیدند و از آنجا که حرکت کرده و به غَمِيم رسیدند، حاجیه‌های پیاده‌رو، در مقابل آن حضرت صف کشیده، و از راه رفتن شکایت کردند؛ حضرت دستور دادند که آنها بطور تَسْلَان بروند (قدم رو؛ و حرکت سریعی است که به حد دویدن نمی‌رسد) و چون پیادگان چنین کردند، در خود احساس راحتی نمودند؛ و در روز دوشنبه به مَرُّ الظُّهْرَان رسیدند؛ و از آنجا حرکت نکردند تا شب فرا رسید و در سَرَف آفتاب غروب کرد و نماز مغرب را نخواندند تا داخل مکه شدند؛ و چون به تَيْبَتَيْن رسیدند (دو گردنه است نزدیک به هم متصل به مکه) در بین آن دو گردنه شب را به روز آوردند؛ و در روز سه شنبه داخل مکه شدند.^۲

و نیز در «طبقات» آورده است که: رسول خدا در روز دوشنبه به مَرُّ الظُّهْرَان رسیدند و آفتاب بر آن حضرت در سَرَف غروب کرد؛ و چون صبح شد غسل کرده، و در وقت روز داخل مکه شدند.^۳ و البتّه می‌دانیم که چون پنجشنبه اول ماه ذوالحجّه بوده است، روز ورود آن حضرت به مکه که روز سه شنبه است ششم ذوالحجّه خواهد بود.

باری حضرت رسول الله ﷺ در سَرَف که در شش میلی مکه است نزول کردند. در آنجا به تمام حجاج امر کردند که نیت خود را از حجّ به عمره برگردانند؛ و به نیت عمره تَلْبِيَه گویند؛ و وارد مکه که می‌شوند عمل عمره بجای آورند؛ مگر آن کسانی که با خود هَدْي (قربانی، اعم از شتر و گاو و گوسفند) آورده‌اند که آنها به همان نیت حجّ باقی باشند، تا هَدْي خود را به محلّش در مِنَى رسانیده؛ و در آنجا

۱- حِجَام چیزی است که در دهان شتر می‌گذارند تا گاز نگیرد، و هیجان نکند.

۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۹ و ص ۱۰ از «متاع» مقریزی، ص ۵۱۳-۵۱۷.

۳- «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷۳؛ و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰.

قربانی کنند؛ و رسول خدا ﷺ و جمعی از مردم با خود هدئی آورده بودند.^۱
حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها، و جمیع زنهای مؤمنات، و نه تن
زوجات رسول خدا ﷺ همگی نیتهای خود را از حج افراد به عمره مبدل کرده و
بدین قصد تلبیه گفتند؛ و عائشه نیز به قصد عمره تلبیه گفته بود که در همین منزل
سرف حائض شد؛ و معلوم است که حائض نمی تواند داخل مسجد الحرام شود، و
طواف کند و نماز گزارد؛ و عمره نیاز به طواف و نماز و دخول در مسجد دارد.

او می گوید: رسول خدا ﷺ آمد و من گریه می کردم؛ فرمود: چرا گریه
می کنی گویا حائض شده ای؟! گفتم: آری! سوگند به خدا که دوست داشتم در
این سفر با شما نیایم!

رسول خدا فرمود: چنین مگوی! این امری است که خداوند بر دختران
آدم نوشته است؛ ضرری بر تو ندارد! تو هم از دختران آدمی! آنچه بر آنها نوشته شده،
بر تو هم نوشته شده است!

تو تلبیه برای حج بگو! و عمره خود را واگذار! إحرام برای حج ببند؛ و آنچه را
که شخص حاج بجا می آورد، بجای بیاور! مگر آنکه طواف نمی کنی^۲؛ و چون
طاهر شدی طواف می کنی؛ و از احرام حج بیرون می آیی!

عائشه می گوید: من داخل مکه شدم؛ ولی در مسجد الحرام نرفتم؛ و وقوف
به عرفات نمودم با آنکه در حال حیض بودم؛ و چون طاهر شدم و آن در روز عید
قربان ویا در شامگاه عرفه بود؛ دور خانه خدا طواف کردم؛ و سعی بین صفا و مره
نمودم؛ حضرت رسول الله فرمود: از حج محل شدی و بیرون آمدی^۳.

این فقط حجی بود که عائشه انجام داد؛ حج افراد که با آن عمره نبوده
است؛ ولیکن حضرت زهراء سلام الله علیها و سایر زوجات رسول الله و زنهای
مسلمان به مجرد دخول در مکه عمره مفرده بجای آوردند؛ و سپس محل شده و از

۱- «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۳؛ و «سیره ابن هشام»، ج ۴، ص ۱۰۲۰.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰؛ «والبداية والنهاية» ج ۵ ص ۱۶۴.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۲؛ و «والبداية والنهاية» ج ۵ ص ۱۶۴.

إحرام بیرون شدند؛ تا در روز هشتم ذوالحجّة که روز ترویبه است از مکه إحرام برای حجّ بسته، و به نیت حجّ افراد تلبیه گفتند و به عرفات آمدند؛ و در مشعر و منی مناسک حجّ را انجام دادند؛ و در مکه طواف و نماز و سعی نموده؛ و حجّ خود را کامل نموده و سپس مُحَلَّ شُذِنْدُ؛ و بنابراین در این سفر یک عمره کامل و یک حجّ کامل بجا آوردند که آن را حجّ تَمَتُّع گویند.

و چون حضرت رسول الله ایام حجّ را به پایان رسانید، و بعد از ایام تشریق به مکه بازگشت، و در مُحَصَّب^۱ نزول فرمود؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در آنجا انجام داد. عائشه گفت: ای رسول خدا! من از اینجا به مدینه باز گدم و فقط یک حجّ بجا آورده باشم که با آن عمره نموده باشد؟!

حضرت رسول ﷺ برادرش - عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - را طلب کردند؛ و گفتند: خواهرت را از حرم بیرون ببر؛ و مُحَرَّم شده؛ و چون از طواف فارغ شدید، در اینجا که مُحَصَّب است بیاید! و بنابراین یک عمره را خداوند مقدر فرمود. و در عبارت دیگری آمده است که:

ما چون از حَرَم بیرون شدیم از تَنْعِيم^۲ به إحرام عمره إحرام بستیم بجای آن عمره‌ای که از من فوت شده بود^۳؛ و در دل شب طواف را انجام دادیم و سپس در مُحَصَّب آمدیم.^۴

رسول الله فرمود: آیا از انجام طواف خود فارغ شدید؟! عرض کردیم: آری!^۵
رسول خدا ﷺ پس از آنکه در صبح سه شبه غسل کرده به سوی مکه

۱- مُحَصَّب موضعی است بین مکه و منی؛ و به منی نزدیکتر است. و بطحاء، مکه و خَیْفَر بنی کنانه است و حدّ آن از حجون است به طرف منی (معجم البلدان).

۲- تَنْعِيم موضعی است در مکه که در خارج حَرَم واقع در حلّ است؛ و بین مکه و سَرِف واقع است که تا مکه دو فرسخ فاصله دارد (معجم البلدان).

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۶، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

۴- در «کامل التواریخ» ج ۵ ص ۱۶۴ آورده است که همانطور که در احادیث وارد است حضرت رسول به جهت آرامش خاطر و طیب نفس او به او دستور چنین عمره‌ای را دادند.

۵- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۱۴۸؛ و «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۹؛ و «بحار الانوار» ج ۶ ص ۶۶۶ از «کافی».

حرکت کردند؛ و در وقتیکه خورشید بالا آمده بود در وقت **ضُحَى** از **ثَنِيَّةِ عَلِيَا** (گردنه بالای مکه) که آنرا **كَدَاء** گویند (به فتح کاف ومدّ) وارد مکه شدند؛ و **ثَنِيَّةِ كَدَاء** همان محلی است که از آنجا به مقبره مکه **مَعْلَاة** و الآن آنجا را **جَحُون** گویند سرازیر می شود.

واز باب عبد مناف، که همان باب بنی شَیبه است؛ و الآن به باب السّلام معروف است وارد مسجد الحرام شدند، و چون نظرشان به **كَعْبَه** - **خَانَةُ خِدا** - افتاد دستهای خود را بلند کرده^۱ و تکبیر گفتند و سپس گفتند: **اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، فَحَيِّتَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ! اللَّهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا، وَ مَهَابَةً وَ بَرًّا، وَ زِدْ مِنْ شَرَفِهِ وَ كَرَمِهِ مِمَّنْ حَجَّهُ أَوْ اعْتَمَرَهُ تَشْرِيفًا وَ تَكْرِيمًا وَ تَعْظِيمًا وَ بَرًّا!**^۲

« بار پروردگارا تو حقیقت سلام و اسم سلام و عالم سلام و سلامتی و امن هستی! سلام بر عالمیان از ناحیه وجود اقدس تو افاضه می شود! پس بار پروردگارا ما را با اسم سلام خود تحیت بخش! و وجود ما را سراسر از سلام و سلامت خود سرشار فرما .

بار پروردگارا بر شرافت و عظمت و مهابت و احسان این خانه بیفز! و از شرف و کرامت آن، بر شرافت و کرامت و عظمت و احسان کسانی که حج آن را بجا می آورند، و یا عمره آن را انجام می دهند افزون کن!»

از جابربن عبدالله روایت است که چون وارد مکه شدید و آفتاب بر آمده بود؛ رسول خدا ﷺ تا در مسجد الحرام آمدند آنگاه شتر خود را خوابانیده و داخل مسجد شدند و یکسره به سوی **حَجْرُ الْأَسْوَد** رفتند؛ و آن را استلام نمودند؛ در حالی که دو چشم آن حضرت پر از اشک شده و سرازیر می شد؛ و چون طواف کرده، و از آن فارغ شدند، **حَجْرُ الْأَسْوَد** را بوسیدند؛ و دستهای خود را بر آن مالیده، و به صورت خود

۱- در « تاریخ یعقوبی » طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲ ص ۱۰۹ وارد است که: آن حضرت هنگام دیدن خانه خدا دستها را تا بالای زمام ناقه بلند کردند، و قبل از نماز به طواف مشغول شدند.

۲- « سنن بیهقی » ج ۵ ص ۷۳؛ و « سیره حلبیه » ج ۳ ص ۲۹۴؛ و « البدایة و النهایة » ج ۵ ص ۱۵۲؛ و « طبقات » ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۳ .

مالیدند.^۱

واز عِکْرَمَه از ابن عَبَّاس روایت است که گفت: دیدم که رسول خدا ﷺ بر حجر الأسود سجده کردند.^۲

واز شافعی روایت است که رسول خدا ﷺ در کنار حَجْرِ الْأَسْوَدِ رو بروی آن ایستادند و آن را استلام نموده و مدت درازی دو لب خود را بر حجر گذارده بودند. وهر وقت آن حضرت استلام می کردند، می گفتند: بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، و به عمر گفتند: إِنَّكَ رَجُلٌ قَوِيٌّ أَتْرَاجِمُ عَلَى الْحَجَرِ (لِي الْأَسْوَدُ) تُؤْذِي الضَّعِيفَ، إِنْ وَجَدْتَ خُلُوةً فَاسْتَلِمَهُ وَ إِلَّا فَاسْتَقْبَلَهُ وَ هَلَلٌ وَ كَبْرٌ.^۳

« تو مردی قوی هستی ؛ وضعیف را اذیت می کنی! با روی آوردن به حجرالأسود مردم را زحمت مده! اگر مکان را خلوت یافتی، بر آن دست بکش! و اگر نه روبروی آن بایست و تهلیل و تکبیر بگویی! »

و پس از طواف، حضرت رسول ﷺ، در پشت مقام حضرت ابراهیم دو رکعت نماز گزاردند؛ و در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون، و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد را قرائت کردند؛ و به سوی زمزم آمده، دلوی از آب برای حضرت درآوردند ؛ حضرت از آب زمزم آشامیدند و بقیه آب دهان را در دلوی ریخته ؛ و سپس دلو را در چاه زمزم خالی کردند ؛ و گفتند : اگر مردم آب کشیدن از زمزم را با دست خود سستی نمی گرفتند، من با دست خودم از چاه آب می کشیدم.

سپس حضرت به حَجْرِ الْأَسْوَدِ باز گشتند و آن را استلام نمودند و به سوی کوه صفا رفتند، و این آیه را تلاوت کردند: إِنَّ الصَّغَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. (آیه ۱۵۸ از سوره ۲: بقره)

« بدرستی که کوه صفا و کوه مروه از شعائر الله است؛ پس هر کس که حج

۱- « سنن بیهقی » ج ۵ ص ۷۴ ؛ و « سیره حلییه » ج ۳، ص ۲۹۴ ؛ و « کافی »، فروع، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲- « سنن بیهقی » ج ۵ ص ۷۵ ؛ و « البدایة و النهایة » ج ۵، ص ۱۵۵.

۳- « سیره حلییه » ج ۳، ص ۲۹۴ ؛ و « البدایة و النهایة » ج ۵ ص ۱۵۹ . و در « بدایة » آورده است: و الا فکبّر و أمض: یعنی تکبیر بگویی و بگذر!

خانه خدا بجا آورد، ویا آنکه عمره را انجام دهد، باکی براو نیست که بین این دو کوه سعی کند؛ وهر کس متصدی کار خیری شود خداوند شکر گزار و به کار او داناست.^۱

آنگاه فرمود: **أَبْدَأُ بِمَا أَبْدَأُ اللَّهُ^۲**. «من ابتدا می‌کنم از صفا که خداوند هم در کلام خود به صفا ابتدا نموده است». واز صفا بالا آمد بطوری که خانه خدا دیده می‌شد، روی خود را به بیت الله نموده، و سه بار گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ** وپس از آن تهلیل گفت و سپس گفت: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ**. و سپس دعا کرد و پس از آن، دو بار مثل آنچه را که از تکبیر و تهلیل و دعا بر زبان جاری کرده بود بر زبان جاری کرده که مجموعاً سه بار شد.

آنگاه از صفا پایین آمده و به سمت **مَرْوَه** حرکت کرد؛ تا موقعی که قدم‌هایش در رفتن مستقر شد در میان وادی و بطن **مَسِيل** شروع کرد بطور **رَمَل** (قدم رو) راه رفتن تا آنکه از بطن **مَسِيل** چون بالا آمد بطور راه رفتن عادی حرکت کرد تا به **مَرْوَه** رسید.

رسول خدا از مروه بالا رفت تا خانه خدا دیده می‌شد و روی خود را به بیت

۱- از «صحیح مسلم» در شأن نزول این آیه آمده است که مهاجرین در زمان جاهلیت که می‌خواستند حج کنند، تلبیه خود را از نزد دو بتی که در ساحل شط دریا بودند، و **أَسَاف** و **نَائِلَة** نام داشتند، می‌گفتند و پس از آن می‌آمدند، و بین صفا و مروه طواف می‌کردند و بعد از آن سر می‌تراشیدند؛ چون اسلام آمد، مهاجرین ناپسند داشتند که بین صفا و مروه طواف کنند زیرا که آن را از آداب جاهلیت می‌پنداشتند؛ خداوند این آیه را فرستاد: **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** و بعضی گفته‌اند که: سبب نزول آیه این است که: در دوران جاهلیت، انصار که می‌خواستند حج کنند، تلبیه به نام **بُت مَنَاة** می‌گفتند و هر کس که تلبیه به نام بت مناة می‌گفت دیگر بین صفا و مروه طواف نمی‌کرد؛ و چون اسلام آوردند درباره این موضوع از رسول الله پرسیدند، و آیه **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ الشَّعَائِرِ** فرود آمد «سیره حلیه» ج ۳ ص ۲۹۵.

۲- «سیره حلیه» ج ۳ ص ۲۹۵؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۰؛ و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۹.

۳- محلی که امروز بین صفا و مروه بوده و بنام **مَسَعَى** معروف است، در زمان رسول خدا به صورت یک وادی بوده است که مقداری از آن مسیل بوده و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است. هرگونه و حرکت **رَمَلی** رسول الله در بطن این مسیل بوده است.

نموده آنچه را که از تکبیر و تهلیل و دعا در بالای صفا بجا آوردند در اینجا نیز به همان مقدار بجای آورده؛ و پس از آن به سوی صفا حرکت کردند و چون به همان مکان اول - بطن مسیل - رسیدند **هَرَوَكَة** کنان حرکت کرده تا از مسیل خارج شدند و بر صفا بالا رفته و پس از استقبال بیت الله و تکبیر و تهلیل و دعا به همان مقدار دفعه اول باز از صفا پائین آمده و به همان کیفیت دفعه اول از حرکت **هَرَوَكَة** و حرکت عادی در همان مواضع مخصوص به بالای مروه رفتند و به همان ترتیب استقبال نموده و دعا و تکبیر گفتند. و این رفت و آمد ادامه داشت تا هفت نوبت شد که در نوبت هفتم بر فراز کوه مروه ختم شد.^۱

باید دانست که تا آن زمان، عمل عمره و عمل حج دو عمل مستقل و به تمام معنی جدا از یکدیگر بوده‌اند.

عمل حج عبارت بود از: إحرام از میقات، و وقوف در عرفات، و مشعر، و مناسک منی، و طواف خانه خدا، و نماز، و سعی بین صفا و مروه؛ و البته این عمل در ماههای بخصوص و تعیین شده برای حج صورت می‌گرفت. **الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ** (آیه ۱۹۶، از سوره ۲: بقره).

« حج را باید در ماههای معلوم و معین شده (شوال و ذوالقعدة و ذو الحجّة) بجای آورد. » و در سایر اوقات اگر کسی برای حج إحرام می‌بست باطل بود.

و عمل عُمَرَة عبارت بود از: إحرام از میقات، و طواف بیت الله الحرام، و نماز، و سعی بین صفا و مروه، و حلق یا تقصیر. و این عمل وقت مشخصی نداشت؛ بلکه در هر یک از ماههای سال و در شب و روز بدون تعیین روز خاصی و یا شب معینی صورت می‌گرفت.

و چون حج از طرف خدا به عنوان فریضه، واجب شد: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** (آیه ۹۷ از سوره ۳: آل عمران).

۱- « سنن بیهقی » ج ۵ ص ۹۳ و ص ۹۴؛ و « سیره حلبیه » ج ۳ ص ۲۹۵؛ و « البدایة والنهایة » ج ۵ ص ۱۶۰؛ و « روضة الصفا » ج ۲ در ضمن ذکر حجّة الوداع رسول الله؛ و « الوفا بأحوال المصطفى » ج ۱ ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

« و از برای خدا بر عهدهٔ مردم است؛ که کسانی که راه تمکّن و طریق قدرتی برای رفتن به خانه خدا را دارند، حجّ خانهٔ او را انجام دهند»؛

بر هر کس که متمکّن بود در یکی از ماههای حجّ: شوال و ذوالقعدة و تا هشت روز از ذوالحجّة مُحَرَّم شود، و خود را در ظهر روز نهم به عرفات رساند، و مناسک حجّ را انجام دهد، واجب بود که بر این عمل قیام کند.

و در طول مدّت سال، نیز هر کس متمکّن می شد از بجا آوردن عُمره، بر او واجب بود که در همان وقت، از میقات مُحَرَّم شود و به مکه رود، و عمل عُمره را انجام دهد.

البته عُمره کار نسبتاً آسانی بود، زیرا احرام بستن از میقات و به مکه در آمدن و چند ساعتی در حال احرام در مکه باقی ماندن تا عمل عُمره به پایان رسد، کار بسیار مشکلی نبود.

ولی حجّ کار بسیار مشکلی بود؛ زیرا کسی که احرام به حجّ می بست، نمی توانست از احرام بیرون آید، مگر آنکه روز عید قربان در منی قربانی کند؛ و سر بتراشد؛ و طواف را انجام دهد. و این مستلزم گذشتِ زمان، و باقی ماندن در احرام به مدّت مدیدی بود. زیرا همانطور که دانستیم افرادی که می خواستند حجّ کنند، می توانستند از روز اوّل ماه شوال که عید فطر است از میقات مُحَرَّم شوند و به سوی مکه رهسپار گردند؛ و پس از ورود در مکه و بجا آوردن طواف و نماز و سعی می بایست حلق و تقصیر نکنند؛ و در لباس احرام باقی باشند؛ و از زنان دوری گزینند؛ و از سایر مُحَرّمات در احرام خودداری کنند و همینطور صبر کنند تا عرفه و مشعر بگذرد؛ و روز قربان برسد؛ آنگاه از احرام بیرون آمده و با طواف مکه بکلی مُحَلّ شوند. و چه بسا هفتاد روز در احرام بودند. و این کار بسیار مشکل بود خصوصاً برای مسافر؛ و بالأخصّ در هوای گرم مکه که غالب اوقات گرم است.

در دین مقدّس اسلام که أعمال و تکالیف روی اساس دشواری و صعوبت پایه گذاری نشده است؛ چنین تکلیفی مشکل بود. و از طرفی می دانیم که هفتاد روز در احرام بودن، خصوصاً برای جوان در هوای گرم که حرارت غریزی بدن بالا

می رود، و میل به همسر زیاد می گردد، چه بسا تاب و تحمل را از دست می گرفت؛ و افرادی که با زنانشان به حج مشرف شده و در حال احرام بودند؛ و ادار بدین عمل زناشویی می شدند؛ و حجشان باطل می شد، و علاوه کفاره نیز بر آنان تعلق می گرفت؛ و یا خدای نکرده افرادی که با زنهای خود نبوده اند مبتلا به زنا و عمل قبیح می شدند؛ و آن وقت یک چنین عمل روحانی و حجی که صرفاً عمل روح انگیز و نورآور است؛ دچار دیو ظلمت شهوت می گشت؛ و موجب افسردگی و تاریکی می شد.

و نیز به جهات مختلفه از ما که ما نمی دانیم، و خدا و رسول او بهتر می دانند، رسول خدا در این سفر از طرف حضرت ذات ذوالجلال مأمور می شود، که برای غیر اهل حرم و قرآء نزدیک به حرم، حج را داخل عمره کند؛ و هر دو را عمل واحدی قرار دهد؛ بدین طریق که کسانی که از میقات مُحْرَم می شوند در حج های وجوبی خود؛ از میقات به قصد حج مُحْرَم نشوند؛ بلکه به قصد عمره مُحْرَم شوند و تَلْبِیْه گویند. و در مکه آمده، و عمره را که چند ساعتی بیشتر وقت نمی برد، بجای آورند. و بدون إحرام باقی بوده باشند تا روز هشتم ذوالحجه که روز حرکت به منی و عرفات است. در این صورت از مکه به قصد حج مُحْرَم شوند و تَلْبِیْه گویند؛ و به عرفات و مشعر و منی روند، و مناسک خود را انجام دهند؛ و در این صورت هم عُمره بجای آورده اند و هم حج؛ و در عین حال، زمان إحرام که مستلزم مشکلاتی است، طویل نبوده است؛ زیرا در عُمره فقط عبارت بوده از زمان سیر از میقات تا مکه و مدت زمان اعمال عمره که چند ساعت بیشتر وقت لازم ندارد؛ و زمان حج نیز عبارت بوده از روز نهم تا روز دوازدهم که مناسک خود را به پایان می رسانند؛ و این هم زمان مدیدی نیست، و این را حج تَمَتُّع گویند؛ زیرا شخص حاجی پس از انجام عُمره خود تا وقت فرا رسیدن زمان حج می تواند از زنان و از سایر مُحْرَمَات در حال إحرام بهره مند شود؛ به خلاف حجی که از میقات مُحْرَم شده و فقط حج انجام می داد، که آن را حج افراد گویند، اگر حاجی با خود هدئی همراه نداشته باشد؛ و حج قِرَان گویند اگر با خود قربانی و هدئی به همراه ببرد.

و عمره‌ای را که نیز به تنهایی بجا آورده شود؛ و به دنبال آن حج نبوده باشد
عُمْرَه مُفْرَدَه گویند.

باری رسول الله ﷺ در این سفر به قصد حج حرکت کردند و تمام مؤمنین و مؤمنات به قصد حج حرکت کردند و به قرآء و ولایات نوشتند که رسول الله قصد حج دارد و نیز خود رسول الله در نامه‌ای، به امیرالمؤمنین علیه السلام که از طرف آن حضرت برای انجام مأموریت به یمن رفته بودند، نوشتند که: من قصد حج دارم؛ و اصولاً سخنی از عمره در میان نبود؛ و در قوه متخیله کسی خطور نداشت. همه به قصد حج اِحرام بستند و تلبیه گفتند؛ و به سوی مکه سرازیر شدند.^۱

ولی همانطور که دیدیم در منزلگاه سیرف که در شش میلی مکه است رسول خدا دستور دادند که هر کس با خود قربانی آورده است به همان قصد حج باقی باشد و تلبیه را به قصد حج بگوید؛ و هر کس با خود قربانی نیاورده است نیتش را از حج بر گرداند و به قصد عمره تلبیه بگوید.

رسول خدا که با خود شتر به قربانی همراه داشت، به همین قصد حج باقی بود، و تلبیه به همان نیت می فرمود، تا چون به مکه رسید تلبیه را قطع کرد؛ زیرا در درون خانه آمد و به مقصود رسید. و اینک که طواف را بجای آورده، و نماز طواف را نیز گزارده، و سعی بین صفا و مروه را که مسلمین از بجا آوردن آن اِبا داشتند، اِحیا فرموده؛ و خود سعی فرموده، و پیوسته امر به سعی می فرموده است،^۲ و الآن سعی خود

۱- در «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۸ و ص ۲۴۹ از حَلَبی از حضرت صلِّدق علیه السَّلام وارد است: و اَحْرَم النَّاسُ كُلَّهُم بِالْحَجِّ لَا يُتَوَّنُ عَمْرَةَ وَلَا يَدْرُونَ مَا الْمَتَعَةُ - الْحَدِيث.

۲- در «سیره حلیه» ج ۳ ص ۲۹۵ از «صحیح مسلم» آورده است که: سبب نزول آیه لَنْ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جَنَاحَ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا این بود که: مهاجرین در زمان جاهلیت، اِهلال حج را از نزد دو بت (اَسَاف و نائِله) که در کنار شطّ دریا قرار داشت انجام می دادند و از آنجا آمدند و بین صفا و مروه طواف می کردند و سپس سر می تراشیدند؛ و چون اسلام آمد مهاجرین ناگوار دانستند که بین صفا و مروه سعی کنند و آن را از امر جاهلیت می پنداشتند؛ و خداوند این آیه را فرستاد که سعی بین صفا و مروه از شعائر خداست، و بطلان اِهلال از نزد آن دو بت و اِحرام از نزد بت موجب بطلان اصل سعی نیست و سعی در اسلام اِمضاء شده است. و بعضی گفته اند: سبب نزول این آیه آن بود که انصار در جاهلیت اِهلال و اِحرام خود را برای بت مَنَات انجام می دادند و کسی که از منات مُحْرَم می شد، سعی بین صفا و مروه را نمی نمود و

را بپایان رسانیده؛ و بر فراز کوه مروه ایستاده است؛ فرمود: ای، مسلمانان اینک جبرائیل نازل شده^۱، و امر می کند از جانب خداوند که هر کس با خود هَدَی همراه نیاورده است مُجَلَّ شُود و از إحرام بیرون آید؛ یعنی آن کسانی که امر آن حضرت را در سَرَف نشنیده اند از کسانی که با خود هَدَی نیاورده اند، به إحرام عُمره مُحَرَّم شده و تلبیه به قصد عُمره گویند؛ و اینک این عمل خود را از طواف و سعی از اعمال عمره قرار داده و تقصیر کنند؛ و از إحرام بیرون آیند؛ و آن کسانی که با خود هَدَی آورده اند باید به إحرام باقی باشند تا هَدَی خود را در محلّش که مِنی است نَحْر و یا ذَبْح کنند.^۲

در «سیره حلبیه» آورده است که: سُهیلی گفته است: هیچ کس از اصحاب آن حضرت با خود هَدَی همراه نیاورده بود مگر طلحة بن عبدالله، و همچنین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که از یمن آمده بود و با خود هدی آورده بود.^۳ رسول الله فرمود: آن کسانی که هدی نیاورده اند، آنچه را که لازمه عمره است، انجام دهند و سپس مُجَلَّ شوند؛ یعنی بعد از تقصیر؛ و چون به عمل عمره معتمر شده، و حالا خارج شده اند، آنچه را که برای مُحَرَّم حرام است از آمیزش و همبستر شدن با زنان و استعمال بوی خوش و پوشیدن لباس دوخته برای آنها حلال است؛ و همینطور باقی بمانند تا روز تَرْوِیَه (هشتم) و در آن روز از مکه، برای حَجِّ إحرام

→

چون انصار، مسلمان شدند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کردند که سعی کنند یا نه؛ این آیه نازل شد که: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ - الْآيَةَ.

۱- در «علل الشرایع» ص ۴۱۴ در ضمن روایت فضیل بن عیاض از حضرت صادق علیه السلام وارد است که چون طواف آن حضرت بر مروه ختم شد جبرائیل آمد و او را امر کرد که این عمل را عُمره قرار دهد، مگر آن کسی که با خود هَدَی به همراه آورده است؛ که او بجهت هَدَی خود محبوس است از مُجَلَّ شدن لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ، و اعراب زمان جاهلی ناپسند داشتند که در موسم حج، عمره انجام دهند و روی همین جهت بر بعضی از اصحاب گران آمد که آن إحرام را تبدیل به عمره کنند؛ زیرا آنان اصولاً عمده رادرمه های حج نمی شناختند. من عرض کردم: آیا به چیزی از آداب جاهلیت مگر اسلام عنایت کرده است؟! حضرت فرمود: أهل جاهلیت تمام سنت های حضرت ابراهیم را ترک کرده بودند مگر خِتان و تزویج و حج را که به این عمل می کردند و اینها را ضایع نکردند.

۲ «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۹؛ و «روضه الصفا» ج ۲ حجة الوداع؛ و «الذُّرُّ المَشُور» ج ۱ ص ۲۱۶.

۳- سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵؛ و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۹۵.

می‌بندند و تلبیه می‌گویند.

بعضی از صحابه اعتراض کردند و گفتند: نُنْطَلِقُ إِلَى مِنَى وَ ذَكَرُ أَحَدِنَا يَقَطْرُ؟ و در لفظ دیگر آمده است: وَ فَرَجُهُ يَقَطْرُ مَنِيًّا؟ أَيْ قَدْ جَامَعَ النَّسَاءُ.^۱
«چگونه ما به منی برویم، در حالیکه از این احرام خود بیرون آمده، و از آلت رجولیت یکی از ما قطرات منی جاری است؟ یعنی با زنان مجامعت نموده است.»

و عائشه گوید: رسول الله ﷺ را با حال غضب مشاهده کردم؛ و از او پرسیدم: چه کسی شما را به غضب در آورده است؟! خداوند او را در آتش جهنم بسوزاند!

فَقَالَ: أَوْ مَا شَعُرْتِ أُنِّي أَمَرْتُ النَّاسَ بِأَمْرٍ فَإِذَا هُمْ يَتَرَدَّدُونَ.^۲

«حضرت فرمود: آیا مطلع نشدی از این قضیه که: من مردم را به عملی امر کردم، و آنها در انجام این امر تردید و شک می‌کنند!»

چون سخن این صحابی به گوش رسول الله رسید، برای ایراد خطبه قیام کرد فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَتَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟! لَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَيْثَاكُمْ لَهُ؛ وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدَّ بَرْتُ مَا سَقْتُ هَدِيًّا وَ لَأَخَلَّتْ.^۳

وَ فِي رِوَايَةٍ قَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا عُمْرَةً وَ قَدْ سَمِينَا الْحَجَّ؟

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ: اقْبَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَ اجْعَلُوا إِهْلَاكَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً، فَلَوْ لَا أُنِّي سَقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ بِهِ. فَفَعَلُوا

۱- «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۶؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸؛ و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

۲- «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۶.

۳- «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۰؛ و در کتاب «حیة محمد» تألیف محمد حسین هیکل ص ۴۶۰ و ۴۶۱ آورده است که: ثم نادى محمد فسى الناس أن لا يبق على إحرامه من لاهدى معه ينحره. وتردد بعضهم فغضب النبى لهذا التردد أشد الغضب وقال: ما أمركم به فافعلوه! و دخل قُبَيْته مغضباً فسألته عائشة: من أغضبك؟ فقال: و ما لى لا أغضب و أنا أمر أمراً فلا يتبع! و دخل أحد أصحابه و ما يزال غضبان؛ فقال: من أغضبك يا رسول الله، أدخله الله النار! فكان جواب الرسول: أو ما شعرت أنى أمرت الناس بأمر فاذا هم فيه يترددون؟ ولو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت ماسقت الهدى معى حتى اشتريه؛ ثم أحل كما حلوا؛ كذلك روى مسلم. فلما بلغ المسلمين غضب رسول الله حل الألوفاً من الناس إحرامهم على أسف منهم.

وَأَهْلُوا، فَفَسِّخِ الْحَجَّ إِلَى الْعُمْرَةِ^۱

« آنگاه حمد خداوند تعالی را بجای آورد و فرمود: اَمَّا بَعْدُ، ای مردم آیا شما خدا و رسول او را تعلیم می کنید؟! سوگند به خدا که من از همه شما به خدا دانایترم؛ و تقوایم برای او بیشتر است! و اگر من می دانستم از آنچه پیش آمد کرده است، در آن زمانی که گذشت، هیچگاه با خود هدئی نمی آورم؛ و من هم مُجِلّ می شدم و از إحرام بیرون می آمدم!»

و در روایتی آمده است که گفتند: چگونه ما این عمل را عمره قرار دهیم، با آنکه ما به نام حجّ إحرام بستیم؟! و این عمل را حجّ نامیدیم؟! حضرت فرمود: آنچه را که به شما امر می کنم بپذیرید! و این تَلْيِیْه و نِیْت خود را که برای حجّ کرده اید به عُمره مبدل کنید! و اگر خود من هم با خود هدئی نمی آوردم، مثل آنچه را که به شما امر کرده ام، خودم عمل می نمودم؛ پس بجای آوردند؛ و إهلال به عُمره کردند؛ و حجّ در عمره داخل شد.»

سُرَافَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ كِنَانِيٍّ از آن حضرت پرسید که: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَّعْتَنَا هَذِهِ لِعَامِنَا هَذَا أَمْ لِلْأَبَدِ؟!^۲

فَشَبَّكَ ﷺ أَصَابِعَهُ؛ فَقَالَ: لِلْأَبَدِ الْأَبَدِ دَخَلْتَ الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ هَكَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ فِي رِوَايَةٍ: فَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَأَحَدَهُ فِي أُخْرَى وَقَالَ: دَخَلْتَ الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ هَكَذَا - مَرَّتَيْنِ - بَلْ لِلْأَبَدِ الْأَبَدِ.^۳

« ای رسول خدا! آیا این تمتّعی که ما را در این سال نمودی (و بین عمره و حجّ، اجازه إحلال و تمتّع دادی، و حجّ را داخل در عُمره نمودی) فقط اختصاص به این سال دارد، یا تا ابد ادامه دارد؟!»

حضرت رسول خدا ﷺ انگشتان خود را در هم داخل کرده و گفتند: بلکه

۱- «سیره حلییه» ج ۳، ص ۲۹۶، و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۶.

۲- «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۷؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۶؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۸۸؛ و «علل الشرایع» ص ۴۱۴. و در این کتاب وارد است که سراقه گفت: یا رسول الله عَلَّمْنَا دِينَنَا فَكَمَا نَأْخُلُقُنَا الْيَوْمَ النَّخ. و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹؛ و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

۳- «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۷. و «الوفاء بإحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۰.

تا ابد الآباد، تا روز قیامت، همینطور که انگشتان دست من در هم داخل شده است،
عمره داخل حج شد. و در روایتی آمده است که:
رسول خدا دو مرتبه انگشتهای دستها را یکی را در دیگری داخل نموده، و
گفتند: اینطور عمره در حج تا ابد الآباد داخل شد».

و در «اعلام الوری» آورده است که: قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِّنْ بَنِي عَدِيٍّ؛ وَقَالَ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ! أَخْرَجَنِّي إِلَى مَنِيَّ وَرَأَوْسُنَا تَقَطَّرُ مِنَ التَّسَاءِ؟! فَقَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَا حَتَّى
تَمُوتَ.^۱

مردی از قبیله عدی در مقابل رسول خدا برخاست، و گفت: ای، پیغمبر خدا
آیا ما به سرزمین منی برویم؛ در حالیکه قطرات آب غسل جنابت از موقعه با زنان از
سرهای ما می‌ریزد؟!
حضرت رسول فرمودند: تو به این قضیه ایمان نمی‌آوری تا زمانی که
بمیری!»!

در «إرشاد» مفید آورده است که چون رسول خدا فرمودند: هر کس با خود
هدی نیاورده است، احرام خود را در عمره قرار دهد و محلّ شود؛ و هر کس با خود
هدی آورده است بر احرام حج باقی بماند، بعضی از مردم موافقت کردند، و بعضی
مخالفت نمودند؛ و در این باره در میان آنان کلمات مهمی ردّ و بدل شد.
و بعضی از آنان می‌گفتند: رَسُولُ اللَّهِ أَشَعَثُ أَغْبَرُ تَلْبَسُ الثِّيَابَ وَ تَقْرُبُ
النِّسَاءَ وَ نُدَهْنُ؟ «رسول خدا با موهای ژولیده و غبارآلود، در حال احرام است؛ ما
چگونه لباس در تن کنیم و به زنان نزدیک شویم؟ و روغن به بدن بمالیم؟» و بعضی
دیگر می‌گفتند: أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟ تَخْرُجُونَ وَرَأُوسُكُمْ تَقَطَّرُ مِنَ الْعُسْلِ وَ رَسُولُ اللَّهِ
عَلَى إِحْرَامِهِ؟! «آیا شما حیا نمی‌کنید؟ و خجالت نمی‌کشید؟ که در بین مردم
بیرون می‌آیید، و قطرات آب غسل از سرهایتان می‌ریزد؛ و رسول خدا در حال احرام
است»؟!^۱

۱- «اعلام الوری» ص ۱۳۸؛ و «علل الشرایع» ص ۴۱۳؛ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹ و نیز ص
۲۴۶.

فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ؛ وَقَالَ: لَوْلَا أَلَى سُقْتُ
الْهُدَى لَأَخَلَلْتُ وَجَعَلْتُهَا عُمْرَةً، فَمَنْ لَمْ يَسْقُ هَدِيًّا فَلْيُحِلَّ. فَرَجَعَ قَوْمٌ وَأَقَامَ آخَرُونَ
عَلَى الْخِلَافِ؛ وَكَانَ فَيَمِّنُ أَقَامَ عَلَى الْخِلَافِ لِلنَّبِيِّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَاسْتَدَّ عَاهُ
رَسُولُ اللَّهِ وَقَالَ لَهُ: مَالِي أَرَاكَ يَا عَمْرُؤُ مُحْرَمًا؟ أَسُقْتَ هَدِيًّا؟! قَالَ: لَمْ أَسُقْ؛ قَالَ:
فَلِمَ لَا تُحِلُّ؟ وَقَدْ أَمَرْتُ مَنْ لَمْ يَسْقُ بِالْإِحْلَالِ؟!!

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَا أَخَلَلْتُ وَأَنْتَ مُحْرَمٌ! فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: إِنَّكَ لَمْ
تُؤْمِنْ بِهَا حَتَّى تَمُوتَ. فَلِذَلِكَ أَقَامَ عَلَى انْكَارِ مُتَعَةِ الْحَجِّ حَتَّى رَقَا الْمُنْبِرَ فِي إِمَارَتِهِ
فَنَهَى عَنْهَا نَهْيًا مُجَدِّدًا وَتَوَعَّدَ عَلَيْهَا بِالْعِقَابِ.

« حضرت رسول خدا، عمل مخالفین را زشت شمردند و گفتند: اگر من با
خودم قربانی نمی آوردم، من هم از إحرام حج بیرون می آمدم، و آن را عمره قرار
می دادم؛ پس کسی که با خود قربانی نیاورده است، باید از إحرام بیرون آید.
جماعتی از کردارشان بازگشتند و محل شدند؛ و جماعتی دیگر بر کلام خود که
خلاف رسول خدا بود ایستادگی کردند؛ و از جمله کسانی که بر خلاف ایستادگی
نمودند عُمَرُ بْنُ خَطَّابِ بود. حضرت رسول، او را طلب کردند و گفتند: ای، عمر! چرا
من تو را می بینم که مُحْرَم هستی؟! آیا با خود هدئی آورده ای؟! گفت: نه هدئی
نیاورده ام! حضرت فرمودند: پس چرا از احرام بیرون نیامدی؟! و من امر کردم به
کسانی که قربانی همراه خود نیاورده اند، مُحِلّ شوند! عُمَرُ گفت: ای، رسول خدا!
سوگند به خدا تا تو در إحرام هستی، من مُحِلّ نخواهم شد! حضرت رسول به او
فرمودند: تو به این عمل ایمان نمی آوری تا وقتی که بمیری. و روی همین جهت بر
انکار تمتع در حال حج ایستادگی کرد تا هنگامی که در زمان حکومت خود به منبر
بالا رفت و مجدداً از آن نهی کرد و تهدید کرد بر آن کسانی که از میقات، إحرام
عمره در زمان حج ببندند و تمتع بجای آورند؛ آنها را عذاب کند و حدّ بر آنها جاری
نماید.»

۱- «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۴ و ص ۹۵؛ و نیز در «بحار الانوار» ج ۶ کمپانی ص ۶۶۴ از
«علل الشرایع» و «تفسیر امام» و «ارشاد» مفید آورده است.

درس هفتادونهم تاهشتادودوم

تفسير آية

فَادَا أَمِنُّهُ فَمَنْ تُمَنِّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ

درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ

عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

فَاِذَا اَمِيتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ فِى الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ
يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ .

(قسمت دوم از آیه ۱۹۷؛ از سوره بقره: دومین سوره از قرآن کریم)

«پس اگر در حال ایمنی بودید (و خوف نداشتید) پس آن کسانی که در
میان عمره تا زمان فرا رسیدن حج، تمتع کرده‌اند (و حج و عمره تمتع بجای آورده‌اند)
بر عهده ایشان است که به مقدار توانایی و سهولت خویش، هدئی و قربانی کنند؛ و
کسی که متمکن از هدئی نباشد باید در ایام حج سه روز روزه بگیرد؛ و هفت روز نیز
در وقتی که مراجعت می‌کنید؛ این ده روز کامل می‌شود .

این عمل تمتع وظيفه کسی است که اقوام و اهل او و خانه و سکونت او در
قرب مسجدالحرام نباشد؛ و تقوای خداوند را پیشه سازید! و بدانید که خداوند
شدیدالعقاب است!»

این آیه، نص است بر آن که کسانی که خانه و اهل آنها در مشهد و در
محضر مسجدالحرام نباشد - مانند غیر اهالی مکه و قرآء و قصبات نزدیک مکه که

حُکم حاضر دارند - حتماً باید حجّ خود را بطور تمتع انجام دهند؛ و سپس در قربانگاه منی، ذبیحه و هدیّی بر حسب تمکّن از شتر و گاو و گوسفند قربانی کنند؛ و اما کسانی که خانه و اهلشان نزدیک است و عرفاً حکم حاضر را دارند، باید حجّ خود را به غیر تمتع از حجّ افراد و حجّ قران بجای بیاورند.

دانستیم که رسول الله ﷺ بر اساس حکم خدا، و نزول جبرائیل، و این آیه مبارکه، اولاً در منزل سرف و ثانیاً بعد از اتمام سعی بر فراز مروه، اعلام کردند که بر تمام کسانی که با آن حضرت آمده‌اند، چه از مدینه و چه از سایر اماکن، واجب است که نیت خود را از احرام به حجّ، تبدیل به احرام عمره کنند؛ و پس از تقصیر از احرام بیرون آیند، و تمتع کنند، تا روز ترویبه که روز احرام حجّ و حرکت به سوی مشاعر حجّ از عرفات و مشعر و منی است. و این دستور برای کسانی که هدیّی همراه خود آورده‌اند نیست.

خود آن حضرت و هر کس که هدیّی به همراه دارد، باید در احرام حجّ باقی بماند، تا هدیّی خود را در منی قربانی کند. و انتشار این حکم الهی موجب مخالفت بعضی شد که صریحاً بیان مخالفت کردند؛ و دوست داشتند به حال احرام باقی باشند تا به عرفات و مشعر روند.

ابن کثیر دو روایت از بخاری و مسلم نقل می‌کند، از جابر که بعضی از اصحاب می‌گفتند: اینک به اعمال حجّ چند روزی بیشتر باقی نمانده است؛ چرا ما از احرام بیرون آییم؟!

بخاری می‌گوید: از ابونعمان و حمّاد بن زید، از عبد الملک بن جریح، از عطاء از جابر، و از طاوس از ابن عباس روایت است که: قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ صُبْحَ رَابِعَةٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يُهْلُونَ بِالْحَجِّ لَا يَخْلُطُهُ شَيْءٌ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرْنَا فَجَعَلْنَاهَا عُمْرَةً، وَ لَنْ نُحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا، فَفَشَتَ تِلْكَ الْمَقَالَةُ. الْحَدِيثُ^۱.

جابر و ابن عباس می‌گویند: « رسول خدا ﷺ با اصحاب در صبح روز

۱ - « البداية والنهاية » ج ۵ ، ص ۱۶۶ .

چهارم ذوالحجّة، در حالی که لَبِیک برای حجّ می‌گفتند، و ابداً در این لَبِیک غیر از حجّ چیز دیگری داخل نبود، وارد مکه شدند.

چون وارد شدیم رسول خدا امر فرمود که ما این إحرام را عُمَره قرار دهیم؛ و از إحرام بیرون آییم و به سوی زن‌های خود برویم. این گفتار انتشار پیدا کرد» تا آخر حدیث و مخالفت بعضی از صحابه.

مُسْلِم از قُتَيْبَةَ، و لَيْث از ابن زبیر، از جابر روایت کرده است تا می‌رسد به

اینجا که:

وَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِه] وَسَلَّم أَنْ يُحِلَّ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدًى؛ قَالَ: قُلْنَا: حَلَّ مَاذَا؟! قَالَ: الْحَلُّ كُلُّهُ.

فَوَاقَعْنَا النِّسَاءَ وَتَطَيَّبْنَا بِالطَّيِّبِ وَلَبَسْنَا ثِيَابًا وَلَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلَّا أَرْبَعُ لَيَالٍ.^۱

«و رسول خدا ﷺ به ما امر نمود که هر کدام از ما که با خود هدی نیاورده است، مُجَلِّ شود؛ و از إحرام بیرون آید. ما گفتیم: حَلُّ کدام قسمت از قسمت‌های إحرام؟!»

رسول الله فرمود: حَلُّ تمام قسمت‌های إحرام بطور عموم! و بنابراین ما با زنانمان واقعه و آمیزش نمودیم؛ و خود را به عطر و بوی خوش معطر ساختیم؛ و لباس بر تن کردیم؛ در حالی که فاصله ما تا عَرَفَه بیش از چهار شب نبود.»

و این دو حدیث صراحت دارند بر آنکه رسول الله در روز چهارم وارد مکه شده‌اند؛ و بنابر آنکه روز عَرَفَه پنجشنبه باشد، روز ورود روز یکشنبه خواهد بود؛ و این طریق با آنچه که از «إِمْتَاع» مَقْرِبِزِيّ از «الْعَدِير» آوردیم، که روز ورود سه شنبه بوده است تفاوت دارد.

باری مخالفت بعضی از اصحاب که می‌خواستند در إحرام باقی باشند، و به

۱- «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۱۶۶. و در «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۵ آورده است که: فلبست القمص وسطعت المجامر و نکحت النساء.

حال سُتک و عبادت و ژولیده و غبارآلود بوده و همانند پیامبر بوده باشند، به شدت رسول الله را ناراحت و عصبانی کرد، بطوری که آثار غضب در چهره‌اش مشهود شد.

آخر پیامبر توقع ندارد، پس از بیست و سه سال رنج و زحمت، و در بدری و خون دلی، و مرارت‌ها و مصیبت‌ها، امروز بعضی از صحابه سابقه‌دار، آنهم در امر عبادی مردم مخالفت کنند؛ مگر عبادت امر خودسری است؟ که انسان بتواند به دلخواه خود چیزی را کم و زیاد کند، و یا شاکله آن را تغییر دهد؟ تشریح عبادت بدون اتصال به مبدأ اعلی، غلط و ناپسند است؛ آنهم در مقابل آیه قرآن، و نص صریح رسول خدا، و ایراد خطبه، و بیان مطلب، و دوباره خطبه دیگر، و بیان آنکه من هم به جهت هدئی، احرام را به عمره تبدیل نکردم؛ و گرنه به جهت هماهنگی با شما و به جهت افضلیت تمتع، خودم نیز محل می‌شدم و از احرام بیرون می‌آمدم.

رسول خدا ﷺ پس از انجام سعی حرکت کردند و در اَبْطَح که زمین رَمَلی و ماسه‌ای در طرف شرق مکه است فرود آمدند؛ و در خانه‌های مکه وارد نشدند، و مدت اقامتشان در مکه قبل از حرکت به عرفات که بقیه روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه بود، در اَبْطَح بودند.

و حتی صبح روز پنجشنبه هشتم ذوالحجّه که روز تروییه است با اصحاب خود در اَبْطَح نماز صبح را بجای آوردند؛ و ابدأ در این چند روز به مکه نیامده و برای بیت الله و کعبه از محل خود مراجعت نمودند.^۱

ما در ضمن درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم از همین کتاب در ص ۳۳

۱- در «عیون اخبار الرضا» ج ۲، ص ۸۴ با سند متصل خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَبْتَئِ بِمَكَّةَ بَعْدَ إِذْ هَاجَرْنَا حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَلَمْ ذَاكَ؟ قَالَ: كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَبْتَئِ بِأَرْضِ قَدْحَا جَرْمَنِيهَا: (وفى نسخة قدها جرمنها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم). وكان يصلى العصر، و يخرج و يبيت بغيرها. ودر «علل الشرايع» ص ۴۵۲ این روایت را ذکر کرده است ولیکن فقط لفظ قدها جرمنها رسول الله را آورده است. ودر «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۱۲ طبع بیروت در سنه ۱۳۷۹ آورده است که: چون رسول خدا حجشان تمام شد و از منی به مکه بازگشتند در مکه وارد نشدند و چون از آن حضرت خواستند که در بعضی از منازل مکه وارد شوند، فرمود: من در شهری که مرا از آن خارج کرده اند وارد نمی‌شوم. (قيل له في ذلك: لو نزلت يا رسول الله بعض منازلك؟ فقال: ما كنت لأنزل بلداً أخرجت منه).

۲- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۶۷.

آوردیم که در وقتی که رسول الله عازم حج بودند امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه نبودند؛ زیرا رسول خدا آن حضرت را برای اسلام ناحیه یمن و عزل خالد بن ولید و اخذ خمس غنائمی که در دست خالد بود و سایر غنائم و آخماس، به یمن فرستاده بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام با سیصد نفر از لشگر به صوب یمن روانه شدند؛ و پس از انجام مأموریت خود اینک که رسول الله عازم حج هستند رسول خدا به آن حضرت نوشتند که رسول خدا قصد حج دارد. و آن حضرت به سمت مکه برای أداء فریضه حج روانه شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام با لشگر خود و آنهایی که در یمن ضمیمه شده بودند؛ و با خمس غنائم جنگی که اختصاص به رسول الله داشت به سمت مکه حرکت کردند؛ ولی قدری زودتر از لشگر، سریعتر مُحْرَم شده و خود را به مکه رسانیدند؛ و در مکه چون علیا مخدره حضرت سَیِّدَةُ النِّسَاءِ فاطمه زهراء علیها السلام زوجه مکرمه خود، دختر رسول الله را دیدند که لباس رنگین پوشیده و عطر استعمال کرده و از احرام بیرون آمده است، از روی تعجب از علت آن سؤال کردند؛ حضرت صدیقِ بازگو کردند که: پدرم ما را بدین عمل امر فرموده است.

حضرت امیرالمؤمنین به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند؛ و داستان إحلال و تطیب و سرمه کشیدن حضرت زهراء را بیان کردند؛ رسول الله فرمودند: همینطور است که فاطمه خبر داده است.

آنگاه رسول خدا برای امیرالمؤمنین علیه السلام، داستان نزول جبرائیل و تغییر حکم حج را نسبت به کسانی که به همراه خود قربانی نیاورده‌اند، از حج افراد به

۱- در «ارشاد» مفید ص ۹۳ وارد است که: چون رسول الله به امیرالمؤمنین گفتند: بسم أهللت یا علی؟! فقال له: یا رسول الله إني لم تكذب لي إهلاک ولا عرفتنیه فَعَقَدْتُ نَيْتِي بِنَيْتِكَ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ إهْلَاكًا لِأَهْلِ الْإِهْلَالِ نَبِيِّكَ. واز اینجایی توان استفاده کرد که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای امیرالمؤمنین نامه نوشته بودند ولیکن کیفیت إهلال را متذکر نشده بودند.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱؛ و «سیره حلییه» ج ۳، ص ۲۹۷؛ و «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۱۶۷؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳، ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹؛ و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۲، ص ۲۱۰؛ و «حبيب السير» ج ۴، ص ۴۱۰؛ و «روضة الصفاء» ج ۲ حجة الوداع؛ و «كافي» فروع، ج ۴، ص ۲۴۹.

عمره و حج تمتع بیان کردند.

سپس فرمودند: **بِمَ أَهْلَلْتُمْ حَيْثُ أَوْجَبْتَ الْحَجَّ؟** «در آن زمانی که تلبیه گفتی و مُحْرِم شدی، به چه کیفیت از اقسام حج محرم شدی؟!»^۱
 امیرالمؤمنین عرض کردند: **بِأَهْلَالِ كَاهِلَالِ النَّبِيِّ ﷺ** «من به همان گونه و به همان کیفیتی که رسول خدا احرام بسته است، تلبیه گفته‌ام و مُحْرِم شده‌ام».

حضرت رسول الله فرمودند: آیا با خود هدئی آوردی؟! عرض کرد: نه!
 رسول الله فرمودند: تو شریک در هدئی من هستی! از احرام بیرون نشو؛ و به همان قصد حج باقی باش. و امیرالمؤمنین در احرام حج باقی بودند، تا با رسول خدا ﷺ از حج فارغ شدند؛ و رسول خدا ﷺ هدئی خود را برای دو نفر نحر کردند.^۲

باید دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام با خود هدئی نیاورده بودند؛ ولیکن در نیت خود، احرام خود را طبق نیت رسول خدا بستند؛ فلهدا در حج و هدئی رسول الله شریک شدند.

و اما آنچه در بعضی از سیر و تواریخ آمده است که امیرالمؤمنین با خود شتر آورده بودند، آن راجع به رسول الله بود، که جزء خمس غنائم جنگی بود؛ نه راجع به امیرالمؤمنین، فلهدا در «البدایة و النهایة» آورده است که: آن هدیی که با علی بود، و آن هدیی که رسول خدا از مدینه آورده بود، و در بین راه نیز خریده بود مجموعاً صد شتر شد.^۳

پس صد شتر راجع به رسول خدا بود؛ چنانچه در بسیاری از روایات وارد است که رسول خدا با خود صد شتر داشت. پس شرکت در قربانی بدین طریق شد که: امیرالمؤمنین در شترهای قربانی رسول الله شریک شد. و این منقبتی است بسیار

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۷؛ و «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۸؛ و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۲؛ و «مروج الذهب» طبع دارالاندلس، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳، ص ۱۴۹.

۳- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷؛ و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۲، ص ۲۱۱.

عظیم، و درجه‌ای است بسیار رفیع که با حج رسول الله و با قربانی او شریک شود. و از همین جا می‌توان فهمید که بین روایاتی که می‌گوید: رسول خدا صد شتر آورد^۱، و بین روایاتی که می‌گوید: شصت و سه شتر آورد؛ و امیرالمؤمنین سی و هفت شتر^۲؛ و یا رسول الله شصت و چهار شتر آورد و امیرالمؤمنین سی و شش شتر^۳؛ و یا رسول الله شصت و شش شتر آورد، و امیرالمؤمنین سی و چهار شتر^۴؛ و مجموعاً یکصد شتر بود؛ که همه آنها را در منی نحر کردند، اختلافی نیست. زیرا شتران امیرالمؤمنین متعلق به رسول الله بوده است؛ و بنابراین یکصد شتر از آن رسول الله بوده است. و عجیب است توافق شترانی که رسول الله و شترانی که امیرالمؤمنین آورده بودند که مجموعاً یکصد نفر شد. ابن جوزی گوید: رسول خدا به علی فرمود: فَإِنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ فَلَا تُحِلَّ. وَ كَانَ الَّذِي قَدِمَ بِهِ عَلَيَّ مِنَ الْيَمَنِ وَالَّذِي أَتَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ مِائَةً^۵.

و از این شتران، شصت و آندی را رسول خدا در منی به دست مبارک خود نحر کردند؛ و سی و آندی را امیرالمؤمنین نحر کردند.^۶ و از این نحر بعضی فهمیده‌اند که شتران مختص به هدئی امیرالمؤمنین بوده است. و این فهم صحیحی نیست؛ زیرا نحر کردن اعم از ملکیت است؛ و علاوه اگر شتران مختص به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، دیگر شرکت در هدئی و شرکت در حج چه معنی داشت؟
امیرالمؤمنین علیه السلام با خود سوق هدئی کرده و حجش قران است زیرا تا

۱ - «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۸؛ و «البدایة و النهایة» ج ۴، ص ۱۸۸؛ و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۳.

۲ - «علل الشرایع» ص ۴۱۳؛ و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۷؛ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹.

۳ - «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۷.

۴ - «ارشاد» مفید طبع سنگی، ص ۹۳؛ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۷ و «بحار الانوار» کمپانی ج ۶، ص ۶۶۳ از «علل الشرایع» و «تفسیر امام» و «ارشاد» مفید آورده است.

۵ - «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۱. و در «حیب السیر» ج ۱، ص ۴۱۰ گوید: علی مرتضی از یمن آمد و شتری چند که به نیت هدئی حضرت رسالت پناه همراه داشت به نظر انور رسانید.

۶ - «اعلام الوری» ص ۱۳۸؛ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۵۰؛ و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۸؛ و «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۰۹؛ و «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۴.

حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ حَقَّ نَحْرَ أَنهَآ رَا نَدَارِدُ وَ نَمِي تَوَانِدُ مُجَلَّ شُدُو؛ مَانِنْد سَايِر كَسَانِي كِه بَا خُود سَوَّقُ هَدْيِي كُرْدِه بُوْدِنْد.

أَمَّا لَطِيفُهُ اَيْنَجَاسْت كِه أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَا حَجَّ رَسُولِ اللّٰهِ وَ بَا هَدْيِي أُو شَرِيكَ اِسْت؛ زِيْرَا اِحْرَامِ بَسْتِه اِسْت طَبَقِ اِحْرَامِ بَسْتِنِ رَسُولِ خُدَا وَ كَفْتِه اِسْت: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اِهْلٌ بِمَا اَهْلٌ بِهٖ نَبِيِّكَ وَ عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ مُحَمَّدٌ ﷺ .

پَسْ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بَا اَنَكِه اَز خُود هَدْيِي نَدَاشْت بِه اِحْرَامِ بَاقِي مَانِنْد وَ بَا حَجَّ رَسُولِ خُدَا شَرِيكَ شُد. وَ شَايِد اَيْنِ نَتِيْجَةُ اِسْتِجَابَتِ دَعَايِ رَسُولِ اللّٰهِ دَرِبَارَةُ اَنِ سُرُوْرِ عَالَمِ وَاِلَايْتِ بَاشَد كِه: وَ اَشْرُكُهُ فِىْ اَمْرِيْ؛ طَبَقِ دَعَايِ حَضْرَتِ مُوسَى دَرِبَارَةُ بَرَادَرَشِ هَارُوْنِ كِه: وَ اَشْرُكُهُ فِىْ اَمْرِيْ «اُو رَا دَرِ اَمْرٍ مِّنْ شَرِيْكَ كُنْ»!

وَ الْبَتَّةُ يَكِيْ اَز لَوَازِمِ وَ شُئُوْنِ شَرِكْتِ دَرِ اَمْرٍ، شَرِكْتِ دَرِ حَجِّ وَ شَرِكْتِ دَرِ هَدْيِي وَ مَزَايَايِ مَعْنُوِيْ اَنِ اِسْت.

أَبُو مُوسَى اَشْعَرِيٌّ هَمَّ اَز يَمَنِ اَمَدِ بَا حَالِ اِحْرَامِ، حَضْرَتِ رَسُولِ اللّٰهِ بِه اُو كَفْتِنْد: بِمَ اَهْلَلْتَا؟! «بِه چِه كَيْفِيَّتِ اِحْرَامِ بَسْتِه اِي؟» كَفْت: اَهْلَلْتَا كَا اِهْلَالِ النَّبِيِّ! حَضْرَتِ فَرْمُوْدِنْد: اَيَا بَا خُود هَدْيِي اَوْرْدِه اِي؟ كَفْت: نِه! حَضْرَتِ اَمْرِ كُرْدِنْد كِه طَوَافِ كِنْد وَ سَعِيْ صَفَا وَ مَرُوْهِ نَمَايِد؛ وَ بَعْدِ اَز خَلْقِ وَ تَقْصِيْرِ، اَز اِحْرَامِ بِيْرُوْنِ اَيِدِ وَ مُجَلَّ شُوْد. چَرَا رَسُولِ اللّٰهِ اُو رَا بَا حَجَّ وَ هَدْيِي خُودِ شَرِيْكَ نَمُوْدِنْد؟ وَ اَمْرِ بِه اِحْلَالِ كُرْدِنْد؟

اَيْنِ مَزِيَّتِ وَ فُضِيْلَتِ، اِخْتِصَاصِ بِه شِيْرِ بِيْشَةُ اِيْمَانِ وَ مَحْوَرِ اِيْقَانِ وَ وَاِلَايْتِ دَارِد، وَ اَنِّيْ لَهْمُ ذٰلِكَ؟ .

بَارِي، رَسُولِ خُدَا ﷺ بِه اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَفْتِنْد: بِه لَشْغَرِيَانِ خُودِ

۱ - «سيرة ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱؛ و «سيرة حلبيه» ج ۳، ص ۲۹۶؛ و «إعلام الوری» ص ۱۳۸؛ و «حبيب السیر» ج ۴، ص ۴۱۰؛ و «روضة الصفا» ج ۲، حجة الوداع.

۲ - در «تذكرة سبط ابن الجوزی» ص ۱۴ از أحمد بن حنبل در «فضائل» آورده است با سند خود از أسماء بنت عمیس که می گفت: شنیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گفت: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَقُوْلُ قَالِ اَخِيْ مُوسَى: اِجْعَلْ لِيْ وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِىْ عَلَيَّا اَشَدُّ بِيْهِ اَزْرِيْ؛ وَ اَشْرِكُهُ فِىْ اَمْرِيْ كِيْ تُسَبِّحُكَ كَثِيْرًا وَ تَذْكُرُكَ كَثِيْرًا - الْاَيَّة.

۳ - «سيرة حلبيه» ج ۵، ص ۲۹۷؛ و «البداية و النهاية» ج ۵، ص ۱۶۸.

پیوند، و آنها را با خود بیاور! تا در مکه ان شاء الله همه مجتمع باشیم!
 امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله خدا حافظی نموده؛ و به سوی لشکر خود مراجعت کردند، و در همان نزدیکی مکه به آنها برخورد نمودند؛ و دیدند که آنان خُله‌ها و پارچه‌های یمانی را که با آنها بوده و جزو صدقات و خمس و حق رسول الله بوده است، از عدل‌ها خارج کرده و در تن کرده‌اند.

این تصرف در بیت المال و حقوق مسلمین بر امیرالمؤمنین علیه السلام گران آمد؛ و از این کردار، انتقاد کردند و به آن مردی که از جانب خود، رئیس آنان در موقع مسافرت و شرفیابی به نزد رسول الله قرار داده بودند گفتند: با آنکه من به تو اجازه نداده بودم، به چه علت قبل از آنکه خُله‌ها را که حق خدا و رسول خدا و مسلمین است، به رسول خدا بسپاریم، آنها را بین لشکریان تقسیم و تسهیم نمودی؟!
 آن مسئول امر در پاسخ گفت: لشکریان از من چنین طلب کردند؛ و میل داشتند که با آن خُله‌ها خود را بیاریند؛ و در آنها احرام ببندند؛ و سپس آنها را به من مسترد دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام امر کردند که لشکریان خُله‌ها را از بدن خود بیرون آورند؛ و آنها را در عدل‌ها و محل‌های خود بستند؛ و این موجب شد که آن قوم چون به مکه درآمدند، و عداوت و کینه امیرالمؤمنین را در دل گرفته بودند، زبان شگوه و گلايه خود را از امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار کنند.^۱

فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي النَّاسِ: رَفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ حَشِينٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرٌ مُدَاهِنٌ فِي دِينِهِ. فَكَفَّ الْقَوْمُ عَن ذِكْرِهِ وَعَلِمُوا مَكَانَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَ سَخَطَهُ عَلَى مَنْ رَامَ الْعُمَيْرَةَ فِيهِ.^۲

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه امر کردند که: منادی در بین مردم ندا کند که: زبان سعایت و انتقاد را از علی بن ابیطالب بردارید! او مردی است که در ذات خداوند عزوجل، متصلب و استوار، و محکم و پابرجاست؛ و در دین خود، سست نیست و سُستی نمی‌ورزد.

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۰۶؛ و ج ۵، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹. و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- «ارشاد» مفید طبع سنگی، ص ۹۴.

در این حال آن جماعت از ذکر علی به انتقاد، خودداری کردند؛ و مکان و منزلت او را نسبت به رسول خدا دانستند؛ و غَضَب و سَخَط رسول خدا را نسبت به کسی که فی الجمله دربارهٔ علی زبان به طعن و بدگوئی گشاید، دانستند.

و امین الإسلام فضل بن حسن طبرسی نیز به همین لفظ روایت کرده و گفته است که: اِرْفَعُوا ألسِنَتَكُمْ مِنْ شَكَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ حَشِينٌ فِي ذَاتِ اللّهِ.^۱

و ابن هشام آورده است که: فَقَامَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم فِينَا حَطِيْبًا؛ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا، فَوَاللّهِ إِنَّهُ لِأَحْشَنُ فِي ذَاتِ اللّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللّهِ - مِنْ لَنْ يُشْكِي.^۲

«رسول الله ﷺ در میان ما به خطبه برخاست، و من شنیدم که می گفت: ای مردم! از علی شکایت مکنید! سوگند به خدا که حقاً او در ذات خدا - یا در راه خدا - استوارتر و محکم تر و پا برجاتر است از آنکه مورد شکوه و گلابیه قرار گیرد!»
و عین این عبارت را ابن اثیر آورده است: فَوَاللّهِ إِنَّهُ لِأَحْشَنُ فِي ذَاتِ اللّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللّهِ.^۳

و طبری از ابوسعید خدری آورده است که: فَقَامَ رَسُولُ اللّهِ فِينَا حَطِيْبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا؛ فَوَاللّهِ إِنَّهُ لِأَحْشَى فِي ذَاتِ اللّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللّهِ - مِنْ لَنْ يُشْكِي.^۴

«رسول خدا در میان ما خطبه ای ایراد کرد، و من شنیدم که می گفت: ای مردم! از علی شکوه مدارید! سوگند به خدا که ترس و خشیت او در ذات خدا - یا در راه خدا - بیشتر است از آنکه مورد شکوه واقع شود!»

۱ - «إعلام الوری» ص ۱۳۸.

۲ - «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲؛ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹.

۳ - «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۱؛ و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹. و در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول سنه ۱۳۰۱ ص ۲۱۶ به همین عبارت از تخریج احمدحنبلی آورده است، و از کعب بن عُجْرَة مرفوعاً آورده است که: إِنَّ عَلِيًّا مَحْشُونٌ فِي ذَاتِ اللّهِ تَعَالَى. ابو عمر این حدیث را تخریج کرده است، و سپس گوید: شرح (لأحسن أي اشتدت خشونته).

۴ - «تاریخ الأمم و الملوك» ج ۳، ص ۱۴۹، از طبع دار المعارف. و «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۹.

و حافظ ابونعیم إصفهانی از ابوسعید خدری آورده است که چون مردم از علی شکایت کردند، پیامبر در میان ما به خطبه برخاست و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا! فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَحْيِيَنَّكُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱

«ای مردم! دست از شکایت از علی باز دارید! سوگند به خدا که او بسیار بسیار در ذات خدا استوار و پابرجا و متصلب و متین است.»

و به سند دیگر از اسحاق بن کعب بن عجره؛ از پدرش آورده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.^۲

«علی را سب نکنید و دشنام مدهید! زیرا که علی در ذات خدا فانی شده است.»

و أبو الفتوح رازی گوید که: چون رسول خدا با ترسایان نجران مصالحه کرد بر دو هزار خُله من خُلل الأوقی، و علی را به یمن فرستاد تا آن حله‌ها را، بگیرد و بیاورد، در این حال جبرائیل آمد و رسول خدا را امر به حج کرد. چون رسول خدا از مدینه بیرون شد به امیرالمؤمنین نامه نوشت که من عزم حج کرده‌ام، و تو چون کار خود را انجام دادی از یمن به مکه درآی برای حج که ملاقات در آنجا صورت گیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام نامه را خواند و عزم رفتن کرد و با اخذ حله‌ها، و چهل و چهار شتر به مکه آمد و قبل از وصول کاروان، خودش زودتر نزد رسول خدا آمد و سپس برگشت که کاروان را بیاورد دید آنها حله‌ها را پوشیده‌اند؛ دستور داد که آنها را برکنند و در عدل‌ها و بسته‌ها بیچند. و چون این امر بر آنان دشوار آمد سخن به عیب گوئی گشادند. رسول خدا فرمود: علی کار صحیحی کرده است. چون باز از عیب گوئی إمساک نکردند باز رسول خدا بر فراز منبر آمد و خطبه خواند و فرمود: اِرْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِّي فَإِنَّهُ حَشِينٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ غَيْرٌ مُدَاهِنٌ فِي دِينِهِ! «زبان‌های عیب‌گویی خود را از علی بردارید! زیرا که او در ذات خدا سخت و

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۸. و حدیث دوم را شاه ولی الله دهلوی در «إزالة الخفاء» ص ۲۶۵ از حاکم نقل کرده است. و حدیث (۲) را هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۳۰ آورده است. و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲.

درشت و استوار است و در دین خود سستی نمی‌ورزد.^۱»

بیهقی شکایت مردم را از علی به نحو دیگر بیان کرده است. او با سند خود از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجره، از عمه‌اش زینب - دختر کعب بن عجره - از ابوسعید خدری چنین نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ **علی بن ابیطالب** را به سوی یمن فرستاد؛ و ابوسعید می‌گوید: من هم از زمره کسانی بودم که با علی حرکت کردم.

چون علی از شترهای صدقه با خود برداشت و می‌خواست همراه بیاورد؛ ما از او خواستیم که آن شتران را به ما دهد، تا سوار شویم؛ و شتران ما استراحت کنند - چون در شترهای خودمان عیب و نقصان دیدیم - .

امیرالمؤمنین از دادن شتران صدقه به ما اِباء و خودداری کرد و گفت: فقط شما در آن شتران سهمیه‌ای مانند سایر مسلمانان دارید! چون علی از کارهای خود فارغ شد، و از یمن مراجعت می‌کرد، شخصی را به عنوان پاسداری بر ما گماشت؛ و به سرعت آمد و حجّ خود را بجای آورد.

چون حجّش تمام شد، رسول خدا ﷺ به او گفتند: به سوی لشگریان برگرد! و بر آنها وارد شو!

ابوسعید گوید: در نبودن علی، آنچه را که از او طلب کردیم؛ و او اجابت نکرد؛ از آن شخص پاسدار که خلیفه علی بود طلب کردیم، و اجابت کرد؛ چون علی بر ما وارد شد و دانست که بر شترهای صدقه سوار شده‌اند، و آثار سواری را بر آنها مشاهده کرد، آن پاسدار خلیفه خود را پیش خوانده و ملامت و سرزنش کرد.

ابوسعید گوید: من با خود گفتم: سوگند به خدا که اگر من در مدینه وارد شوم، جریان را برای رسول خدا خواهم گفت و او را از غلظت و گرفتگی که علی درباره ما روا داشت مطلع خواهم نمود.

چون به مدینه وارد شدم، صبحگاهان به حضور رسول خدا ﷺ رفتم و خواستم بر آنچه سوگند یاد کرده بودم، وفا کنم، ابوبکر را در حال خارج شدن از نزد

۱- «تفسیر ابوالفتوح» طبع مظفری ج ۲ ص ۱۹۰ و ص ۱۹۱.

رسول خدا دیدم، چون مرا دید با من ایستاد و تعارفات بجای آمد، من از او پرسش کردم؛ و او از من پرسید و گفت: کی آمدی؟!

گفتم: دیشب آمدم! او با من به نزد رسول الله ﷺ بازگشت؛ و داخل شد و گفت: این سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ است؛ رسول خدا فرمود: به او اجازه بده تا بیاید. من بر رسول خدا وارد شدم، و به آن حضرت تحیت گفتم؛ و آنحضرت به من تحیت گفت؛ و روی به من آورد؛ و از حال من و أهل من، احوال پرسى کرد؛ و در پرسش چیزی فروگذار نفرمود.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر از علی به ما از غلظت و بدی مصاحبت و سختگیری رسیده است؟!

رسول الله با رزانت و تثبت متوجه سخنان من بودند: و من شروع کرده بودم و یکایک از آنچه را که از علی به ما رسیده بود، بازگو می کردم؛ تا همین که به وسط کلام خود رسیده بودم، که رسول الله با دست خود بر روی ران من زدند - چون در نزدیکی ایشان نشسته بودم - و فرمودند: يَا سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ! دست از این گونه گفتار درباره برادرت علی بردار! فَوَ اللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ أَحْسَنُ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ! سوگند به خدا که من می دانم که او در راه خدا بسیار نیکو رفتار می کند»!

أبوسعید می گوید: من با خود گفتم: ای سَعْدُ بْنُ مَالِكِ! مادرت به عزای تو بگرید! تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا بود بسر می بردم؛ سوگند به خدا که از این به بعد اِلَى الأبد علی را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم.

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در جلد اول از ترجمه الامام علی بن ابیطالب علیه السلام در ص ۳۸۷ و ۳۸۸ تحت حدیث رقم ۴۹۳ که این روایت را بعینه از أبوسعید خدری (سعد بن مالک) ذکر می کند در آخر می گوید: رسول خدا فرمود: يَا سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ! مَهْ بَعْضَ قَوْلِكَ لِأَخِيكَ عَلِيٍّ، فَوَ اللّٰهِ إِنَّهُ أَحْسَنُ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ! «ای سعد بن مالک بن شهید دست از بعضی از گفتارت درباره برادرت علی بردار! سوگند به خدا که او سخت تر و استوارتر است در راه خدا».

و در کتاب «إزالة الخفاء» دهلوی این حدیث را بدین عبارت نقل می‌کند که: أَخْرَجَ أَبُو عَمْرٍو، عَنْ اسْحَاقَ بْنِ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: عَلَيَّ مَخْشَوْشٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

ابن کثیر پس از اینکه این قضیه را از بیهقی نقل کرده است؛ و قضیهٔ قسمت کردن خُله‌های یمانی را در غیبت امیرالمؤمنین به دنبال این قضیه ذکر کرده است، می‌گوید: سیاق قسمت کردن خُله‌ها در سفر حج، اقرب است. زیرا علی که از لشکریان جدا شد با خود هَدای آورده بوده و به إهلال رسول الله مُحرم شده بود؛ و رسول خدا به او امر کردند مُحرم بماند.^۱

ولی باید دانست که آنچه را که ما از آمدن امیرالمؤمنین عليه السلام به مکه و دیدن حضرت زهرا سلام الله علیها را با لباس رنگین، و عطر زده، و سُرمه کشیده، و سپس به نزد رسول الله آمدن و از کیفیت واقعه سؤال کردن آوردیم، صریح است بر آنکه اولین ملاقات امیرالمؤمنین با رسول خدا، پس از سفر یمن در مکه اتفاق افتاده است. و این تقریر، منافات دارد با آنچه حافظ أبو القاسم طبرانی از حدیث عِکْرَمَه از ابن عباس آورده است که: إِنَّ عَلِيًّا تَلَقَّى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجُحْفَةِ^۲؛ و با آنچه شیخ مفید در «ارشاد» آورده است که: چون رسول خدا از راه مدینه به مکه نزدیک شدند، امیرالمؤمنین عليه السلام از راه یمن به رسول الله نزدیک شدند؛ و از لشکر جدا شده، و برای ملاقات رسول خدا به آن حضرت پیوست؛ و پس از آنکه رسول الله به آن حضرت فرمودند: بِرَ إِحْرَامِ خُودِ بَاقِي بَاشْ، فرمودند: عُدْ إِلَى جَيْشِكَ فَعَجَّلْ بِهِمْ حَتَّى نَجْتَمِعَ بِمَكَّةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۳.

«به سوی لشکر خود بازگرد و به سرعت آنها را بیاور تا ان شاء الله در مکه با هم اجتماع کنیم!»

علی بن ابیطالب، مرد حق است و مرد عدل است؛ فلماذا نمی‌خواهد به اندازه

۱ - «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۰۶.

۲ - «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۸.

۳ - «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۳ و ص ۹۴.

مختصری در حقوق غیر، تعدی و تجاوز شود؛ و اما مردم متوجه این جهات دقیق و لطیف نیستند. تجاوز و تعدی به بیت المال و صدقات را که به صورت حُله‌ها و شترهائی است که همراه آنهاست، تعدی نمی‌شمرند؛ و تجمل و عبادت را گرچه از حقوق ضعیف و سهم خدا باشد، نیکو می‌پندارند؛ و خلاف آن را زشت تلقی می‌کنند.

اما علی نمی‌تواند از عدالت محض، تنازل کند؛ و با لشگریان خود در تصرف آن اموال مماشات نماید. زیرا این رویه، ظلم است؛ و کم کم مانند ظلم سایر خلفاء، به ظلم‌های گران و بزرگ می‌کشد.

و اگر درست دقت شود به دست می‌آید که شیوه مردم از امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس کوتاهی فرهنگی و قصور فکری ایشان بوده است؛ مردم غالباً هر چیز را که مخالف ذوق و سلیقه شخصی ایشان باشد ناپسند می‌دانند گرچه بر اساس واقع و منطبق بر حقیقت باشد. و هر چیز را که موافق طبع و خواسته‌های نفسانی و لذات مادی باشد خوش و خوشایند تلقی می‌کنند، گرچه بر اساس بطلان و زور و گناه و خلاف واقع و حقیقت باشد.

از جمله شکایاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نمودند، شکایتی است که **بُرَيْدَةُ بْنُ حُصَيْبِ اسْلَمِيٍّ** از جانب **خَالِدِ بْنِ وَلِيدِ** از سوی یمن آورد.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را برای ارتداد عمرو بن معدی کرب^۱ و غارت کردن او قوم بنی الحارث بن کعب را و گریختن او به یمن، بر لشگری از مهاجرین امیر کرده، و به سوی بنی زبیده فرستادند؛ و خالد بن ولید را نیز به سرکردگی جمعی از اعراب به سوی اعراب جعفی

۱ - ارتداد عمرو بن معدی کرب به جهت آن بود که در مدینه، نظرش بر ابو عنث خثعمی افتاد که قاتل پدرش بود، او را گرفته، و به نزد رسول خدا آورد که حضرت حکم قصاص صادر کنند؛ حضرت فرمودند: **أَهْدَرَ** الإسلام ما كان في الجاهلية «اسلام برای خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است ارزشی قائل نیست». و چون ابو عنث مسلمان شده است لذا نمی‌توان از او به عنوان تقاص خون معدی کرب که در شرک و جاهلیت بوده است انتقام گرفت؛ عمرو بن معدی کرب از این گفتار رسول الله از اسلام برگشت. («إعلام الوری» ص ۱۳۴؛ و «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۰۳؛ و «روضة الصفا» ج ۲، در ذکر توجه امیرالمؤمنین علی به جانب یمن).

روانه ساختند، و دستور دادند که هر کجا که دو لشگر با هم تلاقی داشته باشند امیر دو لشگر علی بن ابیطالب بوده باشد.

چون چند منزل سپری شد، اعراب جعفی که خالد متوجه ایشان بود به دو فرقه شدند، فرقه‌ای به یمن رفتند و فرقه‌ای به بنی زبید پیوستند. امیرالمؤمنین علیه السلام چون از این امر مطلع شد؛ قاصدی به نزد خالد فرستادند؛ و پیغام دادند که هر کجا باشی توقف کن تا من به تو برسم؛ خالد به این پیغام اعتنا نکرد و به حرکت ادامه داد. امیرالمؤمنین علیه السلام خالد بن سعید العاص را که نایب حضرت در آن لشکر بود، به دنبال خالد بن ولید فرستادند که با شتاب خود را رسانیده و هر کجا او را ببیند متوقف کند؛ و خالد بن سعید مأموریت خود را انجام داده و خالد بن ولید با لشگرش را متوقف ساخت؛ و چون امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند، به خالد بن ولید در اثر مخالفتی که کرده بود سخنان درشت گفتند.

باری امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به بنو زبید رسانیده، و عمرو بن معدی کرب آماده جنگ شد و سپس فرار کرد و دوباره اسلام آورد؛ و زنان از آن طائفه و زوجه او که اسیر شده بودند؛ به واسطه اسلام او ثانیاً آزاد شدند؛ و حضرت، خالد بن سعید را برای اخذ زکات و جمع آوری غنائم مأمور کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از جمع غنائم، آنها را به پنج قسمت تقسیم کردند؛ و سپس قرعه زدند که تا سهم خدا را جدا کنند و بقیه آن غنائم تقسیم شود. اولین سهمی که مشخص شده بود، قرعه سهم خدا به نام آن افتاد؛ و در آن سهم، جاریه‌ای بود زیبا که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برای خود انتخاب کردند؛ و قطرات آب غسل بر سر و روی آن حضرت دیده شد. این امر برای خالد بن ولید گران آمد، و کاغذی به رسول الله نوشت؛ و یکایک از ناگواریهایی را که در سفر از امیرالمؤمنین مشاهده کرده بود بر شمرد، و کاغذ مفصل و طولانی به هم رسیده؛ و آن را توسط بُریده بن حصیب سلمی به نزد رسول الله فرستاد که بُریده بخواند و خودش نیز یکایک آن مکروهات را تصدیق کند و در حضور رسول خدا گواه باشد.

بُریده از جیش خالد که به مدینه باز می‌گشت جدا شده، و زودتر به مدینه

آمد؛ و خدمت حضرت رسول اکرم شرفیاب شد؛ و شروع کرد به بر شمردن کارهای علی بن ابیطالب از برگزیدن جاریه از سهم خمس و سایر کارها.

بریده خودش نامه خالد را می خواند و تصدیق نوشته های او را می کرد. و گفت: ای رسول خدا اگر در فِئِی و تصرف در غنیمت مسلمین اینطور رخصت دهی، بکلی فِئِی و سهمیه مسلمین از غنائم جنگی از بین خواهد رفت.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا بُرَيْدَةُ! أَدَدْتُ نِفَاقًا! إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ يَحِلُّ لَهُ مِنَ النَّفْيِ مَا يَحِلُّ لِي؛ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ! وَ خَيْرٌ مِّنْ أُخْلِفَ بَعْدِي لِكَافَّةِ أُمَّتِي! يَا بُرَيْدَةُ اخْذِرْ أَنْ تُبْغِضَ عَلِيًّا فَيُبْغِضَكَ اللَّهُ!

«رسول الله فرمود: ای بریده! ایجاد نفاق کردی و نفاق آفریدی! برای بن ابیطالب از فِئِی و غنیمت جنگی آن چه حلال است، که بر من حلال است. علی بن ابیطالب بهترین مردم است برای تو و برای اقوام تو؛ و بهترین کسی است که من بعد از خودم برای جمیع اُمت خودم خلیفه قرار می دهم! ای بریده پرهیز از اینکه علی را دشمن داری؛ که در این صورت خداوند تو را دشمن خواهد داشت!»

قَالَ بُرَيْدَةُ: فَتَمَّتْ أَنْ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ لِي فَسُحَّتْ فِيهَا، وَقُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ سَخَطِ رَسُولِهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! اسْتَغْفِرُ لِي فَلَنْ أُبْغِضَ عَلِيًّا أَبَدًا، وَ لَا أَقُولُ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا. فَاسْتَغْفَرَ لَهُ النَّبِيُّ. قَالَ بُرَيْدَةُ: فَصَارَ عَلِيٌّ أَحَبَّ حَلْقٍ لِلَّهِ بَعْدَ رَسُولِهِ إِلَيَّ^۱.

«بریده می گوید: من چنان پشیمان شدم که آرزو می کردم زمین برای من دهان باز کند، و در آن فرو روم؛ و گفتم: پناه می برم به خدا از غضب خدا و از غضب رسول خدا! برای من از خداوند طلب آمرزش کن! هیچ گاه دیگر من علی را دشمن نخواهم داشت؛ و درباره او سخن جز به خیر و خوبی نخواهم گفت! پیامبر برای او استغفار کردند. بریده می گوید: از آن پس علی در نزد من محبوب ترین مخلوقات بعد از رسول خدا بود.»

۱ - «إعلام الوری» ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵؛ و «حیب السیر» ج ۱، ص ۴۰۴ و «روضة الصفا» ج ۲، ضمن ذکر توجه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جانب یمن.

این داستان را بزرگان از اهل تاریخ و سیر و حدیث به الفاظ مختلف نقل کرده‌اند: ابن سعد در «طبقات» آورده است.^۱ و ابن کثیر چنین آورده است که رسول خدا به بُریده گفتند: ای بُریده! آیا علی را مبعوض داری؟! گفتم: آری، فرمود: او را مبعوض مدار! نصیب او در خمس بیش از این مقدار است.

و در روایت دیگر آورده است که در میان کنیزان یک کنیز بود که از همه افضل بود؛ امیرالمؤمنین غنائم را تخمیس کردند و تقسیم نمودند و آن کنیز را برای خود برداشتند. ما گفتیم: ای ابوالحسن این چه کاری است؟!

امیرالمؤمنین گفت: مگر شما ندیدید که این کنیز در میان کنیزان دیگر بود و من قسمت کردم و خمس را با قرعه جدا کردم، و این کنیز با قرعه در سهم خمس قرار گرفت؛ و سپس قرعه زدم و این کنیز در سهم اهل بیت رسول‌الله قرار گرفت؛ و سپس قرعه زدیم و این کنیز در سهم آل علی قرار گرفت؛ و در این صورت حکم صحیح همین بوده است.

بُریده می‌گوید: چون آن مرد (خالد بن ولید) نامهٔ سعایت آمیز نوشت و مرا بر تصدیق مطالب آن گسیل داشت؛ من شروع کردم به خواندن نامه و می‌گفتم: راست می‌گوید.

در این حال رسول خدا دست مرا با نامه نگاه داشت و فرمود: آیا علی را دشمن داری! گفتم: آری! فرمود: او را دشمن مدار و محبتت را دربارهٔ او زیاد کن؛ سوگند به آن کسی که نفس محمد در دست اوست، نصیب آل علی در خمس، بهتر و شایسته‌تر از یک کنیز و صیغه^۲ و زیباست.

بریده می‌گوید: از آن به بعد هیچ کس غیر از رسول خدا، در نزد من محبوب‌تر از علی نبود.^۳

و شیخ مفید این قضیه را در «إرشاد» آورده است؛ و اضافه می‌کند که: چون

۱ - «طبقات» ج ۲، ص ۱۷۰؛ و «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳.

۲ - وصیفة دختر جوان را گویند.

۳ - «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۰۴.

بُرَیْدَه به در خانه رسول خدا رسید عُمَرُ بن حُطَّاب را ملاقات کرد، عُمَرُ از حال جنگ آنان سؤال کرد؛ و نیز پرسید: تو چرا زودتر آمده‌ای! بُرَیْدَه گفت: به جهت سعایت و عیب‌هایی که از علی بن ابیطالب خدمت رسول خدا بیان کنم! و بُرَیْدَه برای عُمَرُ شرح حال کنیزک را گفت که علی آن را برای خود اختیار نمود.

عمر گفت: اِمضْ لِمَا جِئْتَ لَهُ فَإِنَّهُ سَيَعْضِبُ لِابْنَتِهِ مِمَّا صَنَعَ عَلِيٌّ!

«برای انجام مأموریت خودت به نزد رسول الله برو، و مطالب را بیان کن! رسول خدا حتماً از این کاری که علی انجام داده است؛ به جهت خاطر دخترش (که زوجه علی است) به غضب در خواهد آمد.»

بُرَیْدَه می‌گوید: چون نامه خالد بن ولید را می‌خواندم، و یکایک سعایت‌ها را درباره علی می‌شمردم، (علاوه بر آنکه از این عمل علی عصبانی نشد، بلکه) از سعایت و بدگویی درباره علی متغیر شد؛ و رنگ چهره رسول الله برگشت؛ و مرا از خواندن بقیه نامه منع کرده؛ و چنین و چنان درباره علی به من فرمود.^۱

و شیخ طوسی در «أمالی» پس از نقل مفصل این واقعه گوید که: بُرَیْدَه گفت: چون بر رسول خدا وارد شدم و نامه را به آن حضرت دادم، با دست چپ خود گرفتم؛ و همانطور که خداوند عزوجل می‌فرماید: پیغمبر چیزی را نمی‌خواند و نمی‌نوشت، من شروع کردم به بیان وقایع و عیب‌گویی از علی؛ و حال من چنین بود که چون سخن می‌گفتم، سر خود را تکان می‌دادم؛ و پایین می‌آوردم؛ من سخن خود را گفتم؛ و چون عیب‌گویی من تمام شد، سر خود را بالا آوردم، و دیدم رسول خدا چنان غضبناک شده است که از شدت غضب هیچ گاه من او را به چنین غضبی ندیده بودم مگر در روز بنی قریظه و بنی النضیر.

رسول خدا به من فرمود: يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّكُمْ بَعْدِي! فَأَحِبَّ عَلِيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ! «ای بُرَیْدَه علی بن ابیطالب صاحب اختیار و مولای شماست بعد از من! پس او را دوست بدار! او همان عملی را انجام می‌دهد که به او امر شده است»!

۱ - «إرشاد» مفید، طبع سنگی، از ص ۸۵ تا ص ۸۷.

بُریده گوید: من از نزد رسول خدا برخاستم؛ و هیچ کس روی زمین محبوب‌تر از علی در نزد من نبود.

عبدالله بن عطاء که راوی این روایت است می‌گوید: من این حدیث را برای **ابا حَرث بن سُوید بن غَفَلَة** بیان کردم؛ او به من گفت: **عَبْدُ اللَّهِ** پسر بُریده که این حدیث را برای تو بیان کرده است بعضی از فقرات آن را کتمان کرده است. رسول خدا به بریده فرمود: **أَنَا فَقَتَ بَعْدِي يَا بُرِيدَةُ** ^۱ «ای بریده آیا پس از من نفاق می‌ورزی؟»

ابن عساکر، در این باره در تحت عنوان احادیث وارده در ولایت، به روایت بُریده **أَسْلَمِي** بیست و پنج حدیث از شماره ۴۵۸ تا شماره ۴۸۲ در «تاریخ دمشق»، کتاب **الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب** عليه السلام آورده است.

در روایت اول که شماره ۴۵۸ می‌باشد، با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بُریده نقل می‌کند تا می‌رسد به آنکه: **فَرَأَيْتُ وَجَهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم يَتَغَيَّرُ؛ فَقَالَ: يَا بُرِيدَةُ أَلَسْتُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** ^۲.

«بُریده می‌گوید: دیدم که رنگ صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله دگرگون شد و فرمود: ای بریده! آیا ولایت من به مؤمنان، از ولایت آنان به خودشان بیشتر و قوی‌تر نیست؟! گفتم: آری؛ ای رسول خدا! آنگاه فرمود: کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست».

و در روایت دوم (۴۵۹) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده می‌آورد که: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم: عَلِيٌّ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** ^۳.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی صاحب اختیار و مولای کسی است که من صاحب اختیار او هستم».

۱ - «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲ - جزء اول از کتاب ترجمه أمير المؤمنين عليه السلام از «تاریخ دمشق» ص ۳۶۵ و ص ۳۶۶.

۳ - ص ۳۶۶.

و در روایت سوم (۴۶۰) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۱

«رسول خدا فرمود: کسی که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست».

و روایت چهارم (۴۶۱) بعینها همین مضمون است با سند دیگر.^۲

و روایت پنجم (۴۶۲) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ.^۳

«رسول خدا فرمود: علی بن ابیطالب پیشوا و صاحب اختیار کسی است که من پیشوا و صاحب اختیار او هستم».

و در روایت ششم (۴۶۳) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده آورده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم: مَنْ كُنْتُ وَكِيئَهُ فَعَلِيٌّ وَكِيئِهِ.^۴

«رسول خدا فرمود: هر کس که من ولیّ او هستم، علی ولیّ اوست».

و در روایت (۴۶۴) با سند دیگر خود از ابن عباس آورده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۵

«کسی که من فرمانده و صاحب امر او هستم، پس علی فرمانده و صاحب امر اوست».

و در روایت (۴۶۵) با سند خود از عبدالله بن عطاء، از عبدالله بن بریده از پدرش آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ هُوَ وَكِيئُكُمْ بَعْدِي.^۶

«علی بن ابیطالب صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای است؛ و او

۱ و ۲ - مصدر سابق ص ۳۶۶.

۳ - ص ۳۶۶ و ص ۳۶۷.

۴ - ص ۳۶۷ و ص ۳۶۸.

۵ - ص ۳۶۸.

۶ - ص ۳۶۸ و ص ۳۶۹.

صاحب اختیار شماسست بعد از من».

و در روایت (۴۶۶) با سند خود از أَجْلَح، از عبدالله بن بریده، از پدرش، داستان جنگ خالد بن ولید و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ظهور مسلمانان را ذکر می‌کند، و انتخاب امیرالمؤمنین یکی از کنیزان را برای خود بیان می‌نماید، می‌گوید: خالد نامه‌ای برای رسول خدا نوشت و به همراهی من فرستاد؛ و مرا امر و سفارش کرد که دربارهٔ علی در نزد رسول خدا بدگویی و عیب‌گویی نمایم.

من چون به نزد رسول خدا رسیدم؛ آثار گرفتگی و کراهت را در چهره او مشاهده کردم؛ و گفتم: این مکان و موقعیت من، موقعیت کسی است که از دست علی به تو پناه آورده است؛ تو مرا با مردی (خالد) فرستادی؛ و امر کردی از او اطاعت کنم؛ و اینک آنچه را که او فرستاده است، به تو ابلاغ می‌نمایم!

قَالَ: يَا بُرَيْدَةُ! لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ، عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَكَيْكُمُ بَعْدِي.^۱

«فرمود: ای بُرَیْدَة! دربارهٔ علی زشتی مگوی! علی از من است و من از علی هستم؛ و او صاحب اختیار شماسست پس از من»!

و در روایت (۴۶۷) با سند خود از أَجْلَح، از عبدالله بن بریده، (از پدرش) با روات دیگری بعین آنچه را که در روایت قبل آوردیم، ذکر کرده است.^۲

و در روایت (۴۶۸) نیز با سند دیگر عین همین مضمون را آورده است.^۳

و در روایت (۴۶۹) با سند خود، از عبدالله بن عطاء، از عبدالله بن بریده، از پدرش آورده است که پس از نقل مقدمات قضیه، بریده می‌گوید: دشمنی و بُغْض من نسبت به علی بن ابیطالب از بغض همهٔ مردم بیشتر بود؛ و این معنی را خَالِد از من دانسته بود.

در این حال مردی آمد و گفت: علی بن ابیطالب از سهم خمس، جاریه‌ای را برداشته است.

۱ - مصدر سابق ص ۳۶۹، و هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۲۸.

۲ - ص ۳۷۰.

۳ - ص ۳۷۰ و ص ۳۷۱.

خالد گفت: این چه کاری است؟ و سپس مرد دیگری آمد؛ و پس از آن مرد دیگری، و همینطور اخبار پشت سر هم می‌آمد، خالد بن ولید مرا خواست و گفت: ای بُریده! می‌دانی که علی چکار کرده است؟! اینک این نامه مرا بگیر، و به نزد رسول الله ببر؛ و او را از این موضوع مطلع گردان!
من نامه را گرفتم؛ و حرکت کردم، تا به مدینه رسیدم؛ و بر رسول خدا وارد شدم.

رسول خدا نامه را به دست چپ گرفت؛ و همانطور که خداوند عزوجل فرموده است؛ نمی‌نوشت و نمی‌خواند. و من مردی بودم که چون به تکلم می‌آمدم، سر خود را پائین می‌آوردم؛ تا از مطلب و حاجت خود فارغ شوم.
و پیوسته سر خود را پائین می‌آوردم و تکلم می‌کردم؛ و آنچه را که باید، درباره علی عیب‌گویی کردم. و سپس سر خود را بلند کردم؛ و دیدم که رسول خدا در غضب آمده است؛ چنان غضبی که در غیر روز بنی قُرَیظَه و بنی النَّضِیر از آن حضرت ندیده بودم. رسول خدا نظری به من نموده گفت: يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّكُمْ بَعْدِي، فَأَجِبْ عَلِيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ.^۱

«ای بُریده! علی پیشوای شماست بعد از من! علی را دوست بدار! کاری را که او انجام می‌دهد، طبق آن امری است که به او شده است!»
و عبدالله بن عطا گوید: چون این حدیث را برای حَرِث بن سُوَید بن غَفَلَه خواندم، گفت: عبدالله بن بُرَیْدَه بعضی از این حدیث را از تو کتمان کرده است؛ و آن اینکه رسول الله به او گفته بود: أَنَا فَتَى بَعْدِي يَا بُرَيْدَةُ!
«ای بریده آیا پس از من نفاق می‌ورزی؟»

و در روایست (۴۷۰) و (۴۷۱) و (۴۷۳) و (۴۷۴) و (۴۷۵) و (۴۷۶) و (۴۷۷) آورده است، که بُرَیْدَه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: مَنْ كُنْتُ وَكِيْلَهُ فَعَلِيٌّ وَكِيْلُهُ.^۲ «هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست».

۱ - مصدر سابق ص ۳۷۱ و این روایت را هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۲۸ و ص ۱۲۹ آورده است؛

و شیخ طوسی در «أمالی» آورده است .

۲ - از ص ۳۷۲ تا ص ۳۷۵ .

و در روایت (۴۷۲) آورده است که رسول خدا ﷺ فرموده است:
 مَنْ كُنْتُ وَلِيَّةً فَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّهُ.^۱

و در روایت (۴۷۸) از بُرَیْدَة آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود:
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ (وَلِيُّهُ - خ).^۲

«هر کس که من پیشوا و آقا و صاحب اختیار او هستم؛ علی پیشوا و آقا و صاحب اختیار اوست.»

و در روایت (۴۷۹) آورده است که رسول خدا به بُرَیْدَة گفت: آیا علی را مبعوض داری؟ بریده می‌گوید: گفتم: آری! رسول خدا گفت: او را مبعوض مدار! و بار دیگر نفسی کشیده و گفت: او را محبوب مدار؛ چون سهمیهٔ علی از خمس، بیش از این مقدار بوده است.

و در حدیث (۴۸۰) نظیر همین مضمون را با سند دیگر آورده است.

و در حدیث (۴۸۱) با سند خود از عَمْرُو بن عَطِيَّة، از عبدالله بن بریده، از پدرش - بریده - روایت را آورده است تا اینجا که بُرَیْدَة می‌گوید: چون به نزد رسول خدا آمدم، او مشغول شستن سر خود بود؛ من آنچه را که می‌خواستم دربارهٔ علی به او گفتم؛ و ما هر وقت در نزد رسول الله می‌نشستیم، چشمان خود را به او نمی‌دوختیم؛ رسول الله فرمود: ای بُرَیْدَة آرام بگیر! و دست از این گفتارت مدار! من سر خود را بلند کردم؛ و دیدم که چهرهٔ آن حضرت متغیّر شده است؛ و چون این حال را نگریستم، گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ غَضَبِ رَسُولِهِ! قَالَ بُرَیْدَةُ: وَاللَّهِ لَا أُبْغِضُهُ أَبَدًا بَعْدَ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ).^۳

«من پناه می‌برم به خدا از غضب خدا، و از غضب رسول خدا! سوگند به خدا که من هیچ گاه دیگر علی را مبعوض نمی‌دارم پس از آن حالتی که در رسول خدا مشاهده کردم.»

۱ - مصدر سابق ص ۳۷۳ .

۲ - ص ۳۷۵ .

۳ - ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷ .

و در حدیث (۴۸۲) آورده است که رسول خدا فرمود: فَلَا تُبَغِضُهُ وَ إِن كُنْتَ تُحِبُّهُ فَازْدَدْ لَهُ حُبًّا، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَنْصِيبُ آلَ عَلِيٍّ فِي الْخُمْسِ أَفْضَلُ مِنْ وَصِيْفَةٍ.

قَالَ: فَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ بَعْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ^۱.

«ای بُریده! او را مبعوض مدار! و اگر این چنین هستی که او را دوست می‌داری، پس دوستی خود را زیاده گردان! سوگند به آن خدائی که جان محمد در دست اوست، نصیب و بهره آل علی در خمس افضل است از یک کنیزک جوانی! بریده گوید: بعد از این گفتار رسول خدا ﷺ کسی نزد من از علی علیه السلام محبوبتر نبود.»

و حافظ ابوبکر هِتمی از بُریده این روایت را ذکر می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که بریده می‌گوید: من به مدینه وارد شدم؛ و داخل مسجد شدم؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله [وآله] و سلم در منزل بودند؛ و جمعی از اصحاب بر در خانه آن حضرت بودند: به من گفتند: ای بُریده چه خبر آورده‌ای؟! گفتم: خبر خیر! خداوند فتح و ظفر را نصیب مسلمانان کرد! گفتند: برای چه تو زودتر بدینجا آمده‌ای؟! گفتم: علی، جاریه‌ای را از سهم خمس برداشته است؛ من آمده‌ام تا به پیغمبر خبر دهم.

گفتند: خبر بده به پیغمبر! زیرا این خبر، علی را از چشم پیغمبر می‌اندازد! و پیغمبر از درون منزل، این سخنان را می‌شنید.

در این حال پیغمبر با حالت غضب از منزل بیرون آمد و فرمود: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَفَّصُونَ عَلِيًّا؟ مَنْ تَنَفَّصَ عَلِيًّا فَقَدْ تَنَفَّصَنِي؛ وَمَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي؛ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ؛ خُلِقَ مِنْ طِبَّتِي وَ خُلِقْتُ مِنْ طِينَةِ إِبْرَاهِيمَ؛ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ؛ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

۱ - مصدر سابق ص ۳۷۷ و ۳۷۸؛ و هِتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۷.

يَا بُرَيْدَةُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِعَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنَ الْجَارِيَةِ الَّتِي أَخَذَ؛ وَإِنَّهُ وَلِيُّكُمْ

بَعْدِي؟! ^۱

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالصُّحْبَةِ إِلَّا بَسَطْتَ يَدَكَ فَبَايَعْتَنِي عَلَى الْإِسْلَامِ
جَدِيداً! قَالَ: فَمَا فَارَقْتَهُ حَتَّى بَايَعْتَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي أَيْوُسَطَ.

«چه حالتی دارند اقوامی که از علی مذمت می‌کنند؟ کسی که از علی مذمت می‌کند، از من مذمت کرده است. و کسی که از علی دوری گزیند، از من دوری کرده است. بدرستی که علی از من است، و من از علی هستم. علی از سرشت من آفریده شده است؛ و من از سرشت ابراهیم آفریده شده‌ام؛ و من از ابراهیم، افضل و اشرف می‌باشم، ذریه‌ای است، که بعضی از بعضی هستند؛ و خداوند شنوا و داناست.

ای بُریده! آیا ندانسته‌ای که سهمیه علی از خمس، زیادتر از یک جاریه‌ای است که برداشته است؛ و او صاحب اختیار و ولی شماس است بعد از من؟!
بُریده می‌گوید: من گفتم: ای رسول خدا! ترا سوگند می‌دهم به حق صحبت دیرینت که دستت را بدهی، تا من با تو بر اسلام تازه‌ام بیعت کنم!
بریده می‌گوید: من از پیامبر جدا نشدم تا اینکه بر اسلام با او بیعت کردم».

و این روایت را طَبْرَانِيُّ در «معجم أوسط» خود آورده است.
باید دانست که همان‌طور که از بعضی از تواریخ^۲ و احادیث به دست می‌آید؛ رسول خدا ﷺ دوبار **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** را به عنوان ریاست لشکر سریه به سوی یمن فرستادند.

یک بار، همان دفعه‌ای بود که برای تعقیب **عَمْرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبٍ** و اسلام **نَجْرَانَ** فرستادند، که در همان سفر هم **خَالِدِ بْنِ وَكَيْدٍ** را به سوی **بَنُو جَعْفَى** روانه

۱ - «معجم الزوائد و منبع الفوائد»، ج ۹ ص ۱۲۸.

۲ - «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۹، و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۰ و ص ۳۰۱ آورده است که یک بار **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** علیه السلام را به یمن برای دعوت به اسلام فرستاد و یک بار برای جمع‌آوری صدقات و جزیه.

ساختند؛ و دستور دادند که در وقت تلاقی دو لشکر، پیوسته اِمَارَتِ لَشْكَرِ بَا عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ بوده باشد؛ و در آن سَرِيَّة، حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام نیابت و خلافت در لشکر را به خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ سپردند؛ و خَالِدُ بْنُ وَكَيْدِ بْنِ نِيَابَتِ رَا بَهْ أَبُو مُوسَى أَشْعَرِيَّ سپرد؛ و در همین سفر بود که خالد مخالفت کرد و مورد عتاب واقع شد. و نیز در همین سفر بود که خالد بن وکید نامه‌ای به معیت بُرَيْدَةَ بْنِ حُصَيْبِ اسْلَمِيَّ در شکایت از امیرالمؤمنین عليه السلام به رسول الله نوشت و به مدینه فرستاد؛ و هنوز لشکریان علی بن ابیطالب و خالد بن ولید، در مأموریت بودند که بُرَيْدَةَ به مدینه آمد و پیغام رساند؛ و مورد غَضَبِ رَسُولِ خُدا واقع شد؛ و آن حضرت او را امر به پیروی و متابعت از ولایت امیرالمؤمنین کردند.

و بار دیگر دفعه‌ای بود که خالد بن ولید، چون شش ماه در یَمَن ماند، و دعوت او به اسلام به جایی منتهی نشد حضرت رسول الله امیرالمؤمنین را روانه ساختند که خالد را عزل کنند و هر کدام از لشکریان خالد بخواهد به لشکریان امیرالمؤمنین بپیوندند، و در این سَرِيَّة، بود که امیرالمؤمنین عليه السلام بُرَيْدَةَ بْنِ حُصَيْبِ را مأمور محافظت و نگهداری از غنائم نمودند؛ و با لشکریان پس از انجام مأموریت به مکه آمدند؛ و خود از لشکر جدا شده، و به رسول الله برای حج پیوستند، و مأمور آن حضرت در غیاب، حله‌های یمانی را بین لشکریان تقسیم کرد؛ و امیرالمؤمنین چون از مکه برگشتند، و در نزدیکی مکه لشکر خود را بدین حال مشاهده کردند امر کردند تا حُلّه‌ها را که از صدقات بود از تن بیرون آورند؛ و در عدل‌ها ببندند؛ و به نزد رسول الله آوردند. و چون این امر موجب ناراحتی لشکر شد، چون به مکه وارد شدند، زبان به تعییب امیرالمؤمنین گشودند. و رسول خدا اعلان کردند در میان مردم که علی در راه خدا اهل مسامحه و مجامله نیست؛ او در راه خدا از چیزی ترس ندارد؛ و او فانی در ذات خدا گردیده است.

ولی البتّه این دو سَرِيَّة و مأموریت امیرالمؤمنین عليه السلام به جانب یمن در سنه دهم از هجرت تحقّق پذیرفته است؛ و از مکه امیرالمؤمنین در معیت رسول خدا به مدینه بازگشتند؛ و در جُحْفَه و غدیر خم، آن خطبه غراء را رسول خدا، درباره ولایت

کَلْبِهِ و مَطْلَقَةُ الْهَيْئَةِ أَنْ حَضَرَتْ إِيْرَادَ نَمُوْدُنْد.

و نیز ابوبکر هَيْئَتِيّ از عَمْرُو بن شَاسِ اسْلَمِيّ که از اصحابِ حَديِيَّةِ رسول الله است آورده است که او می گوید: من با علی بن ابیطالب عليه السلام به سوی یمن رفتم. و علی در این سفر با من جفا کرد؛ تا به جایی که من در دلم از او ناراحت و غضبناک بودم؛ و چون به مدینه بازگشتیم، من شکایت خود را از علی در مسجد برای مردم بیان می کردم؛ و این شکایت من به سمع رسول الله رسیده بود. صبحگاهی که در مسجد وارد شدم؛ و رسول خدا در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود، چون نظرش به من افتاد، که من او را می نگرم، نگاه تند و حادّی به من نمود، تا اینکه نشستم،

وَقَالَ: يَا عَمْرُو! وَاللَّهِ لَقَدْ آذَيْتَنِي!

قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَٰلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قَالَ: بَلَىٰ مَنْ آذَىٰ عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي!

«فرمود: ای عمرو بن شاس؛ سوگند به خدا که تو مرا اذیت کردی!

گفتم: من پناه می برم به خدا، از آزار رسانیدن به تو، ای رسول خدا!

فرمود: آری؛ کسی که علی را آزار برساند، مرا اذیت کرده است.»

و نیز هَيْئَتِيّ از ابورافع آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی را به عنوان امارت و ریاست لشکر برای یمن مبعوث کردند؛ و از جمله لشکر که با علی خارج شدند، مردی بود از قبیله اسلم که به او عمرو بن شاس می گفتند.

این مرد که به مدینه مراجعت کرد، از علی مذمت می کرد؛ و از او شکایت

می نمود.

فَبَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ: فَقَالَ: أَحْسَأُ يَا عَمْرُو! هَلْ

رَأَيْتَ مِنْ عَلِيٍّ جَوْرًا فِي حُكْمِهِ أَوْ أَثَرَةً فِي قَسْمِهِ؟! قَالَ: اللَّهُمَّ! لَا!

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد او فرستادند؛ و او را احضار کردند و گفتند:

۱ - «مجمع الزوائد» هَيْئَتِيّ ج ۹، ص ۱۲۹؛ و گفته است که: أحمد حنبل و طبرانی با اختصار این قضیه را ذکر کرده اند؛ و بزّار از آن مختصرتر ذکر کرده است؛ و «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۰۴ و ص ۱۰۵، و «تذکرة الخواص» ص ۲۶.

خاموش شو، و دور و مطرود باش ای عُمُرُو! آیا از علی در حکمی که نموده است ظلمی دیده‌ای؟ و یا در قسمتی که نموده است جانبداری خود را مشاهده کرده‌ای؟! گفت: سوگند به خدا، نه!»!

حضرت فرمودند: پس به چه علت در میان مردم چیزهایی را می‌گویی که به من ابلاغ شده است؟! و

عمر و گفت: بعضی از آن مطالبی را که گفته‌ام، اختیاری من نبوده است؛ و بدون توجه عیب گویی کرده‌ام!

در این حال آثار غضب چنان از چهره رسول خدا مشهود شده و فرمودند: مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛ وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ! وَمَنْ أَحْبَبَهُ فَقَدْ أَحْبَبَنِي؛ وَمَنْ أَحْبَبَنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى.^۱

باری، برگردیم به اصل آیه و مطلبی که درباره حج تمتع بیان شد؛ و بیان اینکه حج تمتع واجب است برای افرادی که خانواده و اهل آنان جزو نواحی و سکنه مسجدا الحرام نیستند؛ و این فریضه تمتع واجب است تا روز قیامت؛ و ترک تمتع، گناه و مؤبقه کبیره بوده؛ و در آیه قرآن به عقاب شدید، توعید و تحذیر شده است.

حج از شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ و پس از آن حضرت با آنکه در میان اعراب حجاز و عربستان دستورات و احکام الهیه آن حضرت رو به ضعف نهاد؛ و غالب آنها نیز بکلی از بین رفت؛ ولی معذک، فریضه حج - البته اصل حج با تغییرات و تصرفاتی که به مرور در آن داده بودند - باقی ماند.

حج در زمان مخصوص انجام می‌گرفت؛ و از مکان مخصوص که به نام میقات بود، احرام می‌بستند و به سوی مکه و اطراف آن برای انجام مناسک آن رهسپار می‌شدند؛ و یا با خود قربانی می‌آوردند و در منی ذبح و یا نحر می‌کردند که در این صورت، حج قران بود؛ و یا قربانی نمی‌آوردند که حجشان، حج افراد بود. و اما حج تمتع هیچ سابقه نداشت؛ و اذهان هیچیک به آن آشنا نبود. این از مختصات

۱- «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۹؛ و گفته است که بزّار هم این حدیث را روایت کرده است.

اسلام است که جبرائیل از جانب حضرت باری تعالی حدود و مشخصات آن را آورد؛ و آیه قرآن بدان ناطق شد. و لذا برای بسیاری از مسلمانان موجب تعجب گردید که چگونه می شود در زمان حج تمتع کرد؟

البته این تعجب ناشی از همان انس ذهنی به حج قران و حج افراد بود که حاجی چون از میقات احرام می بست، و در مکه می آمد؛ به همان حال احرام و پرهیز و اجتناب از لباس دوخته، و استعمال عطر، و تمتع از زنان و همسران، و سایر مُحَرَّمات احرام، باقی می ماند تا به عرفات و مشعر در منی برود؛ و مناسک آن را انجام دهد.

ولی با حج تمتع که چون وارد مکه می شود، عمره بجا می آورد، و سپس مُحِلّ می گردد؛ یعنی از لباس احرام بیرون می آید، و عطر استعمال می کند، و از زنان متمتع می گردد، و سایر مُحَرَّمات احرام را مرتکب می شود، تا زمان حج که نیت حج می کند، و برای آن احرام می بندد و کبیک می گوید و دوباره در احرام می رود و از لذات و مشتهیات ممنوعه خودداری می نماید، مسئله کاملاً متفاوت است.

در حج قران و افراد در تمام طول مدت، شخص احرام بسته، در احرام با موهای ژولیده، و بدن غبار آلوده، می ماند، ولی در حج تمتع از احرام بیرون می آید؛ و مدتی در مکه به حال عادی و معمولی از همه تمتعات بهره مند می شود؛ و سپس دوباره احرام می بندد. فلذا این تمتع بین دو احرام را اعراب مأنوس به آداب قبل، شکستی در حج پنداشتند و گویا نقصان و خللی در ارکان آن به شمار آوردند؛ و بر اساس همان سابقه ذهنی از دوران جاهلیت، این تمتع را مباین و منافی حقیقت حج انگاشتند؛ فلذا در مقام اعتراض برآمدند.

و ما می دانیم که این اعتراض بیجا و بیمورد است؛ زیرا که تشریح عبادات، و کیفیت مناسک، و دخالت دادن شروط، و یا معین کردن موانع، به دست خداست، که به وسیله وحی و انزال کتاب، و ارسال پیامبر، برای بشر مشخص و معین می نماید؛ و اصولاً بشر هر که و هر چه باشد؛ و به هر قدر دارای علم و قدرت باشد، تا وقتی که متصل به عالم غیب نباشد، و با دل خود احکام الهیه را بدون شائبه

دخالت نفسانیة خویش، از مصادر عالیة تلقی ننماید، نمی‌تواند برای مردم احکامی را جعل کند؛ بالأخص آن احکامی که راجع به عبادات و روابط قلبی مردم با خدای آنهاست.

احکام به دست خداست، که با زبان پیامبر بیان می‌شود؛ و نسخ احکام نیز به دست خداست؛ زیرا نسخ حکم هم حکم جدیدی است که باید خداوند جعل فرماید.

حکم اسلام بر اساس همان سُنَّتِ حضرت ابراهیم تا سنه حَجَّةِ الوداع درباره کیفیت حج، منحصر به همان حجِ قران و حجِ افراد بود؛ ولی در حَجَّةِ الوداع، این حکم درباره افرادی که به مسجدالحرام نزدیک هستند، و حکم اهل آنجا را دارند، و اهل و قبیلۀ آنان، در حکم حُضَّارِ مسجدالحرام شمرده می‌شوند، که منظور، اهالی خود مکه و حَرَم و قرآء و قصابات نزدیک تا شانزده فرسخ که چهل و هشت میل است، به حال اولیۀ خود باقی ماند. ولی درباره افراد دورتر از این مقدار، البته در خصوص حج واجب تغییر یافت؛ و به حج تمتع مبدل شد. و جبرائیل آیه قرآن فرود آورد؛ و رسول الله بر فراز مروه پس از اتمام سعی برای مردم قرائت فرمود:

فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ تَا أَنكِهِ مِي فَرْمَايِد: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

«بر آن کسانی که حج را بطور تمتع بجای می‌آورند، واجب است که به قدر میسور، قربانی و هدای بنمایند... و این حج تمتع، وظیفه است برای آن کسانی که اهل و عیال آنها از حاضرین مسجدالحرام نباشند». و علیهذا جمله ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. بطور وجوب تعیین وظیفه برای مردم دور دست می‌کند. و تا روز قیامت این حکم باقی است؛ هم به إطلاق آیه، و هم به نص صریح رسول خدا که انگشت‌های خود را در جواب سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ در یکدیگر نموده و فرمودند: این حکم تا روز قیامت باقی است.

و علّت آن این است که: شریعت اسلام که دین سَمَحَةٌ سَهْلَةٌ است، تکلیف دو ماه و یا بیشتر را از إحرام إلزامی درباره حجّاج برداشته است. البته درباره خود

اهالی مکه و اطراف آن، این حکم صعوبتی ندارد؛ زیرا اهل و عیال آنان همان جا هستند؛ و در نزدیکی آیام حج می‌توانند مُحْرِم شوند و حج بجا آرند. ولیکن برای کسانی که دور دست هستند، و از نقاط مختلفه دنیا به سوی مکه رهسپار می‌شوند؛ و حتماً باید از میقات‌های مشخصه و معینه إحرام ببندند؛ و رنج سفر را از میقات تا مکه و تا زمان حج متحمل شوند؛ در این مدت طولانی در حال إحرام باقی بودن بسیار سخت است. و این اشکال و سختی در حج‌های واجبی بطور إلزام برداشته شده است.

آنان می‌توانند در بین عمره و حج در استراحت خانوادگی در آیند؛ و از تمتعات و لذاتی که خداوند برای آنان حلال فرموده است، کامیاب گردند؛ و لطیفه در این جمله از آیه قرآن است که می‌گوید: **لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** یعنی مسافر نیاز به سکون و آرامش و اهل دارد. افرادی که اهلشان با خود آنهاست، مانند حُضَار مسجد الحرام، از نعمت حضور بهره‌مند می‌شوند. و افرادی که اهل آنها از حُضَار مسجد نیستند؛ و نیاز به سکون و آرامش دارند، اجازه و إذن تمتع از مَحْرَمَان خود بمنزله حضور اهل و عیال و سکون و آرامش در برابر آنهاست؛ و تمتع از زوجات و کنیزهای خود جایگزین حضور اهل و عیال آنها شده است.

و چون در بین مردم زمینه مخالفت با این تشریح آسمانی موجود بوده است؛ خداوند به دنبال این آیه شدیداً امر به تقوا می‌کند؛ و مخالفین را از عذاب شدید خداوند در هراس و دهشت قرار می‌دهد:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

در سنت نبویه ﷺ بدون هیچ گونه شک و تردیدی، همگی اتفاق دارند بر جریان حج تمتع برای دوردستان در حجة الوداع که به دستور رسول خدا همه مردم از إحرام بیرون آمده، و تمتع شدند؛ و سپس برای حج، إحرام ثانوی بستند؛ و نیز بر جریان آن در زمان ابوبکر، و جریان آن تا مقداری از حکومت عمر.

در این مسئله بین شیعه و عامه اختلافی نیست؛ ولیکن شیعه می‌گوید: همان‌طور که قرآن و رسول خدا آن را تشریح نمودند، به همان حال تا روز قیامت باقی

است؛ و عامه می‌گوید: در زمان حکومت عمر منسوخ شد؛ و عمر آن را برداشت؛ و سُنَّتِ عُمَرُ لَازِمَ الْإِجْرَاءِ است؛ مانند سُنَّتِ رَسُولِ خِدا.

این اصل و روح مطلبی است که از مجموع مناقشات و ردّ و ایرادهای طرفین دستگیر می‌شود. ما در این مسئله نیازی به نقل روایات متواتره از شیعه و امامان آن نداریم؛ زیرا که بعد از صراحت آیه قرآن و بیان صریح رسول خدا مکرراً در مکه، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند؛ تا روایات معتضده از طریق شیعه را بازگو کنیم.

ولیکن صرفاً برای إرشاد و راهنمایی برادران عامه و برای رفاقت در بحث از طریق جدل، عین بعضی از روایات معتبره آنان را از کتب خود آنان می‌آوریم؛ و سپس به بحث کوتاهی در پیرامون آن می‌پردازیم. امید است برای همه آنان مفید باشد؛ به شرط آنکه در مقام مخاصمه برنیامده؛ و بر اصل حقیقت و بینش أصالت، با ما گام به گام بیایند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ^۱

در «الدُّرُّ الْمُنْتَشَرُ» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ مُنْعَةِ الْحَجِّ؛ فَقَالَ: أَهْلُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَأَزْوَاجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم: فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَأَهْلُنَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم: اجْعَلُوا إِهْلَالَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً إِلَّا مَقْلَدَ الْهَدْيِ. فَطَفْنَا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ أَتَيْنَا النَّسَاءَ وَ لَبَسْنَا الثِّيَابَ.

وَ قَالَ: مَنْ قَلَّدَ الْهَدْيَ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ. ثُمَّ أَمَرْنَا عَشِيَّةَ التَّرْوِيَةِ أَنْ نُهَلَّ بِالْحَجِّ؛ فَإِذَا فَرَعْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ جِئْنَا فَطَفْنَا بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ قَدْ تَمَّ حَجُّنَا وَ عَلَيْنَا الْهَدْيُ كَمَا قَالَ اللَّهُ: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ» إِلَى أَمْصَارِكُمْ، وَ الشَّاءُ تُجْزَى. فَجَمَعُوا نُسُكَيْنِ فِي عَامٍ بَيْنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، وَ أَبَاحَهُ لِلنَّاسِ غَيْرِ أَهْلِ مَكَّةَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

۱ - آیه ۳۷، از سوره ۵۰: ق « بدرستی که در این امر یادآوری و تذکر است برای کسی که دارای ادراک و تعقل باشد، و یا گوش فرا دهد، و حاضر و ناظر باشد».

وَ أَشْهُرُ الْحَجِّ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ: شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ؛ فَمَنْ تَمَتَّعَ فِي هَذِهِ الْأَشْهُرِ فَعَلَيْهِ دَمٌ أَوْ صَوْمٌ. وَ الرَّقْتُ: الْجِمَاعُ، وَ الْفُسُوقُ: الْمَعَاصِي، وَ الْجِدَالُ: الْمِرَاءُ.^۱

«بخاری و بیهقی از ابن عباس تخریج کرده‌اند که: چون از او درباره تمتع حج سؤال شد؛ در جواب گفت: تمام مهاجرین و أنصار و زن‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم در حجة الوداع إحرام بسته و لیبیک گفتند؛ و ما هم إحرام بستیم و لیبیک گفتیم؛ و چون وارد مکه شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم به ما گفت: همه شما إحرامتان برای حج را، إحرام برای عمره قرار دهید مگر آن کسی که با خود هدئی و قربانی به همراه آورده باشد.

ما دور خانه خدا طواف نمودیم؛ و سعی بین صفا و مروه کردیم؛ و سپس نزد زن‌های خود رفتیم و لباس‌های خود را در تن نمودیم. و رسول الله فرمود: کسی که با خود هدئی آورده است از إحرام بیرون نشود تا وقتی که هدئی به جای خودش برسد. و سپس رسول خدا در شامگاه روز ترویبه ما را امر نمود که إحرام برای حج ببندیم؛ و لیبیک بگوییم.

و چون از مناسک حج فارغ شدیم، به مکه آمدیم، و طواف بیت الله را کردیم، و سعی صفا و مروه را نمودیم؛ و حج ما تمام شد؛ و بر عهده ما هدئی بود همچنانکه خداوند فرمود: «هر کس باید به قدر وسع خود هدئی بیاورد؛ و کسی که متمکن از هدئی نباشد، به جای هدئی باید در ایام حج، سه روز روزه بگیرد؛ و هفت روز در وقتی که شما حاجیان به شهرهای خود مراجعت نموده‌اید؛» و در هدئی هم یک گوسفند کافی است.

و بنابراین در حجة الوداع بین دو عبادت و نسک را که حج و عمره باشد، در سال واحد، جمع کردند؛ چون این قسم از حج را خداوند در کتاب خود بیان فرموده، و در سنت رسول خدا آمده است؛ و برای همه مردم غیر اهل مکه مباح گردانیده است.

۱- «تفسیر الدر المشور» ج ۱، ص ۲۱۵.

خداوند می‌فرماید: «این وظیفه کسی است که اهل او از حضور یافتگان در مسجدالحرام نباشند».

و ماه‌های حج را که خداوند ذکر کرده است عبارت است از: ماه شوال و ماه ذُو الْقَعْدَةِ و ماه ذُو الْحِجَّة. پس کسی که در این ماهها تمتع کند، بر عهده اوست که خونی (از گوسفند و یا گاو و یا شتر) بریزد، یا روزه بگیرد؛ و رفث که منع شده است عبارت است از: جماع، و فسوق عبارت است از گناهان، و جدال عبارت است از مرآء و مجادله و گفتگو کردن».

و نیز در «تفسیر الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: تَمْتَعَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَ بَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَهْلَ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهْلَ بِالْحَجِّ، فَتَمْتَعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؛ فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِ.

فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يُحِلُّ لِشَيْءٍ حُرْمٍ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْدَى فَلْيُطْفِئْ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ لِيُقْصِرْ وَ لِيُحَلِّلْ ثُمَّ لِيُهَلِّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ.^۱

«بخاری و مسلم از ابن عمر تخریج کرده‌اند، که می‌گوید: رسول خدا در حِجَّة الْوَدَاع به سبب بجا آوردن عمره و تمامیت آن، تا زمان فرا رسیدن حج، تمتع نمود؛ و هدای را با خود سوق داده بود، از ذوالحلیفه؛ و رسول خدا ابتدا إهلال به عمره کرد؛ و سپس إهلال به حج نمود. و مردم با پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم از بجا آوردن عمره تا فرا رسیدن حج، تمتع نمودند؛ بعضی از مردم با خود هدای آورده بودند همان را با خود به منی بردند؛ و بعضی با خود هدای نیاورده بودند، چون پیغمبر ﷺ وارد مکه شدند به مردم گفتند: هر کدام از شما که هدای آورده است، نباید از چیزی از آن چیزهایی که إحرام بسته است، و بر او حرام شده است، بیرون آید تا وقتی که

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

حجّ خود را به انجام رساند؛ و هر کدام از شما که هدئی نیاورده است باید دور خانه خدا طواف کند؛ و سعی به صفا و مروه نماید؛ و تقصیر کند؛ و از إحرام بیرون آید؛ و سپس برای بجا آوردن حجّ، إحرام بندد و تلبیه گوید. و کسی که متمکن از هدئی نیست باید در موسم حجّ سه روز روزه بگیرد و هفت روز بعد از آنکه به منزل و اهل خود برمی‌گردد».

این روایت به ملاحظه صدرش که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا ﷺ خودش حجّ تمتع بجای آوردند، خالی از اضطراب نیست؛ ولیکن به ملاحظه ذیلش که افرادی که با خود هدئی نیاورده‌اند باید محلّ شوند و سپس تلبیه برای حجّ بگویند، صراحت در تبدیل وظیفه حجّ افراد به تمتع دارد.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که: أَحْرَجَ الْحَاكِمُ وَ صَحَّحَهُ مِنْ طَرِيقِ مُجَاهِدٍ وَ عَطَاءٍ عَنْ جَابِرٍ: قَالَ: كَثُرَتِ الْقَالَةُ مِنَ النَّاسِ، فَخَرَجْنَا حُجَّاجًا حَتَّى إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَنْ نُجِلَّ إِلَّا لَيَالٍ قَلِيلٌ أَمَرْنَا بِالْإِحْلَالِ.

قُلْنَا: أَيَرُوحُ أَحَدُنَا إِلَى عَرَفَةَ وَ فَرَجُهُ يَقَطُرُ مَنِيًّا؟ فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ؛ فَقَامَ حَطِيبًا فَقَالَ: أبا لَهِ تُعَلِّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟! فَأَنَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَثِقَاكُمْ لَهُ. وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سَقَتُ هَدِيًّا وَ لَحَلَّتْ كَمَا أَحَلُّوا. فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ؛ وَ مَنْ وَجَدَ هَدِيًّا فَلْيُنْحَرْ. فَكُنَّا نُنْحَرُ الْجَزُورَ عَنْ سَبْعَةِ.

قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَ سَلَّمَ قَسَمَ يَوْمَئِذٍ فِي أَصْحَابِهِ غَنَمًا؛ فَأَصَابَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ثَيْسٌ؛ فَذَبَحَهُ عَنْ نَفْسِهِ].^۱
«حاکم تخریج کرده و تصحیح نموده از طریق سلسله روایت مجاهد و عطاء از جابر؛ که او می‌گوید:

قیل و قال کنندگان در میان مردم بواسطه امر رسول خدا به حجّ تمتع زیاد شد؛ چون ما برای بجا آوردن حجّ از مدینه بیرون شدیم، تا وقتی که دیگر بین ما و بین

۱- «تفسیر الدُّرِّ الْمَثُورِ» ج ۱، ص ۲۱۷. و نظیر این روایت را ابن سعد در «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۷ از جابر آورده است.

زمانی که باید در منی مُجَلِّ شویم و از إحرام بیرون آییم، جز چند شب کمی بیشتر نبود؛ در این زمان رسول خدا ما را امر فرمود که از إحرام بیرون آییم. ما گفتیم: چگونه افراد ما به سوی عرفه رهسپار شوند، در حالی که از آلت آنان قطرات منی جاری است؟

این گفتار به رسول خدا رسید؛ و برای ایراد خطبه قیام فرمود؛ و گفت: سوگند به خدا که ای مردم آیا شما خدا و رسول خدا را تعلیم می‌دهید؟! سوگند به خدا من از همه شما به خدا داناترم؛ و تقوای من در برابر او امر او بیشتر است! و اگر من می‌دانستم جریانی را که پیش آمده است، از آنچه را که گذشته است؛ با خود هدی نمی‌آوردم؛ و من هم همچنان که مردم مُجَلِّ شدند مُجَلِّ می‌شدم؛ و از إحرام بیرون می‌آمدم.

پس هر کدام از شما که هدی ندارد، باید سه روز روزه بدارد در ایام حج و هفت روز در هنگامی که به سوی اهل خود مراجعت می‌کند؛ و هر کدام که هدی بیابد باید نحر کند.

جابر گوید که: ما در آن وقت شتری را که موسم کشتنش رسیده بود، از طرف هفت نفر قربانی می‌کردیم.

عطاء که راوی این روایت است می‌گوید: ابن عباس می‌گفت: رسول خدا ﷺ در آن روز در میان اصحاب خود تعداد گوسفندانی را تقسیم کرد تا برای خود ذبح کنند؛ به سهمیه سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ یک بز نری اصابت کرد که برای خود ذبح کرد.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَشْهُور» آورده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حَصِينٍ قَالَ: نَزَلَتْ آيَةُ الْمُتَعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ وَ فَعَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَسَلَّمَ ثُمَّ لَمْ تَنْزِلْ آيَةُ تُسَخُّ آيَةَ مُتَعَةِ الْحَجِّ؛ وَ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ، قَالَ رَجُلٌ بَرَأَيْهِ مَا شَاءَ.]

«ابن ابی شیبّه و بخاری و مسلم از عمران بن حصین تخریح کرده‌اند، که او

گفت: آیه تمتع در کتاب خدا نازل شد؛ و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله [و سلم تمتع نمودیم؛ و هیچ آیه دیگری نازل نشد که حکم تمتع را نسخ کند؛ و رسول خدا نیز تا وقتی که از دنیا رحلت نمود، از آن نهی نکرد. آنگاه مردی به رأی خود آنچه را که می‌خواست درباره آن گفت».

استاد اکرام علامه طباطبائی - رضوال الله علیه - پس از نقل این روایات در «تفسیر المیزان» در ذیل بیان روایت اخیر گفته‌اند:

این روایت نیز به الفاظ دیگری قریب المعنی به آنچه در «الدُّرُّ الْمَثُور» نقل شده است، روایت شده است.

و در «صحیح مسلم» و «مسند احمد» و «سُنَن نَسَائِي» از مطرف آورده است، که می‌گوید: عمران بن حصین در مرض مرگ خود، به دنبال من فرستاد و مرا طلب کرد؛ و گفت: من تو را به احادیثی حدیث می‌کنم که امید دارم بعد از من برای تو سود داشته باشد؛ پس اگر من از این مرض بهبودی یافتم آنها را کتمان کن و نقل مکن از من! و اگر مُردم، آنها را برای مردم حکایت کن! چون که در این صورت خداوند مرا از آفات افشاء آنها حفظ فرموده است.

و بدان که رسول خدا ﷺ بین حج و عمره را جمع کرد؛ و پس از آن نه در کتاب خدا و نه از رسول خدا نهی از آن نرسید؛ و مردی به رأی خود آنچه را که می‌خواست درباره آن گفت.^۱

و در «صحیح ترمذی» و «زادالمعاد» ابن قیّم آمده است که: سئِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَنْ مُتْعَةِ الْحَجِّ. قَالَ: هِيَ حَلَالٌ. فَقَالَ السَّائِلُ: إِنَّ أَبَاكَ قَدْ نَهَى عَنْهَا!

فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَبِي نَهَى وَصَنَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ أَمْرُ أَبِي مُتَّبِعٌ أَمْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: بَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
فَقَالَ: لَقَدْ صَنَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.^۲

«از عبدالله بن عمر درباره تمتع حج پرسیدند. او در جواب گفت: حلال است.»

۱ و ۲- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۸۹.

سائل گفت: پدر تو از آن نهی کرده است! عبدالله گفت: بگو بینم اگر پدر من نهی کند، ولیکن رسول خدا بجای آورده باشد، آیا امر پدر من باید پیروی شود، و یا امر رسول خدا؟!

آن مرد گفت: بلکه امر رسول خدا باید پیروی شود. عبدالله گفت: حج تمتع را پیامبر انجام داده است.»

و در «صحيح ترمذی» و «سُنن نسائی» و «سُنن بیهقی» و «مُوَطَّأ مَالِك» و کتاب «ام شافعی» از محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفتگوی سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ ضَحَّاكُ بْنُ قَيْسٍ را در سالی که معاویه بن ابی سفیان حج کرده بود شنیده بود، که آنان درباره حج تمتع با یکدیگر مذاکره داشتند.

ضحاک می گوید: تمتع را بعد از عمره تا حج کسی انجام نمی دهد مگر آنکه نسبت به امر خدا جاهل باشد.

سَعْدُ می گوید: بد مطلبی را گفتم ای ، پسر برادر من !

ضحاک می گوید : عُمَرُ بن خطاب از تمتع در حج ، مردم را منع کرد.

سَعْدُ می گوید: رسول خدا آن را عمل کرد؛ و ما هم با رسول خدا عمل کردیم.^۱

و در «الدُّرُّ الْمُنْتَوَر» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى، قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَ هُوَ بِالْبُطْحَاءِ، فَقَالَ: أَهَلَّتْ؟ قُلْتُ: أَهَلَّتْ بِأَهْلَالِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ. قَالَ: هَلْ سَقَّتَ مِنْ هَدْيٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: طُفْتُ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ. فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَتَيْتُ أُمَّرَأَةً مِنْ قَوْمِي فَمَشَطْتَنِي رَأْسِي وَ غَسَلَتُ رَأْسِي، فَكُنْتُ أَفْتِي النَّاسَ فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ إِمَارَةِ عُمَرَ، فَأَيُّ لِقَائِمٍ بِالْمَوْسِمِ إِذْ جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَذُرِي مَا أَحَدَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَأْنِ التُّسْكِ؟

فَقُلْتُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كُنَّا أَفْتِيَاءَهُ بِشَيْءٍ فَلْيَتَّعِدْ! فَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَادِمٌ عَلَيْكُمْ؛ فَبِهِ فَاتَمُّوا!

فَلَمَّا قَدِمَ، قُلْتُ: مَاذَا الَّذِي أَحَدَّتْ فِي شَأْنِ التُّسْكِ؟! قَالَ: لِي نَأْخُذَ

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۸۹.

بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»، وَإِنْ تَأَخَّذُ بِسُنَّةِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ، لَمْ يُحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ.^۱

«بخاری و مسلم و نسائی از ابوموسی اشعری تخریج کرده‌اند که او می‌گوید: در بطحاء مکه بر رسول خدا وارد شدم؛ حضرت فرمود: إحرام بسته‌ای؟! گفتم: إحرام بسته‌ام به إحرام رسول خدا.

فرمود: با خود هدئی آورده‌ای؟! گفتم: نه! حضرت فرمود: به دور خانه خدا طواف کن؛ و به صفا و مروه سعی کن؛ و پس از آن مُجَلِّ شو و از إحرام بیرون بیا! من طواف خانه خدا، و صفا و مروه را نمودم؛ و سپس به نزد زنی از اقوام خود آمدم؛ او سر مرا شانه کرد؛ و سر مرا شست؛ و من به همین نحو در زمان حکومت ابوبکر و عمر فتوی می‌دادم، تا در زمان عمر که در موسم حج شرکت کرده بودم و متولی و امیر حج بودم مردی آمد و گفت: آیا خبر داری که امیرالمؤمنین - عمر - درباره کیفیت حج چه چیز تازه‌ای، قرار داده است؟!»

من به مردم گفتم: أَيُّهَا النَّاسُ، هَر كَسِي كَه دَر أَمْر عِبَادَتِ حَجِّ، مَن بَرَايِ او فتوی داده‌ام، تأمل و درنگ کند؛ زیرا که امیرالمؤمنین اینک می‌رسد، و شما باید از او پیروی نمائید!

چون عمر از راه رسید، من به او گفتم: درباره امر حج چه چیز تازه‌ای، قرار داده‌ای؟!»

گفت: اگر به کتاب خدا عمل کنیم، خدا می‌گوید: حج و عمره را برای خدا تمام کنید! و اگر به سنت پیامبرمان عمل کنیم، او از إحرام بیرون نیامد مگر آنکه در منی شتر نحر کرد!»

و محصل مطلب و مستفاد از این روایات و روایات مشابه آنها که برخی از آنها نیز خواهد آمد؛ و مستفاد از نص صریح آیه قرآن؛ وجوب و لزوم کیفیت تمتع است در حج‌های واجب و لازم، برای افراد دور دست؛ که در ابتداء به إحرام عمره

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰؛ و «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

مُحْرَم شونند؛ و سپس در مکه پس از طواف و سعی و تقصیر مُحَلَّ گردند؛ و پس از آن ثانیاً برای حجّ از مکه مُحْرَم گردند؛ و حجّ خود را تمام کنند؛ و در این صورت با یک سفر به بیت الله الحرام در ایّام حجّ، یک عمره تمام و یک حجّ تمام، با دو نیت و دو إحرام مستقلّ انجام داده‌اند. و عمره در حجّ داخل شده؛ و گویا مثل آن است که در بین عمل حجّ، إحلال و تمتّعی صورت گرفته است فلهدا آن را حجّ تمتّع نام نهاده‌اند.

عُمَر در زمان حکومت خود این حکم را برداشت؛ و دستور داد که در أَشْهُر حجّ، عُمَره بجای نیاورند؛ و از میقات فقط برای حجّ إحرام بندند؛ و تمتّعی بعمل نیاید؛ و عُمَره را در سایر ماههای سال مستقلّاً از میقات مُحْرَم شده و انجام دهند؛ و در حقیقت حجّ منحصر می‌شود به همان دو قسم حجّ إفراد و حجّ قران. و در این صورت کیفیت حجّ بازگشت می‌کند به همان کیفیت سابق که در میان اعراب از زمان جاهلیت به سنت حضرت ابراهیم عليه السلام باقی مانده بود. و بطور کلی حجّ تمتّع، و نسخ آن حجّ سابق را نسبت به افراد دور دست، و دستورات جدید رسول الله در حجة الوداع، و نزول جبرائیل در بالای مروه، و انزال آیه قرآن ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، و خطبه مکرر رسول خدا در مکه، و اعتراض شدید آن حضرت به اعتراض بعضی که معترض شده بودند؛ همه و همه از بین می‌رود.

ما اینک باید بحث کنیم و ببینیم این عمل بر چه اساسی صورت گرفته است؛ و أدلّه کسانی که فعلاً بر اساس همان سنت عمر، در انجام دادن حجّ، تمتّع نمی‌کنند چیست؟

آنان از چند ناحیه بر مدّعی خود استدلال کرده‌اند:

أوّل - از ناحیه آیه کریمه: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ. (صدر آیه ۱۹۷ از سوره ۲:

بقره).

به ادّعاء آنکه تمامیت حجّ به إحرام بستن از میقات است؛ و کسانی که از میقات مُحْرَم شونند؛ و پس از آن عمره بجای آورده، و در مکه مُحَلَّ گردند؛ و سپس از مکه برای حجّ إحرام ببندند؛ در تمامیت حجّ ایشان نقصان و خلیلی روی داده است؛ زیرا در اینصورت عمره و حجّ در یکدیگر داخل شده‌اند؛ و مُحَلَّ شدن در بین آن دو،

در حکم مُجَلِّ شدن در بین حجّ است؛ و این مستلزم عدم تمامیت آن است. و پاسخ این ادّعاء روشن است، زیرا تمامیت هر یک از عمره و حجّ، انجام دادن آن است با تمام شرائط و اجزاء و پرهیز از موانع آن؛ و کسی که از میقات به قصد عمره إحرام می‌بندد؛ و در مگّه طواف و نماز و سعی و تقصیر بجای می‌آورد، یک عمره تمام انجام داده است؛ و کسی که از مگّه إحرام می‌بندد؛ و به قصد حجّ به سوی عرفات و مشعر می‌رود، و مناسک منی و مناسک بیت الله را انجام می‌دهد، یک حجّ تمام انجام داده است، و تمام اجزاء و شرائط آن را بجا آورده؛ و از موانع آن اجتناب ورزیده است.

و دانستیم که تعیین شرائط و اجزاء و موانع هر یک از عمره و حجّ، با شارع است؛ و چون او برای ما مقررّ دارد که در قران و حجّ افراد، باید از میقات به قصد حجّ إحرام بست، و در حجّ تمتّع باید از مگّه إحرام بست، در اینصورت تمامیت آن به جا آوردن آن بر همین نهج و بر همین شکل است؛ و خلاف آن مستلزم نقصان و عدم تمامیت است؛ و محصلّ مطلب این است که پیکره حجّ و کیفیت اجزاء و شرائط آن باید از شارع اخذ شود؛ و در اینصورت تمام است؛ و خلاف آن ناتمام.

و کسی نمی‌تواند از نزد خود جزوی و یا شرطی را اضافه کند؛ و یا بردارد؛ و سپس تمامیت و نقصان را بر اساس جَعَلَ خود تعیین کند؛ فعلیهذا آیه: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ بیش از این نمی‌رساند که باید حجّ و عمره را برای خداوند تمام نمود. و اما تمامیت آن به عدم مُجَلِّ شدن بین عمره و حجّ؛ و به یکسره باقی بودن با حال إحرام تا رفتن به عرفات است، با هزار ضمّ و ضمیمه نمی‌توان از آیه استنتاج نمود.

و ما برای توضیح بیشتر این حقیقت تمام آیه را ذکر می‌کنیم و سپس مدلل می‌داریم که آیه وَ أَتَمُّوا نه تنها دلالت بر مدّعی آنان ندارد بلکه دلالت بر عکس آن دارد:

وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِثْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ

كَامِلَةً ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (آیه ۱۹۷؛ از سوره ۲: بقره)

«و حجّ و عمره را برای خدا تمام کنید؛ پس اگر محصور شدید (و بواسطهٔ مرض و یا دشمن متمکن نشدید که تمام کنید) آن مقداری که از هدئی و قربانی که می‌توانید بفرستید! و سرهای خود را نتراشید مگر زمانی که هدئی و قربانی به محلّ خود برسد (در عمره به مکه برسد و در حجّ به منی برسد) و هر کدام از شما که در حال إحرام مریض شد؛ و یا در سرّ او آزاری پدید آمد (مانند شپش و غیره) که ناچار شد سر خود را بتراشد، جایز است سر خود را بتراشد و به جای آن کفّاره، روزه و یا إطعام فقرا و یا قربانی بجای آورد؛ و اگر شما در حال ایمنی بودید، پس کسی که در عمرهٔ خود تا زمان فرا رسیدن حجّ، تمتّع کند؛ بر او واجب است که بقدر میسور هدئی در منی قربانی کند؛ و اگر کسی متمکن از هدئی و قربانی آن نشد؛ واجب است که سه روز در حجّ، و هفت روز پس از آنکه از حجّ مراجعت می‌کنید، روزه بگیرد؛ این دو دفعهٔ روزه مجموعاً ده روزه کامل می‌شود؛ این وظیفهٔ حجّ تمتّع، و وجوب هدئی و وظیفهٔ کسانی است که اهل بیت و اقوام آنها از نزدیکان و حاضران مسجدالحرام نباشند؛ و تقوای خدا را پیش گیرید و بدانید که خداوند شدیدالعقاب است.»

در صدر این آیه وارد است که حجّ و عمره را برای خدا تمام کنید!

تمامیت هر چیزی به چیزی است که چون به سایر اجزاء آن ضمیمه شود آن چیز تحقق خود را پیدا می‌کند، و آثار مطلوب بر آن مترتب می‌گردد، پس بنابراین تمام کردن عبارت است ضمیمه نمودن جزئی از اجزاء بعد از شروع کردن در چیزی که بواسطهٔ ضمیمه نمودن آن جزء؛ آثار مطلوبهٔ از آن چیز به دست آید.

و کمال چیزی عبارت است از حال و یا وصف و یا امری که چون آن چیز آن را پیدا کند، آثار مطلوبه از آن چیز بعد از تمامیت آن به دست می‌آید؛ آن آثاری که بدون کمال به دست نمی‌آید.

مثلاً انضمام بعضی از اجزاء انسان به بعضی دیگر تمامیت اوست، ولیکن عالمیت و شجاعت کمال اوست. ضمّ بعضی از اجزاء ماشین برق، یا ماشین چاپ و غیره به بعضی از اجزاء دیگر تا بواسطهٔ این ضمیمه ماشین قابلیت برق دادن و چاپ

کردن را پیدا کند؛ و از نقصان بدر آید؛ تمامیت آن است، ولیکن ترتب اثر مطلوب بر آن، از برق دادن و چاپ کردن بعد از فرض تمامیت، کمال آن است.

وَأَتَّمُوا الْحَجَّ یعنی تمام اجزاء مشروطه در حج را بجای آورید! و از بجای آوردن جزئی از آن فرو گذاری منماید! و شاهد بر این گفتار آنستکه فوراً می فرماید: فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ اگر بواسطه مرضی، و یا جلوگیری دشمنی، نتوانستید آن را به پایان برسانید؛ باید قربانی و هدی را بفرستید! و چون در محل خود قربانی شد؛ آنگاه از إحرام بیرون آئید!

و معلوم است که حصر و إحصار، موجب نقصان و عدم تمامیت اجزاء حج است؛ پس این آیه می رساند که در هر صورت، و در هر گونه حج، از حج های قران و افراد و تمتع باید آن را تمام کنید؛ و از نقصان آن به ترک جزئی و یا شرطی از آن پرهیزید!

بعداً در همین آیه دستور حج تمتع را می دهد؛ و می فرماید: کسانی که تمتع می گردند باید در منی قربانی کنند؛ و تمامیت حج آنان به هدی و قربانی است؛ و این حج تمتع واجب است برای کسانی که خانه و اهلهشان از مسجدالحرام دور است. پس صدر آیه وَاتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ به طور اجمال دستور به تمام کردن حج می دهد، هر حجی که باشد؛ و ذیل آن حج را به دو قسمت می کند: حج تمتع برای غیر حاضرین مسجدالحرام؛ و حج غیر تمتع برای حاضرین مسجدالحرام. و وجوب تمتع از این آیه مبارکه از جمله: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ استفاده می شود نه از جمله: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؛ زیرا جمله فَمَنْ تَمَتَّعَ فقط بدو گونه قسمت می کند و جمله: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ وَجُوبَ يَكُنْ نوع از آن را که تمتع است برای دور دستان؛ و این معنی در کمال وضوح است.

و پس از آنکه دانستیم که کیفیت اجزاء و شرائط حج و یا هر عبادت دیگری باید از ناحیه شارع معین گردد؛ و رسول خدا به انزال جبرائیل و آوردن آیه: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛ و نیز در بیان خود در بالای کوه مروه؛ و نیز در خطبه خود تأکیداً در مکه مکرمه بیان فرمودند، که برای دور دستان کیفیت حج بدینگونه است تا روز قیامت؛ پس بنابراین تمامیت حج برای دور دستان به نحو تمتع

است نه افراد و قرآن. فعليهذا آیه و وَأَتِمُّوا الْحَجَّ ما را دعوت به تمامیت حجّ طبق دستور رسول خدا و آیه قرآن می‌کند، که برای دور دستان به کیفیت تمّتع است؛ و غیر تمّتع از آنها مُجزی نیست.

و أما دلالت آیه: وَأَتِمُّوا الْحَجَّ بر وجوب فاصله انداختن بین عمره و حجّ؛ و اثبات تمامیت حجّ به إحرام بستن از میقات از این آیه کریمه فدُونُ إِثْبَاتِهِ حُرْطُ الْقِتَادِ، همچنانکه استاد اکرام علامه طباطبائی رضوان الله علیه بدان تصریح فرموده‌اند.^۱

و از این بیان به خوبی روشن می‌شود که استدلال عمر به آیه وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ بر عدم جواز تمّتع همچنانکه در روایت وارده از ابوموسی اشعری، اخیراً گذشت، صحیح نیست همچنانکه استدلال او به این آیه در روایت دیگر نیز غیر صحیح است: آن روایتی را که:

در «تفسیر الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي نُضْرَةَ قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتَّعَةِ، وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ فَقَالَ: عَلَى يَدِي دَارَ الْحَدِيثِ؛ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ؛ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ يُحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ مَا شَاءَ مِمَّا شَاءَ، وَإِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ مَنَازِلَهُ؛ فَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ وَأَفْصِلُوا حَجَّكُمْ مِنْ عُمْرَتِكُمْ فَإِنَّهُ أْتَمُّ لِحَجَّكُمْ وَآتَمُّ لِعُمْرَتِكُمْ.^۲

«مُسلِم از ابو نُضْرَةَ تخريج کرده است که او گفت: ابن عباس امر به حجّ تمّتع می‌کرد؛ و ابن زبیر نهی از آن می‌نمود؛ این داستان به گوش جابر بن عبد الله انصاری رسید، او گفت: جریان این قضیه به دست ما بوده است؛ و از ما باید پرسش نمود.

ما با رسول خدا ﷺ حجّ تمّتع بجای آوردیم؛ چون عمر به حکومت رسید، گفت: رویه خدا چنین بود که برای رسول خود، آنچه را که می‌خواست از آنچه را که إرادۀ می‌نمود، حلال می‌کرد؛ و قرآن هم در خصوص محلّ نزول آن، نازل شده

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۲.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۷، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰.

است. پس شما حج و عمره را تمام کنید همچنانکه خداوند به شما امر نموده است و حج خود را از عمره خود جدا کنید! زیرا که جدا کردن آن دو از یکدیگر موجب اتمیت حج و اتمیت عمره شما خواهد شد!»

جواب عمر از این کلام روشن است: زیرا که به نص قرآن کریم، حج تمتع اختصاص به رسول الله نداشته است؛ و به نص خطبه رسول الله، تا روز قیامت، حج و عمره در هم مانند اشتباک انگشتان داخل شده‌اند؛ و همه علماء چه از شیعه و چه از عامه، اتفاق دارند بر آنکه شأن نزول، مخصّص نیست؛ یعنی نزول آیه‌ای، در موردی از موارد، حکم را منحصر به آن مورد نمی‌کند؛ و بنابراین گفتار او که «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ مَنَازِلَهُ وَ سَبَّسَ كَفْتَارَهُ» که: بنابراین حج را تمام کنید؛ به اینکه آن را از عمره مجزئ و جدا انجام دهید، از أغرب غرائب است؛ و استنتاجی فکری در مقابل نص است. و از اینجا استفاده می‌شود که:

ناحیه دوم از دلیل مخالفین که عدم تمتع موجب تمامیت حج و تاسی به سنت رسول خداست؛ زیرا که آن حضرت هدی خود را قربانی نکرد و از إحرام بیرون نرفت و تمتع نمود تا در منی انجام داد؛ بر بنیان خطبه عمر در حدیث ابوموسی اشعری که گفت: «لَنْ نَأْخُذَ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: «وَأْتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» وَ إِنِّي نَأْخُذُ بِسُنَّةِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ؛ نیز بی اساس و بنیان است. زیرا اتباع و پیروی از سنت رسول خدا، در جایی صحیح است که خود آن حضرت تصریح به خلاف آن برای امت نکرده باشد؛ مانند روزه های مستحبی و قیام شب به عبادت؛ و اما آن جایی که تصریح به خلاف کرده باشد؛ مانند عدم جواز زیاده از چهار زن عقدی گرفتن، بدون شک پیروی از آن حضرت و مثلاً نه زن را به حباله نکاح درآوردن، مخالفت امر و سنت آن حضرت محسوب می‌شود؛ و در حجة الوداع تصریح فرمود به آنکه عدم احلال من به جهت سوق هدی است؛ و گرنه من هم همانند شما محل می‌شدم؛ و در اینصورت باقی بودن به إحرام تا منی برای کسانی که سوق هدی نکرده‌اند خلاف سنت است؛ نه موافق سنت. و چون این حکم تمتع تا روز قیامت وارد شد، برای دوردستان انجام دادن حج قرآن و افراد، در خصوص حج های واجب خلاف سنت است.

و عجیب است ادعای پیروی از سنت، با آنکه رسول الله، در خطبه خود در مکه اعتراضاً به این ادعای باطل فرمود: **أَبَا لِلَّهِ تَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟! «آیا شما بر حکم خدا سبقت می‌گیرید، و می‌خواهید خدا را و رسول خدا را بیاموزید؟!»**

و إحرام حجّ به مجرد عدم حلق سر تا زمانیکه هدئی به محلّ خودش که منی باشد برسد نیست؛ و آیه دلالت دارد بر آنکه سوق دهنده هدئی برای حجّ که نباید سر خود را بتراشد، اگر از حُضار مسجدالحرام نباشد، لامحاله حجّ او حجّ تمتّع خواهد بود. و محصل کلام آنکه رسول خدا حجّ تمتّع نکردند؛ ولیکن جمیع اصحاب خود را و جمیع همراهان خود را و جمیع امت خود را تا روز قیامت امر به تمتّع کردند؛ پس چگونه می‌توان چنین عملی را سنت رسول الله نگرفت؟ آیا امری که اختصاص به رسول الله دارد، و امت خود را به غیر آن امر کرده است، می‌توان آن را سنت رسول الله دانست و مردم را بدان امر کرد؟ **حَاشَا وَ كَلَّا.**

و از اینجا نیز می‌توان به دست آورد که آنچه گفته‌اند که: حجّ تمتّع اختصاص به اصحاب رسول خدا داشته است، نیز بی اساس است. در «الدُّرُّ المُنْثُور» آورده است که: **أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: كَانَتْ الْمُتَعَّةُ فِي الْحَجِّ لِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ خَاصَّةً.^۱**

«ابن ابی شیبہ و مسلم از ابوذر تخریج کرده‌اند که گفته است: تمتّع در حجّ، اختصاص به اصحاب محمد ﷺ داشته است.»

و نیز در «الدُّرُّ المُنْثُور» آورده است که: **أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: لَا تَصْلَحُ الْمُتَعَاتَانِ إِلَّا لَنَا خَاصَّةً - يَعْنِي مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ -^۲.**

«مسلم از ابوذر تخریج کرده است که گفت: دو متعه صلاحیت ندارد مگر برای خصوص ما - یعنی تمتّع از زنان، و تمتّع در حال حجّ.»

و نیز روایتی است که در «الدُّرُّ المُنْثُور» ج ۱ و ص ۲۱۶ آورده است که: **أَخْرَجَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوْبِهِ عَنْ رَاهُوْبِهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُتَعَةِ فِي الْحَجِّ، فَقَالَ: كَانَتْ لَنَا، لَيْسَتْ لَكُمْ.**

۱ و ۲- «تفسیر الدُّرُّ المُنْثُور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

این دو روایت مضمونش مخالف با کتاب خداست که ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ زیرا اطلاق این آیه و عدم تقیید آن به زمان خاصی؛ و یا به افراد مخصوصی، مخالفت دارد با متن آن دو. و چون آن دو مخالف کتاب هستند مطرود می‌باشند؛ و نیز مخالف با گفتار رسول خداست زیرا شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ و فرمود: مانند این انگشتان حجّ و عمره در هم وارد شدند؛ و تا روز قیامت با هم خواهند بود. و علاوه بر این از انکار بعضی از اصحاب رسول خدا، و از ترک کردن آنها حجّ تمتّع را، همانند عمر و عثمان و ابن زبیر و ابوموسی اشعری و معاویه (و چنانکه در بعضی از روایات وارد است ابوبکر) استفاده می‌شود که مختصّ به اصحاب رسول خدا نبوده است.

ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۶ گوید: این کلام را احمد بن حنبل ردّ کرده است، او گفته است: «جائی که یازده نفر از اصحاب روایت تمتّع را کرده باشند کجای این گفتار ارزشی دارد؟ و ابن عباس هم فتوی به وجوب تمتّع برای همه داده است؛ و در «سیره حلیّه» بعد از بیان گفتار حضرت رسول بر تغییر حجّ به صورت تمتّع و سؤال سراقه بن مالک و خطبه آن حضرت بعد از استماع گفتار مخالفین، اعتراف می‌کند که: اینها همه صراحت دارند بر آنکه مراد از تمتّع، مُحَلّ شدن بین عمره و حجّ است؛ و این حکم تا روز قیامت باقی است؛ لیکن پس از آن می‌گوید: امامان فقه ما از این مسئله جواب داده‌اند که عمره تمتّع در آن سال از اختصاصات صحابه بوده است؛ برای آنکه مخالفت شود با سنّت جاهلیّت که بجا آوردن عمره را در ماههای حجّ حرام می‌دانستند؛ و أفجر فجور می‌پنداشتند. و ابوحنیفه و مالک و شافعی و جماهیر علماء از سلف و خلف، بر این منهاج مشی کرده‌اند؛ ولیکن امام احمد بن حنبل و طائفه‌ای، از اهل ظاهر با آنها مخالفت نموده و گفته‌اند: حجّ تمتّع، اختصاص به اصحاب در آن سال نداشته است؛ بلکه برای تمام افراد است تا روز قیامت؛ پس برای هر کس که به إحرام حجّ محرم شود و با خود هدّی نیاورده باشد جایز است إحرام خود را به عمره تبدیل کند و پس از اعمال عمره مُحَلّ شود.^۱

۱ - «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۲۹۸.

سوم - از ناحیه عدم مناسبت تمتع با هیئت ملائم و مناسب وضع حجّاج؛ بدین تقریر که: هیئت شخص مُحْرَم به إحرام حجّ، هیئت شخص مسافر به راه خدا، رنج سفر دیده، و مشقت طریق خریده، شعناً غُبراً، گردآلود، و با موهای ژولیده، حمام نرفته، و عطر و مشک استعمال نکرده، و در راه خدا از اهل و عیال، از زن و کنیز و هرگونه تمتعات و لذات مادی و طبعی مرحوم می‌باشد. و اگر بنا شود در مکه از إحرام بیرون آیند؛ و گیسوان شان زده و عطر استعمال کنند؛ و در نزد زنان و کنیزان خود روند؛ و از هرگونه لباس‌های رنگین و دوخته در بر کنند؛ و مانند شهر و دیار خود گردند؛ دیگر برای حجّ احترامی باقی نخواهد ماند؛ و آن اُبّهت و جلال و عظمت حجّ فرو ریخته خواهد شد.

در «مُسند» احمد حنبل از ابوموسی اشعری آورده است که: إِنَّ عُمَرَ قَالَ: هِيَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يَعْنِي الْمُتَمَتِّعَ - وَ لَكِنِّي أَحْشَى لِنُ يُعْرِسُوا بِهِنَّ تَحْتَ الْأَرَكَ ثُمَّ يَرَوْحُوا بِهِنَّ حُجَّاجًا.^۱

عمر می‌گوید: « تمتع سنت رسول خداست؛ ولیکن من بیم از آن دارم که مردان زنان خود را در زیر درختهای اراک در مکه فرود آورند؛ و سپس آنها را از آنجا برای حجّ کوچ دهند».

و در «جَمْعُ الْجَوَامِعِ» سیوطی از سعید بن مسیب آورده است که: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ نَهَى عَنِ الْمُتَمَتِّعِ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ وَقَالَ: فَعَلْتُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنْهَى عَنْهَا؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَأْتِي مِنْ أَفُقٍ مِنَ الْأَفَاقِ شَعْنًا نَصَبًا مُعْتَمِرًا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ؛ وَ إِنَّمَا شَعْنُهُ وَ نَصَبُهُ وَ تَلْبِيئُهُ فِي عُمْرَتِهِ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَ يُحِلُّ وَ يَلْبَسُ وَ يَتَطَيَّبُ وَ يَقْعُ عَلَى أَهْلِهِ لِنُ كَانُوا مَعَهُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ أَهْلًا بِالْحَجِّ وَ خَرَجَ إِلَى مَنَى يُلَبِّي بِحِجَّةٍ لَا شَعْتَ فِيهَا وَ لَا نَصَبَ وَ لَا تَلْبِيَةَ إِلَّا يَوْمًا؛ وَ الْحَجُّ أَفْضَلُ مِنَ الْعُمْرَةِ؛ لَوْ حَلَيْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ هَذَا لَعَا تَقُوهُنَّ تَحْتَ الْأَرَكَ، مَعَ أَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيْسَ لَهُمْ ضَرَعٌ وَ لَا زَرَعٌ وَ إِنَّمَا رَبِيعُهُمْ فِيمَنْ يَطْرَأُ عَلَيْهِمْ.^۲

«عمر بن خطاب در ماههای حجّ از بجا آوردن حجّ بطور تمتع منع کرده

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸.

است؛ و خود او گفته است که: من با رسول خدا در حجّة الوداع حجّ را بطور تمتع بجای آوردیم؛ ولیکن من مردم را از این عمل نهی می‌کنم و علت آن اینست که: تمتع، رنج سفر را منحصر در عمره می‌کند؛ بدین صورت که: یکی از شماها از افقی از آفاق جهان در ماههای حجّ با رنج و تعب سفر و گردآلود برای بجا آوردن عمره حرکت می‌کند؛ آنگاه این رنج و تعب و این گردآلودی و تلبیه و إحرام خود را برای عمره قرار می‌دهد؛ و سپس وارد مکه می‌شود و طواف خانه را بجا می‌آورد و سپس محلّ می‌گردد؛ و از إحرام بیرون می‌آید؛ و لباس در بر می‌کند و عطر می‌زند و اگر زوجه‌اش با او باشد نیز آمیزش و مواقعه می‌نماید؛ و صبر می‌کند تا در روز ترویّه برای حجّ إحرام می‌بندد و لبّیک می‌گوید؛ و به سوی منی می‌رود، و در اینصورت إحرام برای حجّی بسته است که در آن رنجی و تعبی نبوده است؛ و غبار آلودگی و لبّیک گفتنی نبوده است مگر یک روز.

و حجّ أفضل است از عمره؛ و اگر ما مردم را در انجام حجّ تمتع آزاد بگذاریم، هر آینه با زنان خود در زیر درختان آراک دست در آغوش خواهند شد. علاوه بر اینها ساکنین مکه که اهل بیت خدا هستند نه دامی دارند و نه زراعتی؛ و بهار معیشت آنها منحصر است در واردین به مکه» (که در صورتیکه حجّ از عمره جدا باشد دوبار به مکه می‌آیند؛ و اهل مکه منفعت بیشتری می‌برند؛ و اگر جدا نباشد یکبار می‌آیند و طبعاً منفعتشان کمتر است).

و نیز در بعضی از روایات آمده است که عمر گفت: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَهُ وَأَصْحَابُهُ، وَ لَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ يُعْرَسُوا بِهِنَّ فِي الْأَرَاكِ ثُمَّ يَرُوحُونَ فِي الْحَجِّ تَقَطُّرُ رُؤُوسَهُمْ^۱. «حقاً من می‌دانم که رسول خدا و اصحاب او حجّ تمتع را انجام دادند؛ ولیکن من ناپسند دارم که مردان زنان خود را در زیر درختان آراک فرود آورند؛ و سپس در حالیکه از سرهایشان قطرات آب غسل جنابت جاری است به سوی حجّ رهسپار شوند».

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۳.

۲- در کتاب «شیعه و اسلام» سبط در ج ۲ ص ۱۹ در پاورقی گوید: أبوالفداء در تاریخ ج ۲ ص ۳۹ نقل کند که مأمون عباسی جمله «متعتان کانتا محللتین» را به عمر نسبت می‌داد. و نیز جاحظ در «بیان و تبیین» ج ۲ ص ۲۳ این جمله را به عمر نسبت داده است.

جواب - از این ناحیه دلیل نیز روشن است؛ زیرا اجتهادی است در مقابل نص؛ خدا و رسول خدا تصریح بر جواز تمتع نموده‌اند؛ و تنصیب بر حج تمتع جای اشکال نیست. آن وقت چگونه می‌توان رأی شخصی و اجتهاد فکری خویش را بر آن مقدم شمرد؟ و خدا و رسول خدا می‌دانستند که همان چیزی را که عمر از آن می‌ترسد، و نگران آن است، انجام خواهند داد؛ و معذک امر به تمتع کرده‌اند؛ و بلکه امر کرده‌اند تا مردم تمتع کنند، و حج را بدینگونه انجام دهند. و این از فیوضات ناشی از رحمت و اسعه رسول الله است که خداوند آن زحمت و رنج و تعب اُمّت‌های سابقه را از اُمّت او برداشته است و دعای او را مستجاب فرموده است که:

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ. (آیه ۲۸۶ از سوره ۲: بقره).

«بار پروردگارا کار مشکل و سخت را بر ما تحمیل مکن؛ همچنانکه بر کسانی که قبل از ما بوده‌اند تحمیل کردی! بار پروردگارا کاری را که بر آن طاقت نداریم بر ما تکلیف مفرما».

و در هنگامی که خدا و رسول خدا صریحاً اجازه می‌دهند، آیا کسی را جرأت مخالفت هست؟ و علاوه خدا و رسول او داناترند به مصالح احکام، و ملاک قوانین، و جلوگیری از مفاسد؛ و همانطور که اشاره کردیم شاید طول مدت احرام حج، موجب وارد ساختن بسیاری از حجّاج را در گناه و عمل غیر مشروع بواسطه عدم تحمل آنها می‌شد؛ و خداوند رَحْمَةً لِلأُمَّةِ المَرْحُومَةِ این تکلیف شاق را برداشت؛ و یُسّر را بر عُسْر ترجیح بخشید.

و از عجائب امر اینست که در آیه‌ای، که حکم حج تمتع را بیان فرموده است، در بیان تشریح آن عیناً همان معنایی را که عمر از آن می‌هراسیده است، گوشزد فرموده و صریحاً اجازه داده است، مگر نمی‌فرماید: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؟ آیا تمتع غیر از استیفاء حظّ و بهره از نکاح طیب و لباس طیب و سایر تمتعات طیبیه می‌باشد؟ شاهد بر گفتار ما روایتی است که در «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۴ آمده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ ابْنُ الْمُنْذِرُ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ: إِثْمًا سُمِّيَتْ الْمُتَمَتُّعَةُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَتَمَتَّعُونَ مِنَ النِّسَاءِ وَ الثِّيَابِ. وَ فِي لَفْظٍ: يَتَمَتَّعُ بِأَهْلِهِ وَ ثِيَابِهِ.

پس معنای فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ این خواهد شد که وَ مَنْ يُعْرِسُ بِزَوْجَتِهِ وَ أَمَّتِهِ تَحْتَ الْأَرَاكِ بَعْدَ الْعُمْرَةِ إِلَى زَمَانِ الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ.

و عجیب‌تر از این آنکه چون بعضی اصحاب، به رسول خدا درباره تمتع اعتراض کردند، و عین آمیزش با زنان را در حج قبیح شمردند: أَيْرُوحٌ أَحَدُنَا إِلَى عَرْفَةَ وَ فَرَجُهُ يَقْطُرُ مَنِيًّا^۱ چون این معنی به سمع رسول الله رسید؛ و به خطابه برخاست، همان امری را که از آن بیم داشتند، و قبیح می‌شمردند، به آنان امر فرموده؛ و همانند دفعه اول امر به تمتع فرمود. یعنی دوباره امر به تمتع زنان، و لباس فاخر دوخته، و استعمال عطر و مشک نمود. و آیا ناگوار دانستن این امر جز تحجّر فکری از آداب جاهلیت چیز دیگر می‌تواند بود؟

چهارم - از ناحیه تعطیل بازارهای مکه، همانطور که در روایت سیوطی از «جمع الجوامع» از سعید بن مسیب آوردم که عُمر می‌گوید: أهل بیت و خانه خدا، دامی و دانه‌ای ندارند؛ و بهار معیشت ایشان منحصر است از زوآر خانه خدا. و بنابراین حجّ و عمره اگر در دو نوبت انجام پذیرد برای ایشان سودمندتر است.

جواب - این دلسوزی برای خداست؛ و خدا نیاز به دلسوز ندارد؛ این اجتهاد در قبال نصّ است. خداوند روزی بندگان خود را می‌رساند به نحو اکمل و احسن؛ از راه و طریق مِنْ حَيْثُ لَا تَحْتَسِبُ و به امر خود می‌رسد إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ (آیه ۳، از سوره ۶۵: طلاق) فقط ما باید بنده مطیع و فرمانبردار او باشیم؛ و در کار او چون و چرا نکنیم؛ و قدم از مرحله عبودیت، و از ناحیه مأموریت در مرحله آمریت و ربوبیت فرا ننهیم؛ و بر گفتار خدا و رسول خدا و امر آنان پیشی نگیریم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. (آیه ۱، از سوره ۴۹: حجرات).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روبروی خدا و رسول او جلو نیائید؛ و قدم

پیش ننهید!»

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۶، و «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۷۸ و ۱۸۸، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص

نظیر این ترس و واهمه از تنگی معیشت را مؤمنان در صدر اسلام داشتند، که اگر از رفت و آمد مشرکین به مکه و مسجدالحرام نهی شود، مؤمنان مکه در عُسر و ضیق معیشت خواهند افتاد؛ خداوند این آیه را فرستاد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ
عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُعِينِكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ (آیه ۲۹ از سوره ۹: توبه).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ مشرکان نجس هستند؛ و بعد از این سال نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند؛ و اگر شما خوف و هراسی از تنگدستی و عائله‌مندی دارید؛ پس به زودی خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خود غنی و بی نیاز می‌گرداند؛ و خداوند داناست؛ و کردار و رفتار شما از روی حکمت است.»

پنجم - از ناحیه اختصاص حج تمتع به موارد خوف، که بنابراین در حال عدم خوف، تمتعی نیست.

در «الدُّرُّ الْمَشْهُور» آورده است که: أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ، قَالَ: كَانَ عَثْمَانُ يُنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ؛ وَ كَانَ عَلِيٌّ يَأْمُرُ بِهَا؛ فَقَالَ عَثْمَانُ لِعَلِيِّ كَلِمَةً؛ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ تَمَتُّعَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ وَقَالَ: وَ لَكِنَّا كُنَّا حَائِفِينَ!.

«مسلم از عبدالله بن شقیق تخریج کرده است که او گفت: عثمان پیوسته مردم را از حج تمتع نهی می‌کرد؛ و علی علیه السلام پیوسته به حج تمتع امر می‌نمود؛ عثمان به علی جمله‌ای گفت؛ علی در جواب فرمود: می‌دانی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج تمتع انجام دادیم؛ عثمان گفت: ولیکن ما در آن وقت ترسناک بودیم.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَشْهُور» آورده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ ابْنُ جُرَيْرٍ وَ ابْنُ الْمُثَنَّى عَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ خَطَبَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا التَّمَتُّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ

۱- «تفسیر الدر المشهور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

كَمَا تَصْنَعُونَ، إِنَّمَا التَّمَتُّعُ أَنْ يُهَلََّ الرَّجُلُ بِالْحَجِّ فَيُخَضِّرُهُ عَدُوٌّ أَوْ مَرَضٌ أَوْ كَسْرٌ، أَوْ يَخْبِسَهُ أَمْرٌ حَتَّى يَذْهَبَ أَيَّامُ الْحَجِّ فَيَقْدِمُ فَيَجْعَلُهَا عُمْرَةً فَيَتَمَتَّعُ تَحِلَّةً إِلَى الْعَامِ الْمُقْبِلِ ثُمَّ يَحُجُّ وَيَهْدِي هَدْيًا، فَهَذَا التَّمَتُّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ - الحديث^۱.

«ابن ابی شیبہ، و ابن جریر، و ابن منذر، از عبدالله بن زبیر تخریح کرده‌اند که: او خطبه خواند و گفت: ای مردم! سوگند به خدا که مراد از تمتع به سبب عمره تا زمان حج اینطور نیست که شما بجای می‌آورید! بلکه مراد از تمتع این است که شخص برای حج احرام می‌بندد و لیبک می‌گوید؛ و سپس بواسطه دشمن، و یا مرض، و یا شکستگی که برای او پیش می‌آید، و یا بواسطه پیشامد امر دیگری که او را از رفتن به حج باز می‌دارد؛ نمی‌تواند به سوی حج برود تا اینکه ایام حج سپری می‌شود؛ و در اینصورت آن احرام را تبدیل به احرام عمره می‌کند؛ و به مکه می‌آید؛ و عمره را انجام می‌دهد؛ و از احرام بیرون می‌آید و تمتع می‌کند؛ و این عمل عمره را کفاره عدم حج خود قرار می‌دهد، تا سال آینده برسد؛ و در آن سال حج می‌کند و با خود هدای می‌آورد. اینست معنای تمتع به سبب بجا آوردن عمره تا فرا رسیدن زمان حج - الحديث».

جواب - آنستکه: آیه قرآن و گفتار رسول خدا مطلق است؛ و انحصار به صورت خوف ندارد؛ و آیه **فَإِذَا أَمْتُمُ** مخصوصاً تصریح دارد که این حکم تمتع در صورت أمن و عدم خوف است. پس بنابراین **حَصْر** مورد آیه به صورت خوف بلا دلیل است. و علاوه این تفسیری را که عبدالله بن زبیر نموده است، یک معنای تخیلی **مَنْ** درآوردی بیش نیست؛ و شاهی از کتاب و **سُنَّت** ندارد؛ بلکه **إِطْلَاق** آیه و **إِطْلَاق** گفتار رسول خدا مخالف آن است. از همه اینها گذشته، ما به فقره **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ** اثبات وجوب تمتع را نمی‌کنیم، تا بگویند: این فقره فقط لزوم هدای را در صورت فرض تمتع می‌رساند، بلکه استدلال ما به ذیل آن، یعنی به جمله: **ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** است، و این ذیل به طور **إِطْلَاق** و

۱ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۴، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۴.

هیچگونه تقییدی به خوف از عدو و مرض و شکستگی و غیره، وجوب تمتع را برای دوردستان می‌رساند.

ششم - از ناحیه ولایت؛ بدین تقریب که عمر نهی از تمتع بر اساس ولایت شرعی خود کرده است؛ زیرا خداوند اطاعت اولوا الامر را واجب می‌داند، آنجا که گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء).

«ای، کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید از خداوند، و اطاعت کنید از پیغمبر، و از صاحبان امری که از شما هستند!»

و بر همین منوال روایاتی را از نهی صریح عمر در زمان حکومت خود از حج تمتع آورده‌اند از جمله:

در «سنن نسائی» از ابن عباس وارد است که می‌گوید: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْهَاكُمُ عَنِ الْمُتَعَةِ وَإِنَّهَا لَفِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَقَدْ فَعَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - يَعْنِي الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ - .^۱

«شنیدم که عمر می‌گفت: سوگند به خدا که من شما را از تمتع نهی می‌کنم؛ گرچه در کتاب خدا وارد شده است؛ و با آنکه حَقاً رسول خدا آن را به جای آورده است. - و مراد او از تمتع، داخل کردن عمره در حج است.»

و در «سنن بیهقی» از مُسْلِم از اَبِي نَضْرَةَ از جَابِر روایت است که گفت: إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ وَابْنَ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِهِ. قَالَ: عَلَيَّ يَدِي جَرَى الْحَدِيثُ، تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَ أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا وَلِيَ عُمَرُ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَذَا الرَّسُولُ؛ وَ الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ؛ وَإِنَّهُمَا كَانَتَا مُتَعَتَيْنِ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا أَنَّهُنَّ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا، إِحْدَاهُمَا مُتَعَةُ النِّسَاءِ؛ وَ لَا أَقْدِرُ عَلَى رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً إِلَى أَجَلٍ إِلَّا غَيَّبْتُهُ بِالْحِجَارَةِ؛ وَ الْأُخْرَى مُتَعَةُ الْحَجِّ.^۲

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰ و ص ۹۱.

«عبدالله بن زبیر از متعه منع می‌کرد؛ و عبدالله بن عباس به متعه امر می‌نمود؛ جابر بن عبدالله چنین گفت: این داستان به دست ما صورت گرفته است؛ و از ما باید آموخت؛ ما با رسول خدا ﷺ تمتع می‌نمودیم؛ و در زمان ابوبکر نیز تمتع می‌کردیم؛ ولیکن چون نوبت حکومت به عمر رسید؛ در خطبه خود مردم را مخاطب ساخته؛ و چنین گفت: رسول خدا همان رسول است؛ و قرآن نیز همان قرآن است؛ دو تمتع در زمان رسول خدا ﷺ بوده‌اند؛ و من از آن دو نهی می‌کنم؛ و هر کسی را که مرتکب آن شود مجازات و کیفر می‌کنم.

یکی از آن دو، تمتع با زنان است؛ و من تاب نمی‌آورم که بینم مردی زنی را تا زمان معینی به ازدواج خود درآورده است؛ مگر آنکه جسد او را در زیر سنگ باران رجم، سنگسار نموده؛ و پنهان کنم؛ و دیگری تمتع در موسم حج است.»

جواب - آنستکه عمر چنین ولایتی از طرف خدا ندارد، که بتواند حکمی را تغییر دهد؛ و حرامی را حلال و یا حلالی را تحریم نماید، و آیه *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ* شامل وجوب اطاعت در نظائر این معنی نمی‌شود.

زیرا اولاً- همانطور که در جلد دوم از همین دوره «امام شناسی» از سلسله دوره علوم و معارف اسلام آورده‌ایم *أُولُوا الْأَمْرَ* اختصاص به معصومین دارد؛ و فخر رازی با نهایت تصلب خود در عقیده و مذهبش بر این معنی اعتراف کرده است. ما در جلد دوم مفصلاً و مشروحاً از این موضوع بحث کرده‌ایم؛ و بتمام معنی *الكلمة* اطراف و جوانب مطلب را بررسی نموده، و شبهات مدافعین را به حول و قوه خدا پاسخ داده و اثبات نموده‌ایم که بر فرض شمول آیه *أُولِي الْأَمْرِ* به غیر معصومین، متن آیه مستلزم تناقض خواهد شد.

و ما تا به حال به کلام کسی برخورد نکرده‌ایم که برای عمر و امثال او از خلفاء قائل به عصمت بوده باشد؛ بلکه تمام علماء عامه با تمام سعی و کوشش می‌خواهند خطاهای او را ترمیم نموده؛ و برای مطالب و اوامر و نواهی او محمل صحیحی درست کنند. و با گذشت چهارده قرن و تلاش این همه علماء و نوشتن این همه مسفورات و کتب هنوز نتوانسته‌اند رفع خطا از او بنمایند؛ و کلام وی را متحقق به حقیقت و مقرون به صواب؛ و خود او را معصوم جلوه دهند.

و ثانیاً - به طور کلی ولایتی را که قرآن کریم برای اهلش قرار می‌دهد، شامل مثل این موارد نمی‌شود.

و توضیح این معنی نیاز به یک مقدمه کوتاه دارد؛ و آن اینست که: آیات قرآن به طور فراوان دلالت دارند بر لزوم پیروی از آنچه را که خداوند بر رسول خود نازل کرده است مثل آیه: **إِتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ** (آیه ۲ از سوره ۷: اعراف).

«پیروی کنید از آنچه که از طرف پروردگارتان به سوی شما فرستاده شده است.»

و نیز دلالت دارند بر لزوم پیروی از آنچه که رسول خدا به اذن خدا تشریح فرموده و بیان کرده است مثل آیه: **وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** (آیه ۳۰، از سوره ۹: توبه).

«و حرام نمی‌دانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده‌اند.»
و مثل آیه: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** (آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر).

«آنچه پیغمبر به شما امر می‌کند عمل کنید! و از آنچه که شما را نهی می‌کند دست بردارید!»

زیرا که اتیان در این آیه به مقابله نهی، به معنای امر کردن است. فعلی هذا إطاعت خدا و رسول او واجب است به امتثال اوامر و اجتناب از نواهی آنها. و همچنین است درباره قضاوت و حکم که باید طبق حکم و قضاوت خدا و رسولش عمل کرد و حکم کرد. و در سوره ۵: مائده در سه مورد به ترتیب آیات ۴۷ و ۴۸ و ۵۰ وارد است که: **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده است حکم نکند؛ پس آن جماعت البتّه کافرانند.»

وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده است حکم نکند؛ پس آن جماعت البتّه ظالمانند.»

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده است حکم نکند، پس آن جماعت البتّه فاسقانند».

و مثل آیه: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (آیه ۳۶، از سوره ۳۳: احزاب).

«و برای هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه‌ای، چنین نیست که در زمانی که خدا و رسول خدا نسبت به چیزی حکم کنند، اختیار برای خود آنها در آن چیز باشد. و کسی که عصیان خدا و رسول او کند، حقاً به گمراهی آشکاری گمراه شده است».

و مثل آیه: وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ (آیه ۶۸، از سوره ۲۸: قصص).

«و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند؛ و اختیار می‌کند؛ برای آنان اختیاری نیست».

و مراد از اختیار در این آیات، یا قضاء و یا تشریح است؛ و یا شامل هر دو قسمت از قضاء و تشریح می‌شود؛ و در قرآن به طور تصریح وارد است که کتابی است نسخ ناشدنی؛ و احکام نازله در قرآن تا روز قیامت بر همان کیفیت است که وارد شده است باقی هستند.

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۴۱: فصلّت).

«و بدرستیکه این قرآن هر آینه کتاب عزیز است که باطل به آن راه پیدا نمی‌کند نه از مقابلش و نه از قفایش؛ فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است».

ضمیر در «إِنَّهُ» به ذکر برمی‌گردد که مراد قرآن است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ (صدر آیه ۴۱). و عزیز به معنای منیع و استوار است که نمی‌گذارد چیزی در او اثر پیدا کند؛ و او پیوسته حافظ و پاسدار خود می‌باشد.

و مراد از ایتان باطل، ورود باطل است در آن، بطوری که همه آن را و یا

بعضی از اجزاء آن را چه از معارف حقّه، و چه از احکام و شرایع، و چه از اخلاقیات، و چه از قصص و اخبار گذشتگان و آیندگان، و چه از امثال و حکایات را خراب کند؛ و آنها را باطل و غیر قابل قبول و یا غیر قابل عمل نماید.

و مراد از مقابل و قفا که در آیه به لفظ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ آمده است، یا منظور به حسب زمان است یعنی باطل به او راه ندارد چه در زمان‌های جلو و آینده و چه در زمان‌های گذشته؛ و در اینصورت معنی چنین می‌شود که هیچ حکمی و چیزی که در آینده به وقوع پیوندد، نمی‌تواند در قرآن اِشْکَالی وارد سازد؛ و هیچ حکم و اشیاء به تحقیق پیوسته در سابق نیز در قرآن رخنه پیدا نمی‌کند؛ و آن را تباه و واهی نمی‌سازد؛ و یا به حسب اخبار و موجوداتی است که حکایت از آن وقایع می‌کند؛ و در اینصورت معنی به عکس می‌شود؛ یعنی هیچ یک از چیزها و قانون‌ها و علوم فعلی که حکایت از قرون سابقه می‌کند و فعلاً موجود است، نمی‌تواند در قرآن وهنی ایجاد کند؛ و هیچیک از احکام و قوانین و علومی که بعداً تا روز قیامت خواهد آمد؛ نیز نمی‌تواند در قرآن فتوری دهد.

و عَلَى كِلَا التَّقْدِيرَيْنِ مفاد آیه یکی است؛ و آن اینکه به هیچ وجه در بیانات قرآن تعارضی نیست؛ و در خبرهایش دروغ نیست؛ و در معارف و احکام و شرایعش بطلان راه ندارد؛ و نسخ و تحریف و تغییر در او پیدا نمی‌شود؛ و با او چیزی معارضه نمی‌کند؛ چه نسبت به وقایع حادثه از حال تا روز قیامت؛ و چه از وقایع گذشته تا زمان خلقت عالم.

و بالجمله آیه دلالت دارد بر عدم امکان نسخ در احکام آن به طور اطلاق و عموم. و بنابراین آنچه را خدا و رسول خدا تشریح کرده‌اند؛ و یا حکم فرموده‌اند؛ بر همه اُمَّت واجب است از آن پیروی کنند؛ چه افراد عادی از اُمَّت و چه خصوص اولوالأمر. این مقدمه‌ای بود برای مقصود که بدین کیفیت بیان شد.

از این بیان به دست می‌آید که آیه: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ برای اولوالأمر اثبات حق متابعت و پیروی می‌کند در غیر احکام؛ و أمّا درباره احکام کَلِيَّةِ الْهَيْهَةِ أُولُوا الْأَمْرُ و تمام رعیت در حفظ احکام خدا و رسول خدا، و در وجوب پیروی از آنها مساوی هستند.

و بر این اساس وجوب اطاعت از اولوالأمر فقط در اوامر و نواهی آنهاست، نسبت به مواردی که صلاح اُمت اسلام را در آن ببینند؛ ولیکن در هر حال حکم الله باید در قضیه و مورد محفوظ باشد.

عیناً مانند صلاح‌دیدگی که شخص در امور شخصی خود می‌کند؛ و کاری را انجام می‌دهد؛ و یا ترک می‌کند؛ و در هر دو حال اصل حکم و اختیار او ثابت و لایتغیر است؛ مثلاً هر کدام از ما چنین حقی داریم که در روز جمعه آنا را بخوریم؛ و حق داریم که نخوریم؛ پس یا خوردن و یا نخوردن را اختیار می‌کنیم؛ ولی در هر دو صورت جواز آنا خوردن در روز جمعه از مال شخص خود به حال خود باقی است. ما می‌توانیم در روز پنجشنبه فلان چیز را بخریم و یا نخیریم؛ و در هر دو صورت جواز بیع و شرای مال حلال به حال خود باقی است. ما می‌توانیم در فلان منازعه به قاضی شرع رجوع کنیم، و حق خود را بگیریم، و می‌توانیم رجوع ننمائیم و از حق خود صرف نظر نمائیم؛ و در هر دو حال حکم جواز رجوع به قاضی شرع ثابت است.

ولی نمی‌توانیم حکمی را تغییر دهیم؛ مثلاً شراب بخوریم؛ و یا معامله ربوی انجام دهیم؛ و یا مال غیر را غصب کنیم. و حکم ملکیت او را باطل نمائیم، گرچه مصلحت شخص خویشان را در آن ببینیم. زیرا در تمام این احوال این فعل ما، مزاحمت با حکم خدا پیدا کرده است؛ و حکم خدا ثابت و لایتغیر است. این مثالی بود در تصرفات شخصی.

درباره ولیّ امر مطلب از همین قرار است؛ غایة الأمر نسبت به امور عامه بر طبق مصالح کلیّه با رعایت حفظ احکام کلیّه الهیه بر همان نهجی که قرآن مجید آورده، و پیامبر خدا بیان فرموده است.

أولوا الأمر بر حسب مصالح نوعیه باید از ثغور اسلام نگهداری کنند؛ و وظیفه جنگ و صلح را مشخص سازند. و در تجارت و زراعت و امور عبادی مردم، راه نزدیک و طریق مستقیم را برای بهره برداری و کامیابی آنان نشان دهند؛ ولی حقّ تحریم کلی و تغییر حکم الهی را ندارند.

و محصل مطلب آنستکه ولیّ الأمر به منزله فرد واحد است غایة الأمر در امور نوعی که برای عامه است و هر وظیفه و اختیاری که برای هر فرد از افراد در امور

شخصی و خانوادگی اوست، برای ولیّ امر در امور عمومی و اجتماعی است. ولیّ امر حقّ هرگونه تصرّفی را در امور اجتماعی بر حسب صلاحدید خود نسبت به منافع عامّه با رعایت حفظ حکم الله در هر واقعه و حادثه‌ای را دارد. و اگر بنا بشود برای ولیّ امر جایز باشد که در احکام تشریحیه؛ تکلیفیه و یا وضعیه بر حسب صلاح وقت و زمان، تصرّف کند دیگر هیچ حکمی باقی نخواهد ماند؛ و دیگر شریعتی نخواهد بود. زیرا هر یک از صاحبان امر اگر حکمی را بردارند؛ و یا بگذارند؛ پس از مرور چند ولیّ امر، شریعت دگرگون و بنیاد آن واژگون خواهد شد؛ و دیگر برای استمرار و دوام شریعت تا روز قیامت معنی و مفهومی تصوّر نمی‌شود.

و چه تفاوت است بین آنکه گفته شود: حکم تمتّع از زنان به نکاح موقت، و حکم تمتّع در حجّ از زنان و غیره با هیئت نسک و عبادت حجّ و وضع و کیفیت حاجّ مناسبت ندارد؛ و باید برداشته شود؛ و بین آنکه گفته شود: مباح بودن بنده و غلام را به عنوان اسارت و استرقاق گرفتن مناسبت با وضع دنیای فعلی ندارد؛ و باید برداشته شود؛ و بین آنکه گفته شود: اجراء حدود الهیه از قطع ید سارق، و رجم و جلد شخص زناکار و یا کشتن و قصاص شخص قاتل را تمدّن امروز دنیا نمی‌پسندد و هضم نمی‌کند؛ و قوانین جاریه در دنیا امروز آن را قبول نمی‌کند؛ و باید برداشته شود؛ و نظیر این معنی بسیار است.

و این معنی از بعض روایات وارده در این باب استفاده می‌شود که اُبیّ بن کعب در مقابل عمر ایستاد و گفت: تو چنین حقّی را نداری که حکم قرآن و رسول خدا را تغییر دهی! و عمر پاسخ نداشت که بدهد.

در «الدُّرُّ الْمُنْتَوَرُ» آورده است که: أَخْرَجَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوَيْهٍ فِي مُسْنَدِهِ وَ أَحْمَدُ عَنِ الْحَسَنِ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ هَمَّ أَنْ يَنْهَى عَنِ مُنْعَةِ الْحَجِّ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبِي بَنُ كَعْبٍ؛ فَقَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ! قَدْ نَزَلَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ اعْتَمَرْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَزَلَّ عُمَرُ.^۱

۱ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲ ص ۹۶.

«اسحاق پسر راهویه در «مسند» خود و أحمد حنبل از حَسَن روایت کرده‌اند که: عُمَرُ بن خَطَّاب تصمیم گرفت که مردم را از تمتع در حجّ نهی کند؛ اُبَی بن کَعْب برخاست و گفت: این حقّ برای تو نیست. کتاب خدا این حکم را آورده است؛ و ما با رسول خدا ﷺ عمره و حجّ تمتع بجای آوردیم. عمر به شنیدن این سخن از منبر فرود آمد.»

و نیز در «الدُّرُ الْمَشْهُور» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: اِخْتَلَفَ عَلِيُّ وَ عُثْمَانُ وَ هُمَا بَعْضَانِ فِي الْمُتَعَةِ؛ فَقَالَ عَلِيُّ: مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُنْهَى عَنْ أَمْرٍ فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيُّ أَهْلًا بِهَمَا جَمِيعًا^۱.

«بخاری و مسلم و نسائی از سعید بن مسیب تخریج کرده‌اند، که او گفت: در عُثْمَان (که یکی از منازل بین مکه و مدینه است) بین علی بن ابیطالب علیه السلام و عثمان، درباره تمتع حجّ گفتگو و اختلاف واقع شد. علی علیه السلام فرمود: تو مقصودی نداری مگر آنکه مردم را از عملی که رسول خدا ﷺ انجام داده است جلوگیری نمائی! و چون علی علیه السلام دید که عثمان بر مقصود خود باقی است، خودش به نیت حجّ تمتع یعنی عمره با حجّ لیبک گفت و إحرام بست.»

از آنچه بیان شد به دست آمد که: این تغییرات و تحریفات عُمَرُ در شریعت حضرت رسول الله صحیح نبوده است. و بر فرض انتخاب و حکومت مردمی او همانطور که عامه می‌پندارند؛ باز چنین تصرفاتی از او غیر قابل قبول است.

عُمَرُ نه تنها از متعه حجّ نهی کرد؛ بلکه از متعه نسوان نیز منع کرد؛ و گفت: کسی که زنی را تا مدت معینی به عقد ازدواج خود درآورد، بر او حدّ جاری می‌کنم. یعنی در متعه نسوان، حکم زنا جاری می‌کنم و حدّ می‌زنم. و نیز در بسیاری از امور دیگر تصرفاتی داد که بر خلاف شریعت بود؛ و در کتب مفصله شیعه و عامه مضبوط است.

و عثمان نیز بر اساس سنت ابوبکر و عُمَرُ به خلافت رسید؛ چون وقتی که در

۱- «تفسیر الدرّ المشهور» ج ۱، ص ۲۱۶.

مجلس شوری پس از انقضای سه روزی را که عمر تعیین کرده، نتیجه گفتگوها و مباحثات به جایی نرسید **عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ** به **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ** گفت: بیعت می‌کنم با تو به خلافت، به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره شیخین رفتار کنی!

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فرمود: فقط به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا.

آنگاه **عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ** رو کرد به **عُثْمَانَ** و گفت: بیعت می‌کنم با تو به شرط عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره شیخین! عثمان قبول کرد؛ و بر این اصل او را به خلافت انتخاب کرد.^۱

فلذا می‌بینیم: عثمان در دوران حکومت خود، خلاف‌هائی را که **أَبُو بَكْرٍ** و عمر انجام دادند محترم می‌شمرد؛ و بر احکام مجعوله آنان صحه می‌نهاد. و نیز معاویه بن ابی سفیان و سایر خلفاء بنی امیه سیره شیخین را محترم می‌شمردند؛ درحالیکه از نقطه نظر بحث عقلی و نقلی؛ هیچ محمل صحیحی برای آن نمی‌توان یافت.

ما که به کتاب خدا و به گفتار رسول او عمل می‌کنیم برای آنست که آنها را معصوم از خطا و تجاوز می‌دانیم، وگرنه چه دلیل قطعی ما را إلزام می‌نمود، که تا روز قیامت بدون حجت قاطعه، کسب و کار و عبادت و نکاح و جهاد و امور اجتماعی خود را تعبداً بر اصلی پایه‌گذاری کنیم، که پایه محکم و استواری ندارد.

عمر با آنکه معصوم نبوده، و از کتاب خدا و سنت رسول خدا، چنین تجویزی برای عمل او نیامده است؛ به چه مجوزی این تصرفات را کرد؟ وانگهی او به هر دلیل که خود می‌دانست این تصرفات را کرد؛ لیکن ما به چه مجوز عقلی و یا شرعی باید تا روز قیامت تابع او باشیم؟ و امر و نهی و سیره او را محترم بشماریم؟ و در مقابل کتاب خدا و تشریح رسول خدا، تشریح او را هم ارج نهیم؛ و پایه‌ای از پایه دین به شمار آریم؟

اگر عمر حکومت شرعی هم داشت؛ و اگر ولی امر اُمت بر اساس واقع هم

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی‌الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱ ص ۱۹۴.

بود، باز در زمان خود بود، و باید اوامر و نواهی او در زمان خود او اجراء شود؛ نه تا
تَسْلًا بَعْدَ تَسْلٍ وَ جَيْلًا بَعْدَ جَيْلٍ إِلَى الْأَبَدِ.

این مصیبتی است بزرگ که برادران عامّه ما بدان گرفتارند؛ آخر این رنج و
تعب و این مشکلات عمل به دین را بر چه اساسی آنان به خود تحمیل می‌کنند؟ و
این لیبیک و حجّ را برای چه منظوری انجام می‌دهند؟ اگر برای پیروی از حقّ و
حقیقت، و امر خدا و کتاب خدا و سنّت رسول خداست، که دانستیم: آن چیز
دیگری است.

و اگر برای إرضاء و خوشایند خاطر عُمَر و خلفاست؛ باید بدانیم که اشتباه
است وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ^۱ عائد آنها خواهد شد.

کتاب خدا و سنّت رسول خدا دو اصل از اصول عمل به دین است؛ و دخالت
دادن سیره شیخین و سنّت عمر، در حکم نسخ قرآن و نسخ شریعت محمّدی است؛ و
وارد ساختن باطل و سست کردن کتاب است. و اختلاف ما شیعیان با برادران عامّه
هداهم الله إلى الصراط المستقیم وَ التَّهْجِ الْقَوِيمِ در آنست که ما فقط کتاب خدا و
گفتار رسول خدا و معصوم را محور و پایه دین و استنباط قرار می‌دهیم؛ ولیکن آنها
سیره شیخین را هم ضمیمه می‌کنند؛ و در نتیجه، اصول مستنبطه آنان، استمداد از
افکار و آراء شیخین هم می‌گیرد.

در اینجا یک نکته لازم است که ذکر شود و آن اینستکه: بدون هیچ اشکال و
ایرادی آنان امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه رابع می‌دانند؛ و خلفای اربعه را خلفای
راشدین می‌خوانند؛ در این صورت می‌گوئیم: چه دلیلی شما را الزام کرد که به سیره
شیخین عمل کنید؛ و به سیره امیرالمؤمنین علیه السلام عمل نکنید؟ مگر او خلیفه به حق
و خلیفه انتخابی شما نبود؟ در اینصورت چرا سنّت او را عمل نمی‌کنید؟ و در جایی
که در تمام مسفورات و کتب معتبره شما آمده است که آن حضرت متعه را جایز
می‌دانسته‌اند؛ و علناً به مباح بودن ازدواج موقت فتوی می‌داده‌اند؛ و علناً امر به حجّ
تمتع می‌کرده‌اند؛ پس چرا شما این سنّت و سیره را مقدم نمی‌دارید؟ و بر فرض

۱ - آیه ۱۴، از سوره ۳۵: فاطر

تعارض با سیره عمر و ابوبکر و تساقط دو سیره از حجیت، باز هم اصل، رجوع به کتاب و سنت است، که بالنتیجه فقه اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. و اینک زمان آن رسیده است که با فکر و تأمل، و درایت و تدبیر، برادران عامه ما به زوایای تاریخ خود مراجعه کنند؛ و با جرح و تعدیل، آن را که به دین اضافه شده است، از اصل دین جدا سازند؛ و طبق واقع و متن حق عمل کنند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست دو حکایت را ذکر کنیم؛ اول - در «الدر المنثور» آورده است که بخاری و مسلم از ابوجمره روایت کرده‌اند که او گفت: من درباره متعه از ابن عباس پرسیدم، مرا بدان امر کرد؛ و از هدی پرسیدم؛ گفت: شتر و یا گاو و یا گوسفند، یا آنکه در خونی که ریخته می‌شود شریک گردی! ولیکن بعضی از مردم بودند که تمتع را در حج ناخوشایند می‌دانستند (و چون تمتع کردم و خوابیدم) در خواب دیدم که انسانی ندا می‌کرد: حَجٌّ مَبْرُورٌ وَ مُتْعَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ «حج پسندیده و نیکو و متعه مورد قبول واقع شده».

من به نزد ابن عباس آمدم؛ و خواب خود را نقل کردم؛ گفت: اللّهُ أَكْبَرُ، سُنَّةُ أَبِي الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.^۱

دوم - از راغب اصفهانی در کتاب محاضراتش که از جمله کتابهای پر فائده است، نقل شده است که گفت: یحیی بن اکتّم از شیخی از اهل بصره پرسید: در جواز متعه به چه کسی اقتدا کرده‌ای؟!

شیخ گفت: به عُمَرُ بنِ خَطَّاب! یحیی پرسید: چگونه این حرف درست است در صورتیکه می‌دانیم: عُمَرُ شدیدترین مردم در نهی از متعه بوده است؟

شیخ گفت: نَعَمْ: صَحَّ الْحَدِيثُ عَنْهُ أَنَّهُ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مُتَعَتَانِ أَحَلَّهُمَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكُمْ؛ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا عَلَيْكُمْ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا. فَقَبِلْنَا شَهَادَتَهُ؛ وَ لَمْ نَقْبَلْ تَحْرِيمَهُ.^۲

«آری! حدیث صحیح از عمر وارد شده است که او بر فراز منبر رفت و

۱ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷.

۲ - «أصل الشيعة وأصولها» طبع دهم، ص ۱۷۸.

گفت: ای، مردم دو متعه بودند (متعۀ نسوان و متعۀ حجّ) که خدا و رسول خدا آنها را برای شما حلال کردند؛ ولیکن من آنها را بر شما حرام می‌کنم؛ و هر کس بجا آورد حدّ می‌زنم. ما شهادت او را در اینکه خدا و رسول خدا حلال کرده‌اند پذیرفتیم ولیکن تحریم او را نپذیرفتیم».

درس هشتاد و سوم تا نودم

تفسیر آیه

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ

درس هشتادوسوم تا درس نودم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على محمّد وآله الطّاهرين ولعنة الله

على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

ولاحول ولاقوة إلا بالله العلى العظيم .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ لَنْ لَا تُشْرِكَ بى شَيْئاً وَ طَهَّرْ بَيْتِىَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَ أَذِّنْ فى النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ
يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ فى أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ
عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ أَيْعَامٍ فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لِيُقْضُوا
تَفَثُهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللّهِ
فَهُوَ حَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ أَيْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنْ
أَيُّوْثَانٍ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ^۱

«(وياد بياور ای پیغمبر) زمانى را كه ما مكان بيت الله الحرام را براى

ابراهيم مهيا و آماده نموديم؛ اينكه هيچ چيزى را شريك من قرار مده! و اين بيت مرا
براى طواف كندگان و قيام كندگان به نماز و براى ركوع كندگان، سجده كندگان
پاك و پاكيه گردان.

و در ميان مردم إعلان و إعلام حج كن؛ تا اينكه به سوى تو پيادگان و برهر

۱- (آيات ۲۶ تا ۳۰، از سورة حج: بيست و دومين سورة از قرآن كريم).

شتر لاغری (که از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند؛ آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می‌آیند، به جهت اینکه مردم بهره‌ها و منفعت‌های خود را مشاهده کنند و در آنها حضور یابند؛ و اسم خدا را در ایام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند؛ بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است؛ پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدت و سختی بخوراند!

و سپس بایستی از احرام بیرون آیند؛ آلودگی‌ها و چرک و پلیدی را از خود دور کنند؛ و باید به نذرهای خود وفا کنند؛ و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هر کس چیزهای محترم خدا را بزرگ و معظم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد؛ مگر آنچه را که برای شما خوانده می‌شود. پس بنابراین از رجس و پلیدی از بُت‌ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!

باری، رسول خدا ﷺ پس از انجام طواف و سعی و بیان حکم تمتع برای تمام کسانی که با خود هدیه‌ی نیاورده بودند؛ با جمیع متعلقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام الله علیها؛ و با اولاد صغار آن بی‌بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم علیها السلام که به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود؛ و با جنین او: حضرت محسن علیه السلام که بر حسب قرائن در زمان حج، بی بی حامل به او بودند؛ به **أبطح** که در مشرق مکه است آمدند؛ و این چند روزی را که تا زمان حج مانده است در آنجا توقّف کردند.

و بنا بر آنکه در روز یکشنبه چهارم ذوالحجّة وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقّف کردند؛^۱ و در روز هفتم که آن را **يَوْمُ الزَّيْنَةِ** گویند به جهت زینت کردن شترهای هدیه به روپوش‌ها، خطبه‌ای خواندند^۲؛ و در روز هشتم که روز

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۶۶.

۲- همان کتاب ص ۱۶۹، و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۷۳.

تُرْوِيَه است نیز خطبه‌ای ایراد کردند و مردم را به کیفیت عمل به مناسکشان آگاه کردند؛ و در روز پنجشنبه هشتم که ترویبه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف مَنِي حرکت کردند؛ و دستور دادند که در همین روز تمتع کنندگان؛ به إحرام حجّ از مکه مُحْرَم شوند و لَبِيْكَ گویان به جانب مَنِي بروند.^۲

و بنابراین غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کسانی که با خود هدئی آورده بودند، جمیع تمتع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن حضرت از إحرام بیرون آمده بودند تا روز هشتم (ترویبه) مُحَلّ بودند؛ و در این روز مُحْرَم شده و به صوب مَنِي رهسپار شدند.

رسول خدا به مَنِي آمدند؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در مَنِي بجای آوردند؛ و تا به صبح در مَنِي توقّف کردند؛ و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در مَنِي بجای آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند؛ و در این مسئله هیچ خلاقی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در مَنِي انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز ترویبه حرکت کردند؛ نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در مَنِي بجا آوردند.^۳

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السلام وارد است، مستحبّ مؤکّد است که حُجّاج از مکه یکسره به عرفات نروند؛ بلکه شب عرفه را در مَنِي بیتوته کنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند. صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب عَرَفَاتُ حرکت کردند؛ و دستور داده بودند که چادرشان را در نَمْرَة^۴ برافرازند.

قریش چون خود را اهل حرم می‌دانستند؛ فلذا در حال حجّ از مشعرالحرام که داخل حرم است بیرون نمی‌رفتند؛ و وقوف خود را در مشعر می‌گذارند؛ و می‌گفتند: وقوف به عرفات که خارج از حرم است برای غیر قریش است؛ و روی این

۲- «البدایة والنّهائة» ج ۵، ص ۱۶۹.

۳- «البدایة والنّهائة» ج ۵، ص ۱۷۰.

۴- نَمْرَة - به فتح نون و کسر میم - ناحیه‌ای است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است که حَرَم از راه طائف در کنار عرفات در یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

مبنی چون رسول خدا از منی حرکت کردند، هیچ شکی نداشتند در اینکه رسول خدا که از قریش است در مشعر وقوف خواهد نمود؛ ولی این پندارشان غلط درآمد؛ و رسول خدا یکسره از منی به عرفات آمدند و در قُبّه و چادر خود که از مو بود و در ثَمْرَة سرزمین عرفات نصب شده بود وارد شدند^۱ و طبق آیه قرآن: **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَأَسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**^۲ (آیه ۱۹۹؛ از سوره ۲: بقره).

«و سپس افاضه کنید؛ و کوچ کنید از همانجائی که مردم کوچ می کنند؛ و از خدا طلب غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان است»؛
وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مَشْعَر الحرام و سپس به منی برای انجام مناسک منی حرکت کردند.

باری، رسول خدا در عرفات در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید؛ ناقه قَصَواء^۳ خود را طلبیده؛ و بر آن سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند؛ و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا؛ فَيَسْهَرُكُمْ هَذَا؛ فَيَبْلَدُكُمْ هَذَا؛ أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ دِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ - وَ كَانَ

۱- «البدایة والنہایة» ج ۵، ص ۱۷۰. و «السیرة الحلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- در «سیرة حلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از آن حج هایی انجام داده اند که مقدارش معلوم نیست، یعنی قبل از نبوت هم در عرفات وقوف می کردند و از آنجا به مزدلفه کوچ می کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود، برخلاف قریش، چون آنها از حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند: ما فرزندان ابراهیم علیه السلام هستیم، و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین در مکه می باشیم؛ و علیهذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد، و اگر در حال حج از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می نگرد، و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در حل نخواهند داشت، و باید در موسم حج از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در حل مانند حرم باشد، و می گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم، فلهدذا وقوف به عرفات را برای غیر قریش می دانستند، و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می کردند.

۳- قَصَواء به فتح قاف و مء است، و بعضی که به ضم قاف و قصر خوانده اند: قَصَوی اشتباه است، و این ناقه غیر از ناقه عَضْبَاء و جدعاء است، و نیز بعضی که این اسامی را برای ناقه واحدی علم دانسته اند اشتباه است. (سیرة حلبیة، ج ۳، ص ۲۹۸).

مُسْتَرَضِعًا فِي بَنِي سَعْدِ فَقَتَلَهُ هُذَيْلٌ - .

وَ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ؛ وَأَوَّلُ رَبِّاً أَضْعُ رَبَّائِا رَبَّ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ.^۱

وَأَتُّوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ فَأَيُّكُمْ أَخَذَ تُمُوهُنًا بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَأَسْتَحَلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئَنَّ فُرْشَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُوهُ؛ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ!^۲

وَ أَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ أَدْبَيْتَ وَ نَصَحْتَ!

فَقَالَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْكُثُهَا عَلَى النَّاسِ: اللَّهُمَّ اشْهَدُوا! اللَّهُمَّ اشْهَدُوا! اللَّهُمَّ اشْهَدُوا! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.^۳

«همانطوریکه امروز شما که روز عرفه است روز محترمی است؛ و این ماه ذی الحجه شما ماه محترمی است؛ و این شهر و بلده شما که مکه است شهر محترمی است؛ و حرام است در این روز و این ماه و این شهر محرّمات الهیه، همینطور خونهای شما؛ و مالهای شما بر شما محترم است؛ و ریختن خونهایتان و بردن مالهایتان بر یکدیگر حرام است!

۱- بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ «الکامل» ج ۲، ص ۳۰۲ ابن اثیر نقل کرده است.

۲- در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۳ آورده است: کتاب الله و سته نبیه . و در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۱ آورده است: کتاب الله و عترتی أهل بیتی. و بنابراین به ظن قوی در تمام این روایات و عترتی أهل بیتی بوده است، غایة الأمر در کتب مذکوره بکلی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به و سته نبیه تبدیل و تحریف شده است.

۳- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۰، و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲ و ص ۱۰۲۳، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ و «بحار الأنوار» ط کمپانی ج ۶ ص ۶۶۸ از کتاب «منتقى»؛ و «روضه الصفا» ج ۲، حجة السوداع؛ و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوم دارالمعارف، و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۲ و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۲ و محمد حسین هیکل در کتاب «حیة محمد» از ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۳ آورده است.

آگاه باشید! تمام امور و سنت‌های جاهلیت را من در زیر گام خود نهادم؛ و خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده؛ و قصاص ندارد. و اولین خونی را که من قصاصش را ساقط کردم از خون‌های ما که در جاهلیت ریخته شد، خون پسر ربیعه بن حارث بن عبد المطلب است؛ - و او رفته بود تا از طائفه بنی سعد دایه‌ای طلب کند، او را طائفه هذیل به قتل رسانیده‌اند - (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسر عموی پیغمبر بوده است).

و رباهائی که در جاهلیت تعهد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم؛ و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عموی من عباس بن عبدالمطلب از مردم می‌خواهد؛ تمام این منفعت پول‌ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید در باره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود درآوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و مواجهه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حقّ شما بر ایشان آن است که هیچکس را که شما ناپسند دارید؛ در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند؛ و اگر چنین کردند، بزنید آنها را زدن‌ی که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفکند.^۱

و حقّ ایشان بر شما آن است که طعام و لباس آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید!

و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد؛ و آن کتاب خداست.

و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!

مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ نمودی، و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد خود عمل نمودی؛ و

۱- ضَرْبًا غَيْرَ مَبْرَحٍ : بَرَحَ به الأمرُ : أتعبه و جَهدَه و أذاه لئى شديداً .

أُمَّتْ رَا بَه نَصِيحَتْ وَ ارشاد هدايت فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سبّابه خود را به آسمان بلند کرده، و به طرف مردم سه بار پائین آورده؛ و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش!

عَمْرُوْبَن خَارِجَةَ گوید: عَتَّابُ بِن اُسَيْد برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا ﷺ فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم؛ و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می ریخت؛ و شنیدم که می گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَدَّى إِلَيَّ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ وَصِيَّةَ لِيُوَارِثُ؛ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ وَمَنْ أَدْعَى إِلَيَّ غَيْرَ أَبِيهِ، أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.^۱

«ای مردم! خداوند حق هر ذی حقی را به او رسانیده است: جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند (بطوری که حق ورثه دیگر ضایع شود)^۲ بچه‌ای را که زنی می‌زاید، تابع نکاح صحیح است؛ و به صاحب فراش و پدر ملحق می‌شود؛ و شخص زناکار در این فراش نصیبی از بچه ندارد؛ بلکه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود نسبت دهد؛ و هر بنده‌ای که خود را بنده غیر مولای خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه و عوضی را نمی‌پذیرد، (و یا هیچ واجب و مستحبی را از او قبول نمی‌کند)».

۱- «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمد بن اسحاق و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- شاهد بر این معنی، عبارتی است که در «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این خطبه فرمود: إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ نَصِيْبَهُ مِنَ الْمِرَاثِ، فَلَا يَجُوزُ لِيُوَارِثُ وَصِيَّةً. خداوند برای هر شخصی نصیب و سهم او را از میراث معین و مشخص نموده است، بنابراین جایز نیست کسی برای وارث خود وصیتی کند که موجب از بین رفتن حق سایر ورثا گردد. و اما وصیتی که موجب تضییع حق آنان نشود مانند وصیت از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.

رسول خدا خطبه را انشاء می کردند و ربیعة بن أمیة بن خلف که مرد جَهْوَرِيّ الصَّوْت و بلند صدائی بود، کلمات رسول الله را برای مردم با صدای بلند حکایت می کرد؛ و رسول خدا به او می گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین می گوید...^۱

پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت؛ و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بدون فاصله بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع کردند؛ و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده‌اند؛ یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده، غایة الأمر خطبه‌ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع کرده‌اند؛ و قبل از نماز خطبه خوانده‌اند، ممکن است بگوئیم: نماز جمعه بوده است خصوصاً از روایتی که از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش، از جابر در حجة الوداع آمده است که جابر گفت: پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند؛ و خطبه اول را خواندند؛ و پس از آن بلال اذان گفت؛ و پس از آن پیامبر شروع در خطبه دوم کردند؛ و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند؛ و سپس بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند؛^۲ و از خواندن دو خطبه آنها بعد از زوال شمس؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر، استفاده نماز جمعه را کرده‌اند؛ و از آنکه رسول خدا مسافر بوده‌اند؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست؛ و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است؛ کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است؛ و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است؛ بالأخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاتاً خوانده‌اند، نه

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، و «سیرة حلبیة» ج ۲، ص ۲۹۹.

۲- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۲.

جهرأ؛ همچنانکه از بحث مالك با أبویوسف در محضر هارون الرشید استفاده می‌شود، می‌توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده‌اند.^۱

و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله ﷺ بر راحله خود سوار شده؛ و به موقف آمدند؛ و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و در حدیث است که آن حضرت گفته‌اند: با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه؛ و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، اینست: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و شریکی برای او نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست». آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر کردند که منادی ندا کند: الْحَجُّ عَرَفَةُ؛ مَنْ جَاءَ لَيْلَةَ جَمْعٍ - أَي الْمُزْدَلِفَةَ - قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ.

«حج عبارت است از وقوف به عرفات؛ و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را إدراک کند، حج را إدراک کرده است».^۲

و رسول خدا بر روی ناقه عَضَاءِ خود سوار بودند؛ و چون آفتاب غروب کرد اَسَامَةَ بن زَيْد را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده؛ و به جانب مُزْدَلِفَةَ روان شدند؛ و در راه مردم را امر می‌کردند که با سکینه و آرامی حرکت کنند. چون در راه به شِعْبِ ابْتَرٍ رسیدند پیاده شده؛ و إدراک کرده و وضوی مختصری گرفتند.^۳ و بلادرنگ آمدند تا به مُزْدَلِفَةَ رسیدند؛ و در آنجا نماز مغرب و عشاء را

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱. و این ادراک کردن به جهت آن بود که بت‌های جاهلیت را از آن کوه می‌تراشیدند.

با هم جمع کرده؛ و با یک اذان و دو إقامة بدون فاصله انجام دادند؛^۱ و خود بر پهلوئی خود آرمیده؛ و به زنان و کودکان که ضعیفاء محسوب می شدند اجازه دادند که بعد از نیمه شب به منی حرکت کنند. ابن عباس می گوید: رسول خدا ضعیفای اهل خود را به من سپردند، تا من آنها را بعد از نیمه شب به منی بیاورم؛ ولی تأکید کردند که جَمْرَةُ عقبه را رمی نکنند مگر آنکه آفتاب طلوع کرده باشد.

چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریکی شب رسول خدا ﷺ نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزْدَلِفَه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرُ الْحَرَام آمدند و در حالی که بر روی ناقه خود سوار بودند؛ رو به قبله کرده، و وقوف نمودند؛ و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند؛ و دعا می کردند تا اینکه هوا جداً روشن گشت.^۲

رسول خدا سواره به جانب منی رهسپار شدند؛ و فضل بن عباس را پشت سر و ردیف خود نشانندند؛ و چون به وادی مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش درآوردند؛ و از راهی که به جَمْرَةُ عَقَبَه منتهی می شد روان شده، تا بدانجا رسیدند؛ و با هفت ریگی که عبدالله بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جَمْرَه هفت ریگ به جَمْرَه زدند؛ و در هر باری که می زدند یک بار الله اکبر می گفتند.

در «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از یحیی بن حصین از جدّه خود أمّ الحصین؛ و نیز با سند دیگر از جابر بن عبدالله آورده است که: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْمِي لَجْمَرَةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَيَقُولُ: لِنَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ.

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جمره را رمی می نمود و می گفت: شما باید مناسک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی دانم شاید بعد از این حج، حج دیگری انجام ندهم!»

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- «سیره حلییه» ج ۳، ص ۳۰۱.

و سپس حضرت فیمابین جَمَرَات، در حالی که در روی ناقه‌ای و یا بغله شهبائی^۱ سوار بودند، خطبه‌ای مفصل انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبه آن حضرت را گوش می‌دادند.^۲

و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خطبه آن حضرت را با صدای بلند برای مردم بازگو می‌نمود.^۳

و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی» می‌آوریم:

نَضَرَ اللَّهُ وَجْهَ عَبْدِ سَمِعٍ مَقَاتِي فَوَعَاَهَا وَ حَفَظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ غَيْرُ فِقِيهِ، وَ رَبُّ حَامِلٍ فِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ .

ثَلَاثٌ لَا يَجِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ؛ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْحَقِّ؛ وَ اللَّزُومُ لِجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ مُحِيطَةً مِنْ وَرَائِهِمْ^۴ .

۱- بَغْلَةُ شَهْبَاء: قاطر سفید رنگی را گویند که در آن نقطه‌های سیاه باشد.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲.

۳- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

۴- این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نَضَرَ اللَّهُ، نَصَرَ اللَّهُ آورده است، و نیز لفظ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ ذکر کرده است. و در آخر آن آورده است: الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ وَاحِدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ؛ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ لَدُنَّاهُمْ . و در «روضه بحار» طبع کمپانی ج ۱۷ ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است، ولی در همین باب در طبع حروفی ج ۷۷ ص ۱۳۰ با لفظ نَضَرَ اللَّهُ ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ۴۲ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است، و در طبع «بحار» کمپانی ج ۱۷ ص ۴۲ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نَصَرَ آورده، و در طبع حروفی ج ۷۷ ص ۱۴۶ از «تحف العقول» نَضَرَ با ضاد معجمه ذکر کرده است. و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۵، جزء دوم ص ۸۵ از «اکمال الدین» صدوق به لفظ نَضَرَ آورده است. و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدث قمی در «تتممة المنتهی» ص ۱۵۳ از رسول الله در مسجد خیف آورده است همچنانکه در «اکمال الدین» نیز چنین است. و در تفسیر «فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اول از امام احمد حنبل جملات: الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ لَدُنَّاهُمْ را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده است. باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند، و قیمت خون‌های آنها بقدر یکدیگر است، و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان، و کمترین آنان می‌تواند عهده همه آنانرا مشغول سازد. در «مجمع البحرین» درباره حدیث: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا لَدُنَّاهُمْ آورده است که چون از حضرت صادق علیه السلام از معنای آن سؤال شد، در پاسخ فرمودند: اگر لشکری از مسلمانان، طائفه‌ای از مشرکان را محاصره کنند، آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من امان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم، و در این حال اگر



«خداوند نیکو و خرم گرداند چهره بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود؛ و آن را حفظ کند؛ و به خاطر بسپارد؛ و سپس آن را به کسی که نشنیده است برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی، که خود آنها فقیه و دانشمند نیستند؛ و چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی فقیه‌تر و دانشمندتر از خود می‌برند.

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا نمی‌کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا و نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق؛ و ملازمت با جماعت مؤمنان؛ زیرا که دعوت مؤمنان مختص آنها نیست و از پشت سر ایشان نیز مردم را احاطه کرده است.

و پس از آن فرمود: ای ربیعة (ربیعة بن أمیة بن خلف) بگو: ای مردم! رسول خدا می‌گوید: لَعَلَّكُمْ لَا تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَعَلَيْكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ يَوْمٍ هَذَا؟! فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَالْيَوْمُ الْحَرَامُ! قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا؛ وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این حال که شما نیز بر این کیفیت باشید، ملاقات نکنید! آیا می‌دانید این چه شهری است؟! و آیا می‌دانید این چه ماهی است؟! و آیا می‌دانید این چه روزی است؟! مردم گفتند: آری، اینست شهر حرام و محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم؛ و اینست روز حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون‌های شما را و اموال شما را حرام و محترم شمرده است، نظیر احترامی که این بلده شما دارد؛ و مانند حرمتی که این ماه شما



پست‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین فرد مسلمان به او امان دهد، بر با فضیلت‌ترین و شریف‌ترین افراد مسلمان لازم است که به امان او وفا کند - انتهى. و بر همین اساس زینب دختر رسول خدا ﷺ شوهر خود **أَبُو الْعَاصِ** را که مشرک بود و به مدینه آمد، امان داد. (رجوع شود به کتاب **زینب بطة کربلاء**، تألیف دکتر بنت الشاطی).

دارد؛ و مانند احترامی که این روز شما دارد! آیا من تبلیغ کردم؟
 همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!
 ثُمَّ قَالَ: وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ
 مُفْسِدِينَ. فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا!
 ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ، النَّاسُ طِفُّ الصَّاعِ لِأَدَمَ وَحَوَّاءَ، لَا فَضْلَ
 عَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«و سپس فرمود: و تقوای خدا را پیشه سازید! و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید! و در زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد مکنید! پس در نزد هر کس امانتی است، باید آن را به صاحبش ادا کند.

و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی هستند؛ تمام افراد مردم هر یک همچون پیمانۀ پُر بدون تفاوت، از آدم و حوّا هستند؛ هیچیک از مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ و هیچیک از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست، مگر به پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا من ابلاغ کردم و مطلب را رساندم؟!

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!
 ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي، وَ أَوَّلُ دَمٍ أَضَعُهُ، دَمُ
 آدَمَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِيعَةَ مُسْتَرْضِعاً فِي
 هَذَا قَتْلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ؛ وَقِيلَ فِي بَنِي لَيْثٍ فَقَتَلَهُ هَذَا هَذَا. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: تمام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد و قصاص ندارد. و اوّلین خونی را که از اعتبار و ارزش ساقط می‌کنم خون آدم بن ربیعۀ پسر حارث بن عبدالمطلب (نوادۀ عموی خود من است) - و آدم بن ربیعۀ از طائفۀ هذیل طلب دایه می‌کرده است که او را بنی‌سعد بن بکر کشته‌اند؛ و گفته شده است که از بنی لیت دایه می‌طلبیده است؛ و او را قبیلۀ هذیل کشته‌اند - .

آیا من تبلیغ کردم و حق را گفتم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: وَكُلُّ رَبًّا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَأَوَّلُ رَبًّا أَضْعَهُ
 رَبًّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!»

«و پس از آن فرمود: و تمام منفعت پول‌ها و رباهائی که در جاهلیت صورت
 گرفته است، در زیر قدم من نهاده شده است، و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط
 می‌نمایم، ربای عباس بن عبدالمطلب (عموی من) است.
 آیا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا التَّسْبِيُّ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
 يُجِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ. أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ
 كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا
 فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ: رَجَبُ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، يَدْعُوْنَهُ مُضْرًا؛ وَ
 ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!»

«ای مردم نسیء (که عبارت است از تأخیر انداختن احکام و تکالیف
 مقررۀ در هر ماه به ماه دیگر و به زمان‌های بعد) زیادتی در کفر است، که بواسطه آن
 مردمی که کافر شده‌اند؛ مورد ضلالت و گمراهی واقع می‌شوند، آن ماهی را که
 نسیء کرده باشند، در یک سال از ماه‌های حلال می‌شمارند؛ و در یک سال از
 ماه‌های حرام؛ تا با آن مقدار از ماه‌های مَحَرَّم خدا از جهت تعداد تطبیق کند. آگاه
 باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطه اصلی خود رسید، بر همان هیئت و
 میزانی که در روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید آنطور بود.

و حقاً تعداد ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است، که در کتاب خدا اینطور
 است، از آن ماه‌های دوازده‌گانه، چهارتایش از ماه‌های محترم است که به ماه‌های
 حرام معروف است: رَجَبُ که بین جُمَادَى و شَعْبَانَ است؛ و آن را مُضْرٌ گویند. و
 سه ماه دیگر متوالی و پیاپی است، که عبارتند از: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ و مُحَرَّمِ. آگاه

باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ حَيْرًا؛ فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ، لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا؛ وَإِنَّمَا أَحَدُكُمْ هُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ؛ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَابِ اللَّهِ؛ وَلكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ؛ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَّا يُوطِئَنَّ فِرَاشَكُمْ أَحَدًا؛ وَ لَا يَأْذَنَنَّ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ لِيُنكِحَنَّكُمْ؛

فَإِن فَعَلْنَ شَيْئًا مِّنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: من شما را دربارهٔ حمایت و پاسداری از زنان سفارش می‌کنم که به نیکویی و خوبی با آنان رفتار کنید؛ چون ایشان در نزد شما متحمل کارهای سخت و دشوار می‌شوند؛ و برای خودشان چیزی ندارند؛ و شما به امانت خدا آنها را گرفته‌اید؛ و به حکم خدا و کتاب خدا، مواقعه و دخول بر آنها را حلال شمرده‌اید!

از برای شما بر عهدهٔ آنها حقی است؛ و از برای آنها بر عهدهٔ شما حقی است؛ حق آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به طور نیکو و پسندیده بدهید؛ و حق شما بر آنها آنست که در منزلگاه و خوابگاه شما کسی را نیاورند؛ و در خانه‌های شما دخل و تصرفی نکنند مگر با علم شما و اجازهٔ شما!

و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آورند، شما از خوابیدن با آنها در خوابگاهشان دوری گزینید؛ و آنها را بزیند، زدن آنها را به مشقت نیندازد؛ و از پای درنیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری. آن حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: فَأَوْصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَطِعُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ أَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ إِن أَدْبُوا فَاكُلُوا عَقُوبَاتِهِمْ إِلَى شِرَارِكُمْ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«پس از آن فرمود: پس از سفارش درباره زنان، من شما را وصیت و سفارش می‌کنم درباره غلامان و کنیزان که مالک آنها شده‌اید! از هر چه شما می‌خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما می‌پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتکب گناهی شدند، خود شما متصدی کیفرشان نگردید؛ و عقوبت آنها را به عهده بدانتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «**ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَعْشُهُ وَلَا يَحْوُنُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ، وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِطَبِيبَةٍ نَفْسِهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!**»

«سپس فرمود: هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است؛ به او غش و خدعه نمی‌کند؛ و به او خیانت نمی‌ورزد؛ و از او غیبت نمی‌نماید؛ و خون وی را حلال نمی‌شمرد؛ و هیچگونه تصرفی در مال او را حلال نمی‌داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «**ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسُ أَنْ يُعْبَدَ بَعْدَ الْيَوْمِ، وَلَكِنْ يُطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ أَعْمَالِكُمُ الَّتِي تَحْتَقِرُونَ؛ فَقَدْ رَضِيَ بِهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!**»

«و پس از آن فرمود: حقا که شیطان پس از این روز مایوس شده است که مورد عبادت و پرستش واقع شود، و لیکن مطاع و فرمانده قرار می‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می‌آورید، و آنها را کوچک می‌شمارید؛ به آن گناهان و خطاها راضی است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «**ثُمَّ قَالَ: أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَى اللَّهِ قَاتِلٌ غَيْرُ قَاتِلِهِ؛ وَ ضَارِبٌ غَيْرُ ضَارِبِهِ؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةً مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ وَ مَنْ ائْتَمَى إِلَيَّ غَيْرَ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟! قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!**»

«و سپس فرمود: دشمن ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد؛ و زنده غیر از ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند؛ و به مجرد توهّم و سوء قصد کسی به قتل و یا به ضرب او، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید، حقاً به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده است کافر شده است؛ و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند، لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست . آگاه باشید : آیا من تبلیغ کردم؟! گفتند : آری ! آن حضرت گفت : خداوندا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنِّي إِيمًا أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَلَا أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ وَإِذَا قَالُوا، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيَّ اللَّهُ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم، تا اینکه بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و چون بدین شهادت گویا شدند، خون‌های خود را و اموال خود را از تعرض من حفظ کردند، مگر به حق؛ ولیکن این از نقطه نظر ظاهر است، ولی از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست. آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان بندگان خدا بوده باشید؛ و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد؛ و تملیک اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید!

من در میان شما دو چیز را به ودیعت می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عثرت من که اهل

بیت من می‌باشند. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ.^۱

«و در آخر فرمود: حَقًّا هُمُ شَمَا مَسْئُولٌ وَ مَوْرِدُ پَرَسَشِ قَرَارِ خَوَاهِيْدِ گَرَفْتِ؛ وَ

بِنَابِرِ اَيْنِ وَاجِبِ اسْتِ كِهْ هِرْ كَدَامِ اَزْ شَمَا كِهْ دَرِ اَيْنِجَا حَضْوَرِ دَاشْتِيْدِ اَيْنِ مَطَالِبِ رَا بَهْ

غَائِبِيْنَ بَرَسَانِيْدِ.»

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا ﷺ را که در منی ایراد کرده‌اند

از «تاریخ یعقوبی» آوردیم؛ زیرا که تمام خطبه در این کتاب آمده است؛ و در سایر

کتب همین خطبه لیکن به طور تفریق و قطعه قطعه ذکر شده؛ و هر قطعه از آن توسط

بعضی از روات روایت شده است؛ همچنانکه در تعلیقه، به نام بعضی از کتب که

فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند اشاره کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب مهمه؛ و قوانین عظیم سیاسی و

اجتماعی؛ و دستورات اخلاقی و فقهی است. و حَقًّا می‌توان مانند آیات قرآن حکیم،

از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان توسل جست. و چه نیکو بود برای آن

شرحی مفصل نوشته می‌شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و

۱- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ۲۱۲. و این خطبه را با مختصر

اختلافی در عبارت در «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و

ابن مردویه از أبو حمزه رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناقه رسول الله ﷺ را گرفته بوده

است، روایت کرده است. و اصل این روایت در «مسند» أحمد حنبل، در ج ۵ در ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده

است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳ از «کافی» روایت کرده است. و

در «سیره ابن هشام» ج ۴ از ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲۴ آورده است. ولی در عبارت کتاب الله و عتره نبیه تحریفی

به عمل آمده و به عبارت: کتاب الله و سنة نبیه آورده است. و همچنین در «البدایة و النهایة» ج ۵ با چند سند از

ص ۱۹۴ تا ص ۲۰۱ آورده است، و نیز بیهقی در «سنن» ج ۵ کتاب الحج ص ۱۴۰ آورده است، و نیز

ابن جوزی در کتاب «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز ابن سعد در

«طبقات» ج ۲ از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضة الصفا» ج ۲، باب حجة الوداع. و «تفسیر

علی بن ابراهیم» در ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است. و

همچنین طبری در «تاریخ الامم والملوک» ج ۳ از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ و جاحظ در «السیان والتبیین» طبع

قاهره، سنه ۱۳۶۷، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است.

أصول مسلمة سنت نبویه، و منهاج آل طاهرین از سلاله آن حضرت، تطبیق؛ و معارف محتویه آن را مکشوف می نمود؛ و لیکن اینک ما برای روشن شدن یک فقره از فقرات آن که شاید نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد، به قدر وسع اقدام می کنیم، و از خداوند منان توفیق می طلبیم، وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

و آن فقره اینست: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ تَا آخِر جملاتی که در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیح مطلبی است که در دو آیه از قرآن وارد شده است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ * إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (آیه ۳۶ و ۳۷؛ از سوره ۹: توبه).

«بدرستی که تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، که از این ماهها، چهارتایش ماههای محترم هستند؛ آنست آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههای محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشرکان جنگ و کارزار کنید، همچنانکه ایشان با همه شما جنگ و کارزار نمودند! و بدانید که حقا خداوند با پرهیزکاران است!

اینست و جز این نیست که تأخیر انداختن تکالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههای دیگر، موجب زیادی کفر است؛ که بدینوسیله کسانی که کافر شده اند گمراه می شوند. این کافران در یک سال، ماه حرام را حلال می کنند؛ و در یک سال ماه حرام را حرام می شمارند؛ تا بدین جهت فقط با تعداد ماههایی که خداوند حرام فرموده است؛ موافقت کنند؛ و بالتیجه آن ماهی را که خدا محترم شمرده است، حلال می کنند؛ و حرمت آن را نادیده می گیرند؛ بدی و زشتی کردار آنان برایشان زینت داده شده است؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند. .

رسول خدا ﷺ با استناد و استشهاد به این آیه، تأخیر و نسیء ماهها را

حرام شمردند و روشن نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

نسئ^۱ مصدر است مثل تَذِیر و تَکْیِر از مادَّة نَسَأَ الشَّیْءَ یَسْؤُهُ نَسْأً وَ مَسْأَةً وَ نَسِیًّا: إِذَا أَحْرَهُ تَأْخِیراً. یعنی آن چیز را به تأخیر انداخت.

شیخ طبرسی گوید: طائفة عرب ماههای چهارگانه: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجة و مُحَرَّم را بنا بر تمسک بر ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام محترم می شمردند؛ و جنگ و قتال را در آنها حرام می دانستند؛ و چون مردان کارزار و مخاصمه بودند، صبر کردن سه ماه متوالی: ذوالقعدة و ذوالحجة و مُحَرَّم برای آنان سخت بود؛ که به هیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند. فلهاذا حرمت ماه مُحَرَّم را به ماه صفر تأخیر می انداختند؛ و بجای مُحَرَّم ماه صفر را ماه حرام می شمردند؛ و ماه مُحَرَّم را حلال می کردند. و مدتی بر این نهج که می خواستند درنگ می کردند؛ سپس حرمت را دوباره به مُحَرَّم بر می گردانند؛ و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذی الحجة انجام می دادند و حکم بدان می نمودند.

فَرَاءَ گوید: آن کسی که متعهد و مسئول نسئ بود مردی بود از طائفة کِنَانَة که به او نُعَیم بن ثَعْلَبَة می گفتند، و در حجّ رئیس موسم بود؛ و می گفت: من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی شوم؛ و در نیل به مقصود پیوسته مظفر و منصورم؛ و حکمی را که می کنم هیچوقت برگردانده نمی شود! مردم در موسم در پاسخ او می گفتند: آری راست می گوئی! اینک یک ماه را برای ما تأخیر انداز! حرمت ماه مُحَرَّم را بردار! و به ماه صفر انداز! و مُحَرَّم را برای

۱- در «نهایة» ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۹ در مادَّة دَوْر آورده است که: و در حدیث است که إِنَّ الزَّمانَ قَدِ اسْتَدَارَ کَهَيْتَةَ یَوْمِ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ گفته می شود: دَارَ یَدْوَرُ و اسْتَدَارَ یَسْتَدِیرُ به معنای آنکه گردگرد چیزی دور زد، و به جایی که حرکت را از آنجا شروع کرد، برگشت، و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه مُحَرَّم را به ماه صفر تأخیر می انداختند برای آنکه در مُحَرَّم جنگ کنند و این نَسِی است، و هر سال بعد از سال دیگر این کار را انجام می دادند. و بنابراین مُحَرَّم از ماهی به ماه دیگر منتقل می شد بطوریکه در تمام ماههای سال گردش می کرد و دور می زد. و چون آن سالی که رسول خدا حجّ نموده بود، ماه مُحَرَّم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود، و سال به همان هیئت و کیفیت اول خود دور زده بود، فلهاذا رسول خدا چنین فرمود.

ما حلال کن! او نیز این کار این را می‌کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد؛ آن شخص مسئول این کار، جُنَادَةُ بْنُ عَوْفِ بْنِ أُمِيَّةٍ كِنَانِيٌّ بود. و ابن عباس گوید: اولین کسی که این عمل نسی و تأخیر اندازی را در بین عرب دائر کرد عَمْرُو بْنُ لَحْيِ بْنِ قُمَعَةَ بْنِ خُنْدِفِ بود. و أمَا أَبُو مُسَلَّمِ بْنِ أَسْلَمِ می‌گوید: مردی از بنی کِنَانَه بود که او را قَلَمَسٌ می‌گفتند: او می‌گفت: من محرم را در این سال تأخیر انداختم؛ پس در این سال، دو ماه صفر داریم؛ و چون سال آینده می‌شد می‌گفت: ما حرمت ماه مُحَرَّمِ سال قبل را اینک قضا می‌کنیم؛ و این هر دو ماه را محرم قرار می‌دهیم. و شاعر کِنَانِيٌّ در این باره گفته است: وَمِنَّا نَاسِيءُ الشَّهْرِ الْقَلَمَسِ.

«و قَلَمَسٌ که مقام تأخیراندازی ماهها را دارد، از طائفه ماست».

و کَمِيَّتِ شاعر گوید:

وَنَحْنُ النَّاسِيءُونَ عَلَى مُعَدٍّ شُهُورَ الْحِلِّ نَجْعَلُهَا حَرَامًا

«ما کسانی هستیم که بر قبيله معد، حکم به تأخیر می‌کنیم، و ماههای

حلال را حرام می‌گردانیم».

و مُجَاهِدٌ گوید: مشرکان در هر ماهی دو سال حج می‌گزاردند؛ یعنی در ذوالحجَّة، دو سال پی در پی حج می‌کردند؛ و سپس در ماه محرم دو سال حج می‌کردند؛ و سپس در ماه صفر دو سال حج می‌گزاردند؛ و همچنین به همین ترتیب در ماههای دیگر، در هر یک از آنها دو سال حج می‌گزاردند؛ تا اینکه آن حجی که در سال قبل از حجَّة الوداع انجام داده شد، در ماه ذوالقعدة بود. و رسول خدا ﷺ که در سال بعد که حجَّة الوداع بود حج گزاریند، با ماه ذوالحجَّة موافق شد؛ و بر این اساس رسول خدا ﷺ در خطبه خود فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مَتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ.

«آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به همان هیئت و کیفیتی

برگشته است که خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید. سال دوازده ماه است؛ و چهار تا از آنها ماههای حرام است؛ سه تا پشت سر هم؛ ذوالقعدة و ذو الحجّة و محرّم؛ و رجب مُضَر که بین ماه جمادی و ماه شعبان است».

در این عبارت رسول خدا ﷺ خواسته است بفهماند که ماههای حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است؛ و انجام مراسم حجّ به ماه ذوالحجّة باز گردیده است؛ و نسی و تأخیر در این حجّ باطل شده است.^۱

و در «تفسیر ابوالسعود» بعد از بیان ماههای حرام و بیان خطبۀ رسول خدا در حجّة الوداع که إِنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ و اینکه ماهها دوازده تا هستند؛ گفته است که: معنی چنین می شود که: ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت کردند به همان حالی که اولاً داشتند؛ و حجّ نیز بازگشت کرد به ماه ذوالحجّه بعد از آنکه به واسطه نسی و تأخیری که در زمان جاهلیت می کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنابراین حجّ رسول الله در حجّة الوداع موافق با ماه ذوالحجّه شد؛ و حجّ ابوبکر قبل از حجّ رسول الله در ماه ذوالقعدة واقع شده بود.^۲

و نظیر اینگونه تفسیری که در «مجمع البیان» و «تفسیر ابوالسعود» دیدیم؛ در غالب تفاسیر مشاهده می شود؛ و محصل آنچه به دست می آید آنست که: در بین اعراب جاهلیت دوگونه تغییر در ماهها دیده می شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرّم به ماه صفر؛ و دیگری تغییری که در حجّ می نمودند؛ و به واسطه آن حجّ از ذوالحجّه برداشته می شد؛ و به ماههای دیگر می رفت و در ماههای دیگر دور می زد؛ تا دو مرتبه به محل اصلی خود برگردد؛ و این هر دو گونه تأخیر را نسی می گفتند .

شاهد بر تغییر اول یعنی تغییر حرمت ماههای حرام به ماههای بعد روایاتی

است :

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۲۹ .

۲- «تفسیر ابوالسعود» ج ۲، ص ۵۴۸ .

در «تفسیر الدر المنثور» ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از ابن عمر تخریح کرده‌اند که او گفت: وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعَقَبَةِ؛ فَقَالَ: إِنَّ النَّسْيَ مِنَ الشَّيْطَانِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا؛ وَيُحَرِّمُونَ صَفَرَ عَامًا وَيَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَهُوَ النَّسْيُ^۱.

«رسول خدا ﷺ در عقبه سرزمین منی ایستاد و گفت: حَقًّا نَسَى از شیطان است؛ که موجب زیادی کفر است؛ و بدین وسیله کافران گمراه می‌شوند؛ از ماههای حرام در یک سال آن را حلال می‌شمرند؛ و در یک سال حرام می‌شمرند؛ و ماه صفر را حرام می‌کنند؛ و ماه محرّم را حلال می‌کنند؛ و اینست معنای نَسَى.»

و نیز در «الدر المنثور» آورده است که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس تخریح کرده‌اند که او گفت: كَانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ الْكِنَانِيُّ يُوْفِي الْمَوْسِمَ كُلَّ عَامٍ؛ وَكَانَ يَكْتَبِي أبا ثَمَادَةَ؛ فَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا ثَمَادَةَ لَا يَخَافُ وَلَا يِعَابُ؛ أَلَا إِنِّي صَفَرًا أَوَّلَ حَلَالٍ^۲.

وَكَانَ طَوَائِفُ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُغَيِّرُوا عَلَيَّ بَعْضَ عَدُوِّهِمْ أَتَوْهُ فَقَالُوا: أَجِلْ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ - يَعْنُونَ صَفَرَ -؛ وَكَانَتِ الْعَرَبُ لَا تُقَاتِلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، فَيَحِلُّ لَهُمْ عَامًا وَيُحَرِّمُهُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَامِ الْآخِرِ. وَيُحَرِّمُ الْمُحَرَّمَ فِي قَابِلٍ لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، يَقُولُ: لِيَجْعَلُوا الْحُرْمَ أَرْبَعَةَ غَيْرَ أَنَّهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَامًا حَلَالًا وَ عَامًا حَرَامًا^۲.

«جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ که از قبیله بنو کینانه بود، و او را أَبُو ثَمَادَةَ می‌گفتند، در هر

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۶، و تفسیر «المیزان» ج ۹ ص ۲۸۶.

۲- علامه طباطبائی رضوان الله علیه در ج ۹ «المیزان» ص ۲۸۷ از سیوطی در کتاب «مزهَر» نقل کرده‌اند که: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرّم را صفر می‌نامید، و آن را صفرِ اوّل می‌گفت، و ماه صفر را صفرِ دوّم می‌گفت، پس همانند دو ربیع، و دو جمادی، دو ماه صفر بود و نَسَى در صفر اول واقع می‌شد و از صفر دوّم تجاوز نمی‌کرد، و چون اسلام استقرار یافت، به جهت احترام ماه صفرِ اوّل که حرمتش بواسطه نَسَى زائل شده بود آن را شَهْرُ اللَّهِ الْمُحَرَّمِ خواندند؛ و بواسطه کثرت استعمال، محرّم خوانده شد، و ماه صفر به صفرِ دوّم اختصاص یافت. پس محرّم از ألفاظ اسلامی است و از اوصافی است که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اول علم بالغلبه شده است..

۳- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶ و ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

سال در موسم حج حاضر می‌شد، و ندا می‌کرد: آگاه باشید که: اَبُو ثَمَادَه از هیچ چیز نمی‌هراسد، و هیچکس بر او عیبی نمی‌تواند بگیرد! آگاه باشید که ماه صفر اوّل حلال است!

و عادت طوائف عرب بر این بود که چون می‌خواستند بر بعضی از دشمنانشان بتازند، نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: این ماه صفر را (محرم را) بر ما حلال کن! و عادت عرب اینطور بود که در ماههای حرام جنگ نمی‌کردند. اَبُو ثَمَادَه برای آنها ماه صفر اوّل را در یک سال حلال می‌کرد، و در سال دیگر همان ماه را حرام می‌کرد، و از این جهت در سال دیگر حرام می‌کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههایی که خداوند حرام کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می‌فرماید: این کار را می‌کردند تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد، مگر اینکه ماه صفر اوّل را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می‌کردند.

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْثَوْر» آورده است که: ابن منذر از قَتَادَةَ دربارهٔ آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» تخریج کرده است که او گفت: عَمَدُ أَنْسَاسٍ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالَةِ فَزَادُوا صَفَرَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، وَ كَانَ يَقُومُ قَائِمُهُمْ فِي الْمَوْسِمِ، فَيَقُولُ: إِنَّ إِلَهَتَكُمْ قَدْ حَرَمَتْ صَفَرَ، فَيُحَرِّمُونَهُ ذَلِكَ الْعَامَ، وَ كَانَ يُقَالُ لَهُمَا الصَّفْرَانِ.

وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَأَ النَّسِيءَ بَنُو مَالِكٍ مِنْ كِنَانَةَ، وَ كَانُوا ثَلَاثَةً: أَبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ، أَحَدُ بَنِي فَقِيمِ بْنِ الْحَارِثِ، ثُمَّ أَحَدُ بَنِي كِنَانَةَ.^۱

«جماعتی از اهل ضلالت اراده کردند که در ماههای حرام، ماه صفر را اضافه کنند؛ و در اینصورت رئیس ایشان در موسم حج می‌ایستاد و می‌گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام کرده‌اند، و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام می‌کردند؛ و به ماه محرم و صفر هر دو، ماه صفر گفته می‌شد.

و اولین کسی که نسیء را رواج داد، بنو مالک از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: اَبُو ثَمَامَه صَفْوَانَ بَنِ أُمَيَّةَ، و یک تن از بنی فقیم بن حارث، و یک تن از بنو کنانه.»

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۷.

و نیز در «الدَّرُّ المَثْوَر» آورده است که: ابن ابی حاتم از سدّی در این آیه شریفه، تخریج کرده است که: كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ يُقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ يُكْنَى أَبُو أَمَامَةَ يُسَبِّئُ الشُّهُورَ؛ وَكَانَتِ الْعَرَبُ يَشْتَدُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَمَكُّنُوا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَا يُعَيِّرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِذَا أَرَادُوا أَنْ يُعَيِّرَ عَلَى أَحَدِهِمْ قَامَ يَوْمًا بِمِنَى فَحَطَبَ فَقَالَ: إِيَّيْ قَدْ أَحَلَلْتُ الْمُحَرَّمَ وَحَرَّمْتُ صَفَرَ مَكَائِهِ. فَيَقَاتِلُ النَّاسُ فِي الْمُحَرَّمِ، فَإِذَا كَانَ صَفَرٌ عَمَدُوا وَوَضَعُوا الْأَسِنَّةَ ثُمَّ يَقُومُ فِي قَابِلٍ فَيَقُولُ: إِيَّيْ قَدْ أَحَلَلْتُ صَفَرَ وَحَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ فَيُؤَاظِمُوا رُبْعَةَ أَشْهُرٍ فَيَحِلُّوا الْمُحَرَّمَ.^۱

«مردی از قبیله کینانه بود که به او ابو امامه، جناده بن عوف می گفتند، و کار او تأخیر انداختن ماهها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود که سه ماه پیایی درنگ کنند، و بر یکدیگر نوازند و غارت نکنند، لذا چون جناده می خواست برای آنها حکم حرمت را تغییر دهد، روزی در منی می ایستاد و خطبه می خواند و می گفت: من ماه محرّم را حلال کردم، و به جای آن ماه صفر را حرام کردم، فبناءً علیهذا مردم در ماه محرّم جنگ می کردند، و چون ماه صفر فرا می رسید، نیزه ها و سنان ها را کنار می گذاشتند، و دست از کارزار باز می داشتند.

و در سال بعد نیز در منی خطبه می خواند، و می گفت: من ماه صفر را حلال، و ماه محرّم را حرام کردم، فعلیهذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، إلا اینکه محرّم را حلال می دانستند.»

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدَّرُّ المَثْوَر» با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، که آیه شریفه را بدین کیفیت تفسیر می نماید.^۲

و شاهد بر تغییر دوم، یعنی تغییر زمان حجّ از زمان اصلی خودش، و گردش کردن حجّ در تمام ماههای سال، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجه برگردد، و دور خود را کامل کند، نیز روایاتی است:

۱- «تفسیر الدَّرُّ المَثْوَر» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۷.

۲- «تفسیر الدَّرُّ المَثْوَر» ج ۳ ص ۲۳۷.

در «الدُّرُّ المَثُور» آورده است که: طبرانی و ابوالشیخ و ابن مردویه از عَمْرُو بن شعیب از پدرش از جدش تخریج کرده‌اند که می‌گفت: كَانَتْ الْعَرَبُ يُجِلُّونَ عَاماً شَهْرًا، وَ عَاماً شَهْرَيْنِ، وَ لَا يُصَيَّبُونَ الْحَجَّ إِلَّا فِي كُلِّ سِنَةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَرَّةً، وَ هُوَ النَّسِيُّ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ.

فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ مِنْ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسُ الْأَهْلَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.^۱

«عادت عرب چنین بود که: در یک سال یک ماه از ماههای حرام را حلال می‌شمردند، و در سال دیگر دو ماه را حلال می‌شمردند. و چون این عمل در ماهها دور می‌زد، به حج واقعی و حقیقی خود که بر زمان اصلی خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یک بار می‌رسیدند. و این عمل همان نسئ است که خداوند در کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حج اکبر، همان حجی که رسول خدا بجای آوردند؛ در آن سالی بود که چون مردم ماهها را شمردند، و بر ماه حج موافق بود، رسول خدا ﷺ در خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است، و به جایی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئت است که خدا آسمانها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدُّرُّ المَثُور» آورده است که: أحمد حنبل و بخاری و مُسَلَّم و أبوداود و ابن منذر و ابن ابي حاتم و ابوالشیخ و ابن مردویه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از ابو بکر تخریج کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ در حج، خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند: أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؛ أَلَسَنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا لَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مَتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ، وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.^۲

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند روزی که خداوند آسمانها و زمین

۱- «تفسیر الدر المثور» ج ۳ ص ۲۳۶. و «تفسیر میزان» ج ۹، ص ۲۸۹.

۲- «تفسیر الدر المثور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

را آفرید! سال دوازده ماه است، که چهار تای از آنها ماه‌های محترم است، سه تا از این چهار تا، پی در پی است، که ذی قعدة و ذی حجة و محرّم است، و یکی تنها است که رَجَب مُضَر است، و آن بین جُمَادی و شعبان است.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَشْهُورُ» آورده است که همین مضمون را بزّاز و ابن جریر و ابن مردویه از ابوهریره تخریح کرده‌اند^۱، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریح کرده‌اند^۲. و ابن منذر و ابوالشّیخ و ابن مردویه از ابن عباس تخریح کرده‌اند^۳.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَشْهُورُ» آورده است که: عبد الرزّاق و ابن منذر و ابن ابی - حاتم و ابوالشّیخ از مُجَاهِد تخریح کرده‌اند که در تفسیر آیه: **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ** گفته است که: **فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُسَمُّونَ الْأَشْهُرَ: ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمَ وَ صَفَرَ وَ رَبِيعَ وَ رَبِيعَ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبَ وَ شَعْبَانَ وَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ ثُمَّ يَحْجُونَ فِيهِ.**

ثُمَّ يَسْكُتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمَ فَلَا يَذْكُرُونَهُ، ثُمَّ يَعُودُونَ فَيَسَمُّونَ صَفَرَ صَفَرَ، ثُمَّ يَسَمُّونَ رَجَبَ جُمَادَى الْآخِرَةَ، ثُمَّ يَسَمُّونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ، وَ رَمَضَانَ شَوَّالَ، وَ يُسَمُّونَ ذَا الْقَعْدَةِ شَوَّالَ، ثُمَّ يَسَمُّونَ ذَا الْحِجَّةِ ذَا الْقَعْدَةَ، ثُمَّ يَسَمُّونَ الْمُحَرَّمَ ذَا الْحِجَّةِ، ثُمَّ يَحْجُونَ فِيهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ ذُو الْحِجَّةِ.

ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكَانُوا يَحْجُونَ فِي كُلِّ شَهْرٍ عَامًا حَتَّى وَافَقَ حِجَّةُ أَبِي بَكْرٍ الْآخِرَةَ مِنَ الْعَامِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، ثُمَّ حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ حِجَّتَهُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فَوَافَقَ ذُو الْحِجَّةِ، فَذَلِكَ حِينَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي حُطْبَتِهِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ.^۴

و محصل آنچه از این روایت، با وجود اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن است، استفاده می‌شود، آنست که: اعراب قبل از اسلام، حجّ خانه خدا را در ماه ذوالحجّه بجای می‌آوردند، با این تفاوت که می‌خواستند در هر سالی حج را

۱ تا ۳ - «تفسیر الدرّ المشهور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

۴ - «تفسیر الدرّ المشهور» ج ۳، ص ۲۳۷ و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۸.

در یکی از ماههای سال بجا بیاورند، و بنابراین حجّ را در ماههای سال، یکی پس از دیگری به گردش درمی‌آوردند. و چون نوبه به هر ماهی که بنای آن سال، آن بود که حجّ در آن انجام شود، می‌رسید، نام آن ماه را ذی‌حجّه می‌گذارند، و اسم اصلی آن ماه را بر زبان نمی‌آوردند.

و لازمه این مرام آن می‌شد که: هر سالی که در آن حجّ می‌گذارند، سیزده ماه می‌شد، و نام بعضی از ماهها دو بار و یا یک بار تکرار می‌شد، همچنانکه در این روایت ذکر شد. و طبری ذکر کرده است که عرب، ماههای سال را سیزده ماه قرار می‌داد، و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می‌گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند، و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد، مگر در هر دوازده سال یکبار، اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.^۱

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسیء بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ** گوید: بدان که این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال یهود و نصاری و مشرکین است، که در تغییر احکام خدا سعی می‌کنند، زیرا که چون در تغییر احکام خدا در زمانهای خود سعی کردند، و آنها را به سبب نسیء تغییر دادند، پس در حقیقت سعی در تغییر سنّت به حسب آراء و أهواء خود کرده، و این موجب زیادی کفر و حسرت ایشان خواهد شد.

و سپس در بیان مسئله اول از مسائلی که مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال در نزد عرب عبارت است از دوازده ماه از ماههای قمری، و دلیل آن یکی همین آیه است، و دیگری گفتار خدای تعالی: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ**.^۲

«خداوند است که خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانی قرار داد؛ و ماه را در سیر گردش خود در منازل و مکان‌های مختلفی معین و مقدر فرمود؛ برای اینکه شما تعداد سال‌ها و حساب را بدانید!»

۱- «المیزان» ج ۹، ص ۲۸۸.

۲- آیه ۵، از سوره ۱۰: یونس.

خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف، علت دانستن سال‌ها و حساب قرار داده است، و این وقتی صحیح است که سال بستگی به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار دیگر خدای تعالی دلالت بر آن دارد:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيْتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ^۱

«ای پیامبر! چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند، بگو: این

اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»

و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب، سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور کامل بگردد. و چون سال قمری به مقدار مشخصی از سال شمسی کمتر است، بدین جهت ماه‌های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنابراین حج در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت برای حج گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حج می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حج، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد؛

برای رفع این دو محذور، اعراب جاهلی، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کیسه کردند^۲، و حج خود را بر اساس ماه‌های شمسی و سال شمسی قرار دادند، فعلیهذا حجشان در زمان مشخصی از فصول صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافی که از تجارت می‌بردند.

و این نسی و تأخیری که در ماه‌های قمری می‌کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویّه ایشان بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند متعال می‌شد، زیرا که چون وقتی را که خداوند برای حج معلوم کرده است، معیناً و مشخصاً در ماه‌های محدود و مقدّری است، اگر بواسطه این نسی و عقب اندازی در سایر ماه‌های قمری واقع شود، مسلماً حکم خدا و تکلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این

۱- آیه ۱۸۹، از سوره ۲: بقره.

۲- کیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی، و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمت عظیمی از آن تنقید کرده است. و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: *حکم رُلّی و قَطْعی خدا این بوده است که سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادتر، و این حکمی را که برای بعضی از سالها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که بر خلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و بر خلاف دین است.*

آئین عرب از زمان پیشین بنابر سالهای قمری بوده است، نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از حضرت **إبراهیم و اسماعیل** علیهما الصلاة والسلام ارث برده‌اند، و اما آئین یهود و نصاری چنین نبوده است، و این روش نسی و کبسه گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند، و در شهرهای عرب نشین رواج دادند.^۱

و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح گفته است که: نسی به معنای تأخیر است، و ابوزید گفته است: *نَسَاتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَاهَا نَسًا إِذَا أُخْرَتْهَا، وَأَنْسَأْتُهُ إِنْسَاءً إِذَا أُخْرَتْهُ عَنْهُ وَالْإِسْمُ النَّسِيَّةُ وَالنَّسَاءُ. و اما قطرب که گفته است: النَّسِيُّ أَصْلُهُ مِنَ الزِّيَادَةِ، يُقَالُ نَسَاءٌ فِى الْأَجَلِ وَأَنْسَاءً، إِذَا زَادَ فِيهِ، وَاحِدٌ* در پاسخش گفته است که: صحیح همان معنای اول است، و اصل معنای نسی تأخیر است، و در اینجا هم تأخیر در مدت مراد است، نه زیادی در آن.^۲

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلی اگر حج خود را بر حساب سال قمری قرار می‌دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در زمستان واقع می‌شد، و مسافرت در این فصول مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات خود سودی

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع دارالطباعه العامرة، ج ۴، ص ۶۳۳.

۲- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

نمی‌بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مکه نمی‌آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود، فلذا چون دانستند که رعایت سال قمری در انجام تکالیف و حج، به مصالح دنیوی آنها اخلال وارد می‌کند، سال قمری را کنار زده، و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخصی زیادتر است، نیازمند به کیسه‌گیری شدند، و به سبب این عمل کیسه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادتی‌ها ناچار شدند که بعضی از سال‌ها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حج از بعضی از ماه‌های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه‌های دیگر شد، حج در بعضی از سال‌ها در ذوالحجه واقع می‌شد، و پس از آن در محرم، و پس از آن در صفر، و همین‌طور به همین منوال دور می‌زد، تا بعد از مدت معینی بار دیگر به ماه ذوالحجه قرار می‌گرفت.

پس بنابراین به سبب این کیسه‌گیری دو چیز حاصل می‌شد: زیادی در مقدار ماهها، و تأخیر حرمت ماههای حرام به ماههای دیگر. و ما چه لفظ نسیء وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم، همانطور که اکثر اهل لغت بر آنند، و چه به معنای زیادتی بگیریم، همانطور که بعضی از اهل لغت بر آنند، در هر حال لفظ نسیء منطبق بر این دو امر خواهد شد.

و حاصل و محصل کلام آنست که بناء عبادات که بر سال قمری است مُخِلٌّ به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام امر فرموده است که بنای کار خود را بر سال قمری قرار دهند، ولیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعیب و تعییر و تویخ قرار داد، و موجب زیادی کفرشان دانست.

و اما علت زیادتی کفر این است که: چون آنها حج را در غیر ماههای حرام

انجام می‌دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههای قمریه واجب نیست، پس این عمل، إنکار حکم خدا با علم به آن، و تمرّد از اطاعت او می‌شده است. و به إجماع مسلمانان إنکار حکم خدا و تمرّد از آن با وجود علم موجب کفر است.

و اما طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را به دست می‌آوردند، و با کبائس^۱ شهر خود را تعدیل می‌نمودند، در کتب زیجات، مدوّن و مذکور است.

و واحدی گفته است که: اکثر علماء بر آنند که این نسیء و تأخیر، اختصاص به یک ماه ندارد، بلکه در تمام ماهها صورت می‌گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنا بر آنچه ذکر شد، و بنا بر اتفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا ﷺ اراده حج فرمود در حجّة الوداع، در حقیقت و واقع امر، حجّ به همان زمان اصلی خود که ذوالحجّة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. و چنین إرادة فرمود که: ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.^۱

و قبل از فخر رازی، ابوریحان بیرونی^۲ در چند جای کتاب مشهور خود: «الْأَثَارُ الْبَاقِيَّةُ عَنِ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ» از کیفیت نسیء و تأخیر اعراب در شهر، و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در یک جا پس از آنکه نام ماههای دوازده‌گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

الْمُحَرَّمُ، صَفَرٌ، رَبِيعُ الْأَوَّلِ، رَبِيعُ الْآخِرِ، جُمَادَى الْأُولَى، جُمَادَى الْآخِرَةِ، رَجَبٌ، شَعْبَانُ، رَمَضَانُ، شَوَّالٌ، ذُو الْقَعْدَةِ، ذُو الْحِجَّةِ^۳.

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

۲- ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است، توگدش در سنه ۳۶۰ هجری در خوارزم، و وفاتش در سنه ۴۴۰ هجری در غزته بوده است.

۳- در «الْأَثَارُ الْبَاقِيَّةُ» از ص ۶۰ تا ص ۶۲ برای شهر عربی قبل از اسلام در زمان جاهلیت پیشین نام‌های دیگری را ذکر کرده است و وجه تسمیه آن شهر را به آن نامها نیز بیان کرده است. سپس گوید: البتّه این نامها متعلّق به عصر قدیم بوده و سپس در جاهلیت قبل از اسلام به نامهای کنونی تبدیل شده است. و آن نامها



می‌گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه که اهل اسلام استعمال می‌کنند، استعمال می‌کردند، و حج آنان در فصول چهارگانه دور می‌زد، سپس خواستند تا حجشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست‌های دباغی شده، و انواع چرم‌ها، و میوه‌ها به دست آید، و نیز سایر اُمته آنان حاضر باشد؛ و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم‌ترین زمان‌ها و پر نعمت‌ترین اوقات بوده باشد.

روی این اساس عمل کیسه‌گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیک دویست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کیسه کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادی که ما بین سالهای قمری آنان، و ما بین سال شمسی بود، چون به یک ماه می‌رسید، آن یک ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متولّی این کار قَلَامِسْ^۱ بودند که پس از انقضاء حج می‌ایستادند و خطبه می‌خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر می‌انداختند بدین

→

از این قرار است: الْمُؤْتَمِر - خَوَّانٌ - حُتْمٌ - نَاجِرٌ - صَوَّانٌ - زَبَّاءٌ - الْأَصَمُّ - نَافِقٌ - هُوَاعٌ - عَادِلٌ - وَأَغْلٌ - بُرْكٌ - و نیز در بعضی از این نامها در تواریخ اختلاف است و همچنین در ترتیب آنها. و بهترین شعری که در این باره، سروده شده است، شعر صاحب، اسماعیل بن عبّاد است:

أَرَدْتُ شُهُورَ الْعُرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ	فَخَذُّهَا عَلَى سَرْدِ الْحَرَمِ تَشْتَرِكُ
فَمُؤْتَمِرٌ يَا تَيْبِي وَمِنْ بَعْدِ نَاجِرٍ	حُوَّانٌ مَعَ صَوَّانٍ يُجْمَعُ فِي شَرِكِ
حَنِينٌ وَزَبَّاءٌ وَالْأَصَمُّ وَعَادِلٌ	وَنَافِقٌ مَعَ وَغْلٍ وَرَنَّةٌ مَعَ بُرْكِ

«اگر می‌خواهی نام ماههای عرب را در زمان جاهلیت بدانی پس بر اساس شروع از ماه محرّم و انتظام آنها بر این منوال قرار بده (زیرا که از جهت ترتیب و نظم با ماههایی که اول آن به نام محرّم است مشترک هستند) و لکن ماه نامش مؤتمِر است و سپس ماه ناجِر و حُوَّان و صَوَّان همگی در یک ردیف و یک رشته منتظم می‌شوند. و ماه حَنِين و زَبَّاء و أَصَم و عَادِل و نَافِق با و وَغْل و رَنَّة و بُرْك، نیز یکی پس از دیگری می‌آیند.

۱- قَلَامِسْ جمع قَلَمَس است یعنی دریای پرآب، و آن لقب نَسِی گران در دوره جاهلیت بوده است، که از قبیله بنی کنانه بوده‌اند. و لکن نسیگر حذیفه بن عبد ققیم کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می‌بردند، و آخرین آنها که هفتمین نفر بود أبو ثمامة جُنَادَة بن عوف است. (أبو ثمامة جُنَادَة بن عوف بن أمیة بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حذیفه) و اگر سنّ متوسط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دویست و ده سال می‌شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دویست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب «خَطَط» خود ج ۲، ص ۵۴ تصریح کرده است.

معنی که ماه بعدی را به نام آن ماه می‌خواندند.

و چون عرب از آنها إطاعت داشتند، تمامی آنها بر این تأخیر و تسمیه متفق می‌شدند، و گفتار ایشان را می‌پذیرفتند و این کارشان را نسی می‌نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدر یک ماه، *وَلِ سَالِ اَعْرَابٍ* را به تأخیر می‌انداختند بر حسب مقداری که آن سال مستحق آن بود.

و روی این اصل یکی از گویندگانشان می‌گوید:

لَنَا نَاسِيٌّ تُمْشُونَ تَحْتَ لِيَوَائِهِ يُجَلُّ إِذَا شَاءَ الشُّهُورَ وَيَحْرَمُ

«آن مقام تأخیر اندازنده از ماست، که شما در تحت پرچم او حرکت می‌کنید، و هر ماهی را که بخواهد حلال می‌کند، و هر ماهی را که بخواهد حرام می‌نماید.»

و اولین نسی و تأخیری که واقع شد، برای ماه *مُحَرَّم* بود. فلماذا ماه *صَفَر* به نام محرم نامگذاری شد، و ماه *رَبِيعِ الْأَوَّلِ* به نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند. و *هُمَيْنِ نَسِيٍّ* و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلماذا ماه بعدی را که ربیع بود أيضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسی بدین ترتیب دور می‌زد، و در تمام ماههای دوازده‌گانه گردش می‌کرد، تا بار دیگر به ماه *مُحَرَّم* برگردد، در این حال همان کار اوّل را دوباره اعاده می‌نمودند.

عادت اعراب جاهلی این بود که مقدار تعداد دوره‌های نسی را می‌شمردند، و با تعداد این دوره‌ها، زمان را اندازه می‌گرفتند، و می‌گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان که سال‌ها گردش کرده‌اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماهها از فصل خود که از فصول اربعه بود پیش می‌افتاد، و این پیش افتادن به علت کسرهای سال شمسی، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در اینصورت بار دیگر کیسه می‌کردند، و این تقدّم ماه از فصل خود به واسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل

۱- یعنی مقدار جمع شدن تفاوت‌های نادیده گرفته شده را که درمیان سال حساب شده قمری که از کیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می‌آید، با کیسه دیگری که به حساب دقیق‌تر بود تصحیح می‌کردند. و

برای آنها معلوم می شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا ﷺ هجرت کردند، و همانطور که ذکر کردم نوبت نسیء در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، که آن را محرم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

رسول خدا ﷺ در مدت اقامت در مدینه انتظار می کشید، تا برای حج در حجة الوداع رهسپار شد، و برای مردم خطبه خواند و گفت: أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، و منظور آن حضرت این بود که ماههای قمری اینک به مواضع خود بازگشت کرده اند، و آن کار نسیء عرب از بین رفت و به همین جهت آن حج را که حجة الوداع بود، حج أفوم نام نهادند، و پس از آن این عمل حرام شد، و بکلی از بین رفت.^۱

و در جای دیگر گوید: روز نوزدهم ماه رمضان، روز فتح مکه است، و رسول خدا ﷺ هیچ إقامه حج نمودند. زیرا که ماههای عربی بواسطه نسیء از جاهای خود تغییر کرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار کشیدند تا به جای خود برگشت، آنگاه حج حجة الوداع را به جای آوردند و نسیء را در آن حج تحریم نمودند.^۲

فَلْيَتُوْا فِي كِتَابِ «عِلْمِ الْفَلَكَ» خُودِ گُويِد: اِيْن حَدْسُ كِه نَسِيءُ عِبَارَتِ از نوعی کیسه باشد، تا تعادل بین ماههای قمری و سال شمسی پیدا شود، از فکر بکر فخرالدین رازی نیست، زیرا که بسیاری از صاحبان علم هیئت در این رأی از او پیشی گرفته اند، و قدیم ترین ایشان بر حسب آنچه می دانیم أبو معشر بلخی^۳، متوفی در سنه ۲۷۲ هجری قمری بوده است.



این کیفیت کیسه گیری را برای اعراب جاهلیت مقریزی در سنه ۸۴۵ هجری در کتاب «المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار» ج ۲، ص ۵۶، از طبع مصر آورده است.

۱- «الأنار الباقية» ص ۶۲ و ص ۶۳.

۲- همین کتاب ص ۳۳۲.

۳- این أبو معشر فلکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است، و غیر از أبو معشر نجیح بن عبدالرحمن سندی صاحب کتاب «مغازی» است، او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است.

ابومعشر در کتاب «الألوف»^۱ آورده است که: اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهر می‌دانستند، همچنانکه رسم مسلمانان نیز همین است، و حجّ خود را در روز دهم ماه ذوالحجّة انجام می‌دادند، و این وقت در فصل خاصی از فصول اربعه سال واقع نمی‌شد، بلکه اختلاف پیدا می‌کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سال‌های شمسی با سال‌های قمری اختلاف بود.

ایشان نتوانستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان دارای برگ بوده، و زمین‌ها از سبزه و علف پر شده باشند. تا اینکه مسافرت به مکه بر ایشان آسان باشد، و در مکه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسک حجّ خود را انجام دهند، فلذا عمل کیسه‌گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نسی گذاشتند، یعنی تأخیر. با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کیسه می‌کردند، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی در آید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کیسه می‌نمودند.

برای انجام این مهم مردی از بنوکنانه را انتخاب کردند و او را قلمّس می‌گفتند و اولاد او را پس از او که متکفل این امر شدند قلامسه نام نهادند و آنها را نساء نیز می‌گفتند یعنی نسی‌گیران. قلمّس دریای پر آب است، و آخرین کسی که متولی این امر از اولاد او شد ابوثمامه جنادة بن عوف بن أمیة بن قلع بن عبّاد بن قلع بن حدیفة بود.

قلمّس در موسم حجّ چون می‌خواست منقضی شود، در عرفات به خطبه می‌ایستاد، و ابتدا می‌کرد از زمانی که حجّ در ذوالحجّة واقع می‌شد، و محرّم را

۱- این کتاب، مفقودالأثر است ولیکن این گفتار را درباره نسی، عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد خرقی، متوفی در شهر مرو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «متهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک» است از او نقل کرده است، و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فلکی ملقب شد، از یک نسخه خطی که در پاریس است استخراج نموده، و در مجله آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

انساء می‌کرد و آن را از ماههای دوازده‌گانه می‌شمرد، و اوّل ماههای سال را ماه صفر قرار می‌داد، و در این صورت ماه محرّم آخرین ماههای سال محسوب می‌شد؛ و به جای ماه ذوالحجّه می‌نشست، و مردم در آن ماه حجّ می‌کردند. و بنابراین حجّ در ماه محرّم دو مرتبه واقع می‌شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضی شدن حجّ، باز در موسم به خطبه می‌ایستاد، و ماه صفر را انساء می‌کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اوّل قرار داده بود، و ماه ربیع الأوّل را ماه اوّل سال سوّم و چهارم قرار می‌داد، بطوریکه در این دو سال حجّ در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می‌شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالی یکبار انساء می‌کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اولیّه خود بازگشت کند. و این قَلَامَسَه هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می‌کردند.

و نیز **أبو معشر** در همین کتابش از بعضی از راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان چنین بود که در هر بیست و چهار سال قمری، نه ماه قمری را کبیسه می‌کردند، بدین طریق که تفاوت سال شمسی را با سال قمری که تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و خمس ساعت است^۱ در نظر می‌گرفتند و هر وقت این زیادی مساوی با مقدار روزهای ماه می‌شد، یک ماه تمام بر سال می‌افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده روز و بیست ساعت حساب می‌کردند. و بنابراین ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدی که می‌خواستند ثابت می‌ماند، نه جلو می‌افتاد، و نه عقب می‌رفت. تا آنکه پیغمبر خدا ﷺ حجّ گزاردند.^۲

۱- این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلم است. و باید دانست که هرماه قمری نجومی که عبارت است از فاصله دو مقارنه پی در پی شمس و قمر عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل چهار دقیقه. (۴۴ ۱۲ ۲۹) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می‌شود، پس سال قمری عبارت است از (۴۸ ۸ ۳۴۵) و چون هر سال شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (۳۶۵ ۶) فلهاذا تفاضل سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می‌شود (۱۲ ۲۱ ۱۰) که همان مقداری است که أبو معشر ذکر کرده است.

۲- «علم الفلك، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی ایتالیائی: السینور کرولوفلینو، طبع دوم سنه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۸۷ تا ص ۸۹.

فَلْيُنُوْا فِيْهِ دَرَسَ هَآءِ دَوَاذِمِمْ وَ سِيْزِدِهَمِمْ وَ چَهَارْدِهَمِمْ خُود رَا بَه اَطْلَاعَاتِ اَعْرَابِ جَاهِلِيَّتِ دِرْبَارَةُ اَسْمَانِ وَ سِتَارِگَانِ وَ مَسْئَلَةُ نَسِيْءٍ كِه دَر قِرْآنِ كَرِيْمِ اَمْدِه اَسْتِ ، بَا ذِكْرِ چِنْد اَيَةُ قِرْآنِ وَ كَفْتَارِ مَفْسِّرِيْنَ اِخْتِصَاصِ دَادِه اَسْتِ^۱ .

وَ مَحْصَلُّ اَنْچِه اَز بَحْثِ مَا دَر تَفْسِيْرِ نَسِيْءٍ دَر اِيْن اَيَةُ شَرِيْفِه بَه دَسْتِ اَمْدِ، بَه اَنْضِمَامِ رَوَايَاتِ كَثِيْرِه اَيِ كِه دَر اِيْن مَقَامِ وَاْرِدِ شُدِه اَسْتِ، وَ بَه اَنْضِمَامِ كَفْتَارِ مَوْرَخِيْنَ اَز عِلْمَاءِ هِيْثِ وَ نَجُوْمِ هَمْچُوْنِ اَبُوْرِيْحَانِ بِيْرُوْنِيْ، وَ هَمْچُوْنِ اَبُوْمَعْشَرِ بَلْخِيْ، وَ هَمْچُوْنِ كَفْتَارِ رَحَّالَه كَبِيْرِ وَ مَوْرَخِ جَلِيْلِ : عَلِيْ بِنِ حَسِيْنِ مَسْعُوْدِيْ مِتُوْفِيْ ۳۴۶ هِجْرِيْ دَر «مُرُوْجِ الذَّهَبِ»^۲ وَ دَر كِتَابِ نَفِيْسِ : «التَّنْبِيْهِ وَ الْاِشْرَافِ» اَنْسْتِ كِه : اُصُوْلِ مَاهِه اَيِ قَمْرِيْ دَر مِيَانِ اَعْرَابِ جَاهِلِيَّتِ بَه دُو عِلَّتِ تَغْيِيْرِ پِيْدَا مِيْ كَرْدِه اَسْتِ:

۱- «علم الفلك» المحاضرة الثانية عشر الى المحاضرة الرابعة عشر ص ۸۳ تا ص ۹۹ .

۲- در «مروج الذهب» ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ از طبع دارالاندلس آمده است که: اسامی ماههای هلالی از این قرار است: اوّل آن ماهها محرّم است، و تعداد روزهای سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهای ماههای سیرّیانی یازده روز و ربع روز کمتر است، و بنابراین در هر سی و سه سال از سالهای سیرّیانی، یک سال عربی بیشتر خواهد بود، و در سالهای عربی نوروز وجود ندارد، و عرب جاهلی برای آنکه سالها و ماههای خود را با سالها و ماههای سیرّیانی تطبیق دهد در هر سه سال یک ماه اضافه می‌کرد و کیسه می‌گرفت و این عمل را به نسیء که معنای تأخیر دارد نام می‌نهاد، و خداوند این عمل را مذمت نموده و آیه اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ را نازل فرمود، و عرب ماهها را به ترتیب، اوّل را محرّم قرار داد چون اوّل سال بود، و آن را محرّم نامید به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن، و صفر را صفر نامید به جهت بازارهایی که در یَمَن برپا می‌شد، و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهیّه می‌کردند، و هر کسی از ورود در آن بازارها خودداری می‌کرد از گرسنگی هلاک می‌شد .

وَ بَعْضِيْ كَفْتِه اَنْدِ: وَجِه تَسْمِيَةِ صَفْرِ اَنْسْتِكِه شَهْرِهَا بَه عِلَّتِ خُرُوْجِ مَرْدَمِ بَه جَنْگِ خَالِي مِيْ شُدِ، وَ اِيْنِ كَلْمِه اَز صِفْوَتِ الدَّارِ مِنْهُمْ اِخْذِ شُدِه يَعْنِيْ خَانِه اَز اَنْهَا خَالِي شُدِ، وَ رَبِيْعٌ وَ رَبِيْعٌ رَا دُو رَبِيْعِ كُوِيْنِدِ بَه جِهْتِ اَنْكِه دَر اِيْنِ دُو مَاهِ، مَرْدَمِ وَ چَهَارِ پَايَانِ اَز گِيَاهِهَا وَ عِلْفِهَايِ سَرَسِيْزِ زَمِيْنِ بَهْرِه گِيْرِيْ مِيْ كَنْنِدِ. وَ اِگَرِ كَسِيْ بگوِيْدِ فِعْلًا دَر غَيْرِ اِيْنِ دُو مَاهِ رَبِيْعِ نِيْزِ چَهَارِ پَايَانِ اَز سَبْزِيْ زَمِيْنِ بَهْرِه مَنْدِ مِيْ شُوْنِدِ وَ دَرِ اَنِ چِرَا مِيْ كَنْنِدِ، جَوَابِشِ اَنْسْتِ كِه اِيْنِ اسْمِ بَرَايِ اِيْنِ دُو مَاهِ مَوْسَمِيْ كِه دَر فِصْلِ بَهَارِ وَاْقَعِ مِيْ شُدِه اَسْتِ نِهَادِه شُدِه وَ سَبْسِ بَا اَنْتِقَالِ وَ اِخْتِلَافِ زَمَانِ بَه هِمَانِ نَامِ بَاقِيْ مَانْدِه اَسْتِ، وَ جَمَادِيْ، وَ جَمَادِيْ رَا دُو جَمَادِيْ كُوِيْنِدِ، چُوْنِ دَر اِيْنِ دُو مَاهِ اَبْهَا جَامِدِ مِيْ شُدِ وَ فَرُو مِيْ نَسْتِ، دَر اَنِ هَنْگَامِيْ كِه اِيْنِ نَامِ بَرَايِ اَنْهَا كُذَاشْتِه شُدِ، وَ مَرْدَمِ نَمِيْ دَانَسْتِنْدِ كِه سَرْمَا وَ گَرْمَا پِيُوْسْتِه دُوْرِ مِيْ زَنْدِ وَ گَرْدَشِ مِيْ كَنْدِ، وَ اَوْقَاتِ اَنِ اَز مَحَلِّ خُودِ اَنْتِقَالِ مِيْ يَابَدِ، وَ رَجَبِ رَا رَجَبِ كُوِيْنِدِ، چُوْنِ اَز اَنِ مِيْ تَرَسِيْدِنْدِ، وَ كَفْتِه مِيْ شُوْدِ: رَجَبْتُ الشَّيْءَ وَ قَتِيْ كِه اَز اَنِ چِيْزِ تَرَسِيْدِيْ، وَ شَعْبَانِ وَجِه تَسْمِيَه اَشِ هِمَانِ تَشْعَبِ قِبَائِلِ اَسْتِ بَرَايِ حَرَكْتِ بَه سَمْتِ اَبْه اَيِ خُودِ وَ بَرَايِ طَلْبِ غَارْتِ كَرْدِنِ، وَ وَجِه تَسْمِيَه رَمَضَانَ بَه جِهْتِ شَدَّتِ دَرَجَةُ حَرَارَتِ وَ گَرْمَايِ رِيْگِهَايِ بِيَابَانَ اَسْتِ، وَ وَجِه تَسْمِيَه دِيْگَرِشِ اَنْسْتِ كِه

←

أول - به سبب تأخیر ماههای حرام از محلّ خود همچون ماه محرّم که آن را به عقب می‌انداختند و حرمت آن را به تأخیر می‌سپردند، و آن را ماه صفر می‌نامیدند، و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمی‌ورزیدند، و برای آنکه چهار ماه محترم (ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد، إجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر کمیّت و مقدار، نه از نظر کیفیّت و خصوصیت، چهار ماه را در مدّت سال دست از جنگ باز می‌داشتند، لِيُؤْطِقُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، برای آنکه فقط در مقدار ماهها که خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

دوم - به سبب تأخیر ایّام حجّ و یا ایّام روزه و بعضی از عبادات و مناسک از محلّ خود به زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا، و برای فروش أمتعه تجارتي و جلب قبائل برای بجا آوردن حجّ. و بنابراین حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می‌گرفت و در ماههای قمری دور می‌زد و گردش می‌کرد تا در هر سی و سه سال بنابر کیسه دقیق، و یا در هر بیست و شش سال بنابر کیسه تقریبی، همانطور که در روایت عمرو بن شعيب از پدرش از جدّش گذشت، حجّ به زمان اصلی خود می‌رسید، همچنانکه در حجّ رسول خدا ﷺ که حِجَّةُ الْوَدَاعِ بود، به زمان اصلی خود بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در خطبه مشهوره خود فرمود: **إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ.** و ما هیچگونه إلزامی نداریم که آیه شریفه قرآن را در **عِدَّةَ الشُّهُورِ وَ نَسِيءِ بَخْصِصَ**



رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره، و لهذا گفته نمی‌شود **رمضان** و باید گفت: **ماه رمضان**. و سؤال را سؤال نام نهاده‌اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علّت شهوت و میل به جفت‌گیری دُم‌های خود را بلند نگاه می‌دارند، و به همین سبب مردم ماه سؤال را شوم می‌دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می‌دانند. و **ذوالقعدة** را بدین نام نهاده‌اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست برمی‌دارند، و می‌نشینند. و **ذوالحجّة** را نیز بدین نام نهاده‌اند به جهت آنکه حجّ را در این ماه به جای می‌آورند. انتهى.

از این بیان و از آنچه **ابوریحان بیرونی** در «**الآثار الباقية**» راجع به علّت اسم‌گذاری ماههای قمری بیان کرده است معلوم می‌شود که مدّت‌ها این نام‌ها را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می‌نهاده‌اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی‌کند برگردانیده شده است، و این همان **نَسِيء** است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمان‌های خود به زمان‌های دیرتر به جهت مصالح دنیوی، خداوند آن را موجب زیادی کفر نامیده است.

تأخیر ماههای حرام، و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعی خود بگیریم، بلکه آیه مبارکه به عموم و إطلاق شامل هر دو گونه از نسیء می‌گردد، و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی را تأیید می‌کند.

و بنابراین در شرع انور اسلام هم تأخیر حرمت ماههای حرام از محلّ خود حرام است، و هم تأخیر آداب و احکام و دستوراتی که در زمانهای مشخص همچون ماه رمضان برای روزه و ماه ذوالحجّه برای حجّ مقرر شده است. و علیهذا تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای قمری به شمسی بهیچوجه من الوجوه جایز نیست.

مسلمان نمی‌تواند روزه رمضان را در شوال و یا یکی از ماههای معتدل دیگر بگیرد و به جهت اعتدال هوا و کوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن را بجای آورد، یعنی نمی‌تواند روزه خود را به حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد.

مسلمان نمی‌تواند حجّ ذوالحجّه خود را در محرّم و یا یکی از ماههای معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش اُمتعه و اُمور اعتباریه و مصالح مادیّه و دنیویّه خود، در فصل بهار و یا پائیز قرار دهد، یعنی نمی‌تواند حجّ خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد.

و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبات و محرّمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعیّه و سنت‌های اعتباریه و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه است.

مسلمان نمی‌تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقررّ دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده؛ **وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ^۱** را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

۱- آیه ۳۶، ازسوره ۹: توبه.

اول - از جهت لفظ مِنْهَا رَبْعَةٌ حُرْمٌ زیرا از ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم و رجب می‌باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی، و در روایات عدیده و در خطبه رسول الله ﷺ آمده است که سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته‌اند و یکی از اینها جدا و تنها است: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَوَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ^۱، آن سه که پهلوی همد ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم هستند، و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوم - از جهت لفظ عِنْدَ اللَّهِ. و سوم - از جهت لفظ فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماهها اَبَدًا قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با وَضْع و جَعْل و امور قراردادی سر و کار ندارند، زیرا این ماهها در نزد خداوندی که علم و إحاطة او لایتغیر است، چنین است، و در کتاب خدا در روزی که آسمانها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است، وَ لَمْ نُعَبِّدْ لِحُكْمِهِ تَعَالَى. و معلوم است که ماههای شمسی به هر صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قراردادی است که براساس حساب منجم و زیاده و کمی‌های اعتباریّه و وضعیّه بدین صورت در آمده است.

أَمَّا ماههای قمری در آن وقتی که خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده است. یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشعاع شروع می‌شده، و به محاق و دخول تحت الشعاع پایان می‌یافته است. وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (آیه ۳۸ تا ۴۰ از سوره ۳۶: یس)

۱- در «تفسیر امام فخر رازی» ج ۴ ص ۶۳۴ از طبع ۸ جلدی آورده است که: قد أجمعوا على أن هذه الأربعة ثلاثة منها سردٌ و هي ذوالقعدة و ذوالحجّة و المحرّم، و واحد فرد و هو رجب. و در ص ۶۳۵ گفته است که: ذلك الدين القيم به اثنا عشر برمی‌گردد چون کفّار در هر سال سیزده ماه می‌گرفتند.

«وخورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش در آوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخهٔ زرد و لاغری در آید، نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را دریابد، و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماه‌های قمری حسّی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد، به خلاف ماه‌های شمسی که قراردادی و اصطلاحی است، و اگر چه فصول اربعه و سال‌های شمسی هم تقریباً حسّی است، لکن ماه‌های دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماه‌های قمری است.

و بنابراین معنای آیه اینطور می‌شود که: ماه‌های دوازده‌گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماه‌هایی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماه‌هایی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود، و حرکات عامهٔ جهان خلقت را که از جملهٔ آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماه‌های دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد آیهٔ ۵ از سورهٔ ۱۰: یونس است: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ.

«خداوند است آنکه خورشید را نوردهنده، و ماه را نورانی آفرید، و ماه را در منزلگاه‌های مختلفی به حرکت و گردش در آورد، تا شما شمارهٔ سال‌ها و حساب امور خود را از آن بدانید.»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بدر یعنی دایرهٔ کامل در آمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن، مردم می‌توانند بدون منجم و نیازمند بودن به اهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه یا بیابان به مجرد رویت هلال و أطوار

مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، و لیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ.

«ای پیامبر از تو درباره علت اشکال مختلف هلال (که به أطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون بپرسند (در پاسخ) بگو این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است.»

ماه های قمری را به شمسی تبدیل کردن، نسیء است، یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است، و از کلمات روشن و جالب رسول خدا ﷺ در خطبه های که در منی ایراد کردند همین نکته است که ماه های قمری را که بر اساس سنت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح عليه السلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت به ماه های شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به همان ماه های قمری برگردانیده، و چهاراً علی رؤوس الأشهاد اعلان فرمود که این حج، حج صحیح است که در زمان خود واقع شده، و در اثر گردش زمان دوباره این حج در موضع خود قرار گرفته است. و این حج را حجة الإسلام گویند، زیرا که طبق قانون اسلام در جای خود قرار گرفت و در ماه ذوالحجه که ماه حج واقعی است واقع شد.

در «سیره حلبیه» آورده است که: يُقَالُ لَهَا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ، قِيلَ لِإِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَقْتِهِ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخَّرُونَ الْحَجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى وَقْتِهِ وَ لِذَلِكَ قَالَ عليه السلام فِي هَذِهِ الْحِجَّةِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّ هَذِهِ الْحِجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحَجُّ إِلَى وَقْتِهِ وَ كَانَتْ سَنَةَ عَشْرٍ.^۱

«یعنی به حجی که رسول خدا به جای آوردند، حجة الإسلام گویند به جهت

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹.

آنکه آن حجّ در زمان خود واقع شد، و طبق آئین اسلام بود، چون کفّار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر می‌انداختند، و در هر سال حجّی را که انجام می‌داده‌اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود، و پیوسته به این کار مبادرت می‌کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی خود بازگشته بود، رسول خدا ﷺ در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است، و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم از هجرت بود، و آن رأس سی و سومین سال از تغییر بود.^۱

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر^۲ تصریح کرده‌اند بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان های حِجَّة‌الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: *إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ*.

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قمری به شمسی جایز نیست، و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات بر اساس تاریخ مقررّه رسول الله که بر سنتّ حضرت ابراهیم پایه‌گذاری شده، و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.^۳

۱- «السيرة الحلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروج الذهب» طبع دارالاندلس ج ۲ ص ۲۹۰، و «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.

۳- خداوند عزوجل به این حقیر توفیق عنایت فرمود تا رساله‌ای، درباره لزوم استناد ابتدای شهور قمریه، به رؤیت هلال در خارج، گرد آورد. این رساله موسوعه‌ای است علمی و فقهی در لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای دخول ماههای قمری. و در آن بحث‌های فنی و مراسلاتی است که حلّ هرگونه اشکال را نموده و قلع ماده خلاف را می‌کند.

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می‌رساند که ماههای قمری حتماً باید با دیدن ماه در شب اول ماه شروع شود؛ و قول منجمین که بر اساس حساب و رصد است، هیچگونه حجّت شرعی نیست. و به ضرورت آیات قرآن و إجماع اهل اسلام و سنتّ رسول الله ﷺ که فرمود: *صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ، وَأَفْطَرُوا لِرُؤْيَيْهِ!* تمام ماههای قمری باید با مشاهده هلال در فوق أفق صورت گیرد. و در هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع می‌شود؛ و در اماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست؛ و حتماً در شب بعد دیده می‌شود، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتوای مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می‌دانند؛ و هر نقطه از جهان، تابع افق خود آنست؛ صحیح است. و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج ماه را از تحت الشعاع برای همه جهان و یا برای نیمکره مسکونی، کافی می‌دانند؛ و در یک شب حکم به دخول ماه در سراسر

اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیّه خود را مثل روزه و حجّ طبق ماههای قمری انجام دهند، و سایر آداب و شئون اجتماعیّه و سیاسیّه خود را طبق ماههای شمسی بجای آورند، و در اینصورت نسیّ که مستلزم کفر است، لازم نمی آید، بلکه فقط طبق قراردادهای اعتباریّه خود، امور غیر شرعیّه خود را از واجبات، بر اساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزههای ماهها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند، و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا ﷺ بگیرند، فقط تاریخ رسمی خود را به حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده‌اند.

در پاسخ گوئیم: تمام إشکالات از همین طرز تفکر پیدا می‌شود، زیرا:

أولاً- تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن، خلاف نصّ قرآن و خلاف سنّت نبوی و سیره ائمه طاهرین و علماء اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است.

و ثانیاً- موجب تفکیک دین از سیاست، و امضاء اعمال عبادیّه طبق تاریخ قمری شرعی و احکام اجتماعیّه و شئون کشوریّه و سیاسیّه طبق تاریخ شمسی می‌گردد، و این از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست، و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصیّه و فردیّه خواهد شد.

و ثالثاً- موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خلف با سلف صالح است، زیرا از زمان صدر اسلام تاکنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتی در کتب علمیّه همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است، نه هزاران بلکه میلیون‌ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطة قلمرو آنان به رشته تحریر در آمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و

→

جهان می‌کند؛ خالی از اعتبار است. بلکه أدلّه متقنه برخلاف آن؛ و براهین منتهی به ضرورت بر ردّ آن قائم است.

این رساله علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام رساله حول مسأله رؤیة الّهلال نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعه شماره ۶ از دوره علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

اروپای شرقی همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوات و شهور قمری است، اینک اگر از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسی بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن کتاب‌ها و قطع رابطهٔ این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی بی شباهت به برگرداندن خطّ اسلامی به خطوط اجنبی نیست، بلکه از متفرّعات همان اصل، و از شاخه‌های پرورش یافتهٔ همان ریشه است.

و رابعاً- موجب عدم اتحاد مسلمانان در دنیاست، زیرا همهٔ مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است، و اگر آنها هم هر یک برای خود راهی مختصّ به خود را پیش گیرند و تاریخی شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فی‌الأسف بهذه الطریقه که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعب و تفرّق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم دررفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیّه احکام اسلامی است، و اتحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتحاد آنان در فرهنگ رسول اللّهی، و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتت است.

اسلامی که همهٔ فرق و اقوام و عشایر را از عرب و عجم و تُرک و کُرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همهٔ اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است، چقدر نازیباست که در تاریخ که از اهمّ امور اتحاد و اتفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها سازد، و هر کس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟

اتحاد تاریخ همچون اتحاد زبان در عبادات و مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب تشکیل صف واحد، و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب پارگی و گسستگی آنها می‌شود.

و در حالی که می‌بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتحاد و اتفاق نیاز

دارند، و رسول اکرم پیامبر همه آنان را امر به اتحاد نموده، و قرآن کریم به
 وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا نِدا در داده است، و از طرفی خود این قرآن
 مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده‌اند، چرا ما با
 دست خود نامه سعادت خود را پاره کنیم، و بر خلاف این مسیر گام برداریم؟

دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه و وسیله غلبه
 بر مسلمانان، و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای
 منافع مادی و استثمار و استعباد آنها، ایجاد تشّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه
 اوطان و درهم شکستگی هر چه بیشتر در ارکان وحدت آنها می‌باشد، فلذا با تمام
 قوا مساعی خود را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند، و در سالیان متمادی با
 نقشه‌های مزورانه، آنها را پاره پاره، و فرهنگ و پایه‌های آداب و اخلاق و علوم آنان
 را یکی پس از دیگری منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والد ما: آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی رضوان الله
 علیه می‌فرمود: چون اسکندر سلوکی بر مشرق زمین مسلط شد، و یکسره همه کشورها
 را فتح کرد، و تا هند پیش راند، برای استاد خود: اَرَسَطُو نوشت: من بر همه ممالک
 شرق استیلا یافتم. اینک چه کنم که آنها در دست من باقی بماند؟!

اَرَسَطُو در پاسخ او چنین نوشت: این کشورها گسترده مفتوحه را به
 کشورهای کوچک کوچک تقسیم کن! و برای هر یک از آنها یک شاه و حاکم قرار
 بده! و خودت را حاکم بر همه و شاه شاهان بخوان! در اینصورت همه آنها مطیع و
 منقاد تو خواهند بود، و از ترس حفظ تاج و موقعیت خود بر تو نمی‌شورند، و علم
 مخالفت بر پا نمی‌کنند، و همیشه کشورهای تو آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا
 خواهند بود، و اگر احیاناً یکی از آنها به خلاف برخاست، با این قدرت محیطه خود،
 فوراً او را سرکوب می‌کنی و غائله را می‌خوابانی!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا
 همه آن کشورها را به دست یک تن بسپاری! بیم آن می‌رود که کم کم قوت گیرند،
 و با یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یک تن گرچه از اخصّ
 خواصّ برتو باشد، بر تو یاغی شود، و به داعیه سلطنت قیام کند، و در اینصورت شکست

خواهی خورد، و همه این سرزمین‌ها را از دست خواهی داد!

انگلیسی‌ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی - که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت می‌کردند، و مجموعاً سی و هشت سلطان، یکی پس از دیگری، که اول آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها سلطان عبدالعزیز دوم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند. با همین نقشه رفتار کردند، یعنی کشور عثمانی را قطعه قطعه کردند، و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه جزیره بالکان و هنگری قدری از رومانی که شامل بخارست است می‌باشد، به کشورهای یوگسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هنگری (مجارستان) و رومانی که شامل بخارست است قسمت کردند.

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، حجاز، عدن، یمن، عراق و کویت تقسیم نمودند.

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مصر و طرابلس که همان کشور لیبی است تقسیم کردند.

و همانطور که ملاحظه می‌شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند.

کفار و اجانب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند، بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و تسلط یافته بودند، برای از بین بردن روح وحدت مسلمین، که کتاب آسمانی آنان قرآن مجید است، تا توانستند اهل هر کشور را به ملیت و آداب و رسوم قومیت و محبت به وطن، که منظور همان حدود مشخصه‌ای بوده است، که خود آنها دور میز نشسته و تعیین کرده‌اند، دعوت کردند. و با روزنامه‌ها، و رادیوها، و سینماها، و تسلط بر معارف و فرهنگ مردم به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای

مستقلی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیت هر قومی که جز الفاظی تو خالی چیزی نیست، و جز افتخار و مباهات بر استخوان خشک نیاکان، و تنافس در مقداری کاسه و کوزه شکسته به عنوان آثار ملی، و جمع‌آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلل چیزی به دست نمی‌دهد مردم را سرگرم کردند.

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و احیاء زَند و اوستا، و تعریف و تمجید بی‌حد و حساب از شاهنامه فردوسی، و بیان افسانه‌های کوروش و داریوش و سیروس و رستم زال نمودند.

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند، و نوروز و مهرجان را محترم می‌شمردند، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر می‌رفتند، و هزاران قصه و افسانه‌های سرگرم‌کننده دیگر که جزو دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود، که با مصارف هنگفتی می‌باید در این کشور اجرا گردد.

لُغت قرآن را که زبان اول هر مسلمان است لغت اجنبی خواندند؛ و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربی را در مدارس به سر حدی تنزل دادند که در حکم عدم بود، ولی لغات اجنبی و لغات غیر مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا می‌یافتند و با هزار برهان و دلیل می‌خواستند به جای آن لغات مأنوس و شیرین عربی به کار برند. و برای وزارت معارف، فرهنگستان تشکیل دادند، و در آن جز این روش اسلام زدائی و غرب‌گرایی چیز دیگر ملموس نبود.

در هر یک از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان عربیزم، و نعة العروبة، و در ترکیه به نام پان ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان هندوئیزم و بالأخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین‌های قَطْر و قَطِیف و أبوظِبی و غیرها هی استقلال دادند، و بر روی آن یک پان گذاردند.

باری این کشورها را که تجزیه می‌کردند و استقلال می‌دادند، استقلال نبود، بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن، و در تحت الحماية و مستعمره بودن آنها بود.

از مهمترین چیزهائی را که موفق شدند بردارند، تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتحاد بین‌المللی، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتی و برای روابط سیاسی، تاریخ قمری اسلامی را منسوخ، و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبدأ میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی کشورهای مسلمانان مسیحی شد، و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم می‌رسید، و نه از ماه محرّم و صفر. در عراق و بین‌النهرین مبدأ سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اول آن ژانویه و بین ماه اول و ماه دوم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می‌کردند: ۱- کانون دوم، ۲- شباط، ۳- آذار، ۴- نیشان، ۵- ایار، ۶- حزیران، ۷- تموز، ۸- آب، ۹- ایلول، ۱۰- تشرین اول، ۱۱- تشرین ثانی، ۱۲- کانون اول^۱ که ماه اول زمستان است، و ابتدای سنّوات را نیز تاریخ توکد حضرت عیسی گرفته و سالها را مسیحی نامیدند. و در هر یک از شامات (سوریّه - لبنان - فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند، و در هند و پاکستان نیز مطلب از این قرار بود.

۱- در «نصاب» آمده است :

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
حزیران و تموز و آب و ایلول
شباط و آذر و نیسان آیاراست
نگهدارش که از من یادگار است

و راجع به مقدار روزهای این ماهها آورده اند: تشرین اول ۳۱ روز، تشرین آخر ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون آخر ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز، و در سالهای کیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیشان ۳۰ روز، ایار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز. (التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۱۸۳). و أما شعر معروف «نصاب» .

لَاوَالکِبْ لَاوَلَا لَآشَش مَه اسْت
لَلْ کَطُّ و کَطُّ لَلْ شَهْر کُوتَه اسْت
راجع به ماههای رومی بر لغت عربی حمل و شور و جوز است. یعنی تعداد روزهای شهر رومی از حَمَل به ترتیب ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ ششماه اول تا آخر سنبله است و ۳۰ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۰ ششماه دوم تا آخر حوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می شود. البته چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهار و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه است، برای آنکه سال عقب نیفتد، باید این خورده ها را در چهار سال یک بار که یک روز می شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد، و این سال را کیسه گویند.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند. چون مردم این سرزمین شیعه نشین و تابع علماء راستین می‌باشند، و از حکام جائز وقت اطاعت و حرف شنوی ندارند، به خلاف کشورهای سنی نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هر چه باشد، واجب الاطاعة و اولوالأمر می‌دانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد، همه تسلیم و منقاد می‌شوند.

و با وجود علماء متنفذ و با قدرت در کشور شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور مرحله‌ای انجام دادند، تا کم کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده، و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.

در هشتاد سال پیش از این، در دوره دوم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی، یک مرحله از آن را اجرا کردند، و آن فقط تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی، بدون آنکه رأس سنوات شمسی از جای خود تغییر کند، و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود، بلکه رأس سنوات همان هجرت رسول الله ﷺ از مکه به مدینه طیبه بوده،^۱ و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده‌گانه باشد، یعنی به ترتیب از اول بهار بدین قرار باشد: حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا و سَرَطَان و اَسَد و سُبُهَلَه و مِيزَان و عَقْرَب و قَوْس و جَدَى و دَلُو و حُوْت.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال شمسی به نفع دولت است، برای آنکه چون سال شمسی یازده روز

۱- چون بعثت رسول خدا ﷺ در ۲۷ رجب واقع شد و ۱۳ سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ۱۲ ربیع الأول به مدینه هجرت فرمود؛ پس دقیقاً درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نیم می‌شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ۱۴ روز یعنی از ۱۲ ربیع الأول سال اول هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقف فرمود. هجرت آن حضرت در سال ۶۲۲ مسیحی و اول محرّم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ به تعدیل تقویم ژولین و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگوارای بوده است.

از سال قمری بیشتر است، در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برجها پرداختن به صرفه دولت تمام می‌شود.

مثلاً اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند، اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیادتیر می‌شود و دولت دو میلیون زیان می‌کند.^۱

و همچنین وقتی در ایران گمرک دایر شد تصور کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی است؟ هیچ در دست نبود، گفتند: در سالهای منجمین یک حَمَل و ثوری هست که آنها می‌دانند، همان را بلژیکی‌ها گرفتند و معمول کردند.

بنده هر چه فکر می‌کنم که این أدله چگونه برای تغییر دادن ماهها و سالهای قمری اسلامی به برجها و سالهای شمسی کافی است، هیچ فکرم به جایی نمی‌رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی و ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه گمرکی به سال شمسی، سال یک کشوری را تغییر دهند، و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه دوائر از دادگستری و فرهنگ و غیرها و حتی وزارت مالیه و دارائی در همه امور کشور تبدیل کنند، این چه حسابی است؟! این چه کتابی است؟!

و اما قضیه بودجه و مخارج دولت که طبق ماههای قمری زیان متوجه او

۱- و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانی‌ها هم متوجه این موضوع شدند، و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵۶ قمری تاریخشان را عوض کردند، ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به این طرف را شمسی کردند، و از آن روز به قبل را قمری گذاشتند، پس فعلاً تاریخ آنها از اول هجرت نه قمری را نشان می‌دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و آسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند، و سابقه‌اش به حال قمری و محرم و صفر باقی ماند.

و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می‌نگارد و ربیع‌الاول یکهزار و چهارصد و پنج قمریه است، و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می‌گذرد، و کسری این مقدار چهار سال و نیم است، باید تاریخ سنوات عثمانی یکهزار و چهارصد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت، و آن را مسیحی کرد، بلکه تمام آداب و رسوم و خط را اجنبی نمود، و مساجد را تعطیل، و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.

می‌شود، به قدری سُست است که انسان از عقل و درایت پیشنهاد کنندگان تغییر تاریخ درشگفت می‌ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از جمع‌آوری مالیات‌ها و غیره به حسب ماه و سال قمری از ملت و رعایا بگیرد، آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان پردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع‌آوری می‌کند، به حسب شمسی هم پرداخت می‌کند، و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع‌آوری می‌کند، به حسب قمری هم پرداخت می‌کند، نسبت در هر دو حال محفوظ و ابداً نفع و زیانی متصور نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری پردازند، دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست، طبعاً کمتر است، و پرداختن همان مقدار کمتر به ماه‌ها و سالهای کوتاه‌تر چه ضرری می‌رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع‌آوری آن، چه طبق سالهای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است، و تناسب در هر حال محفوظ، و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید، در نزد هر یک از آنان یک ظرف طعام می‌گذارید! و اگر بیست نفر دعوت کنید! باید بیست ظرف طعام بگذارید! و در هر دو حال میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر می‌شوند! بلی اگر شما بیست نفر دعوت کنید! و طعام ده نفر را برای آنان قرار دهید، همگی نیم سیر می‌مانند!

شما هیچگونه الزامی ندارید، که بیست نفر دعوت کنید، و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا بیست نفر دعوت کنید، با طعام بیست نفر، و یا ده نفر دعوت کنید، با طعام ده نفر، و در هر دو صورت هم همگی میهمانان سیر شده‌اند، و هم شما مورد خجالت کمبود طعام واقع نشده، و از عهده بر آمده‌اید!

باری تمام این دلایل‌ها بهانه است، می‌خواهند محرم و صفر و رمضان و ذوالحجه را بردارند، و یک درجه قدم پیش نهند، و یک مرحله را پشت سر گذارند، تا

برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده، راه استوار باشد.

مجلس دوره دوم سالها و ماههای قمری را برداشت، و بجای محرّم و صفر حَمَل و ثور و جوزا را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیز هوش و متعهد که می گفتند: شما شعائر اسلام را بر می دارید! و محرّم و صفر را تغییر می دهید! می گفتند: ما ابدأً به محرّم و صفر شما کاری نداریم! شما در محرّم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذوالحجّه به حج بروید!

أبدأً ما با این اعمال عبادی، در این زمانهای مقررّه در شرع کاری نداریم! این راجع به شماسست! ما از نقطه نظر کارهای دولتی، و روابط دیپلماسی، و تنظیم و تنسيق امور حکومت، و تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمی کشور را تاریخ شمسی قرار می دهیم! آنهم به هیچ جا ضرری نمی رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه بگیرید! و یا در رأس سرطان به مکه بروید! حقّ با شماسست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام أمور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد، و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست، و وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حجّ و زیارت، و روزه رمضان و عزاداری سیدالشهداء علیه السلام قرار دارند، ما و شما نداریم! دولت و ملت اسلام واحد است!

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب تفکیک ملت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا در آوردن اسلام در صحنه اجتماع و رسمیت است. و در حقیقت موجب نسخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب گرایی است.

باری این مرحله اول از تغییر بود که در مدت بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوم رسید، و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای اجراء مرحله دوم بودند.

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جلسه یکصد و چهل و سوم که روز سه شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ قمری بود، تاریخ شمسی را که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ، و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق‌ها و خطابه‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید مؤثر واقع نشد، و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلاً بیان کرد که: ماههای شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است بهتر است از ماههای ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیلهٔ ارباب کیخسرو شاهرخ^۱ مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران، و به تشویق و ترغیب سید حسن تقی زاده^۲ مهرهٔ خاص اجنبی، و از رؤساء و سابقه داران شصت سالهٔ فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمد تدین^۳ چنانکه از گفتار او در همان مجلس پیداست، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است.

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: اول - نام ماههای عربی از حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، آرمرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند^۴ تبدیل شود.

دوم - در تعداد روزهای این بروج، شش ماه اول را ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را ۳۰ روز، و ماه آخر را ۲۹ گرفت، این می‌شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خوردهٔ آن هر چهار سال یک بار اسفند ماه را ۳۰ روز بگیرند، و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند.

می‌گفتند: این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقی أخذ شده است، و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطهٔ عدم محاسبهٔ تعدیلات، و عدم

۱- به کتاب «فراموشخانه فراماسونری در ایران» تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوم از ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۷ و نیز به صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۷۵ و ۴۵۱ مراجعه شود.

۲- به همین کتاب، جلد سوم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۴ مراجعه شود.

۳- سید محمد تدین در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهمی به سزا داشته است، و سالیان دراز مقام وکالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود.

۴- این نام‌ها را مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۸۴ آورده است.

محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است، لذا با تنظیم و تنسیق حکیم عمر خیام و بعضی از منجمین دیگر، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد، که: تمام برج‌ها سی روز باشد، که مجموعاً می‌شود سیصد و شصت روز، آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه، و یا اسفند ماه اضافه می‌کردند، و آن را **خَمْسَةُ مُسْتَرْقَه** می‌گفتند، و این هم به علت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی‌کردند، و در آن پنج روز مجاناً دنبال کارهای خیر می‌رفتند.

و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می‌شد، و هر چهار سال یک سال را کیسه می‌کردند، و سیصد و شصت و شش روز می‌گرفتند، و باز برای حساب دقیق‌تر، کیسه دوم گرفته و هر سی و سه سال یکبار سال کیسه را سال پنجم قرار می‌دادند، یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می‌باید سال سی و دوم را کیسه بگیرند، یکسال عقب انداخته و سال ۳۳ را کیسه می‌کردند.^۱

با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می‌افتد.

سلطان ملک‌شاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبدأ جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می‌خواست رائج کند.

ولی به علت تغییر مبدأ تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند، و در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

حال اگر شش ماه اول را سی و یک روز، و شش ماه دوم را سی روز، و روزهای اسفند را بیست و نه روز قرار دهیم، و هر چهار سال یک بار کیسه کنیم، و هر سی و سه سال یکبار کیسه دوم بگیریم، در تعداد روزهای سال مجموعاً تغییری پیدا نمی‌شود، و سال هم به عقب نمی‌افتد، یعنی از نقطه نظر محتوا طبق تقویم

۱- و این بدین طریق بود که طبق محاسبات خیام باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنابر این گذارد که در هر ۴ سال یک سال را کیسه کنند، و در رأس آخر که سال سی و سوم است کیسه را در رأس سال پنجم که سی و سومین سال است قرار دهند، و بنابر این در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کیسه خواهد بود.

ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد، و این امر مهمی نیست.

و خلاصه مطلب آنکه در سالهای شمسی به اندازه بودن سر و ته سالها لازم است، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می‌کند، که سی روز باشد، یا سی و یک روز، و یا کمتر، و یا بیشتر، عمده حساب مجموع است.

ما اسم فروردین را برای ماه اول بهار قرار می‌دهیم خواه با برج حمل تطبیق کند، و یا نکند.

این از جهت تعداد روزهای برج‌ها، و اما از جهت تغییر اسامی، گفتند: هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است، و به جایی صدمه نمی‌زند، الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنت ملی است. و هر ملتی باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت‌های ملی دعوت کرده است.

چون به آنها گفته شد: منظور شما برداشتن محرم و صفر است! گفتند: ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیّه بجای خود محفوظ است، ما می‌خواهیم الفاظ عربی را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب‌تر شویم، امروزه در بین النهرین (عراق) و غیره، نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می‌برند، و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حمل و جوزا و سنبله به کار برد.

در اینجا که مرحوم مُجَاهِدِ عَالِمِ عَالِيْقَدْرِ سَيِّدِ حَسَنِ مُدْرَسِ كَفْتِ: در تمام ممالک اسلامی مُحَرَّم و صَفَر استعمال می‌کنند، گفتند: ما به محرم و صفر کار نداریم، آن مال ملت‌هاست، که امور شرعیّه خود را انجام می‌دهند، گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است، نه امور شرعیّه مردم.

و همین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می‌خواهیم الفاظ ماهها را تغییر دهیم، و این ضرری نمی‌زند، و به محرم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند. ما می‌خواهیم اسم حمل و جوزا را به اُردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم، و این احیاء سنت و آثار کهن است.

یکی از نمایندگان مخالف گفت: شما اگر می‌خواهید تغییر ألفاظ بدهید، به ألفاظی که یکی از منجمین فعلی برای این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سید جلال الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از اینقرار قرار داده است: چمن آرا، گل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان‌بخش، دژم خوی، باران‌ریز، آندوهگین، سرماده، برف آور، مشکین‌فام.^۱ این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنی مناسب‌تر است، تا معانی که آقای ارباب کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده‌اند.

چمن آرا مناسب‌تر است تا فروردین که آن را به (هم ماندی روانان) که مساوات ارواح باشد ترجمه کرده‌اند. و گل آور بهتر است از اردیبهشت که به (نظم کامل و تقدس بهترین) ترجمه کرده‌اند.

باری آنان اصرار داشتند که چون احياء سنت کهن است، ألفاظ فروردین و اردیبهشت و غیرها بهتر است، و حتی در لفظ مُرداد گفتند حتماً باید اُمرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانی با همزه است.^۲

۱- این نامها را سید جلال الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلق به مورخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

۲- در «لغت نامه دهخدا» در ماده اُمرداد گوید: در «اوستا» اُمرتات است، جزء اخیر آن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همین جزء در خرداد نیز دیده می‌شود. پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شده، نخست از «ا» که از ادوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء دوم مرُت یا مرُت است، یعنی مردنی و در گذشته نیست شدنی و نابود گردیدن. بنابر این اُمرداد یعنی بی مرگ و آسیب ندیدن یا جاودانی. و باید اُمرداد با ادات نفی «ا» باشد، نه مرداد که معنی بر خلاف آن را می‌دهد.

اُمرداد در دین زردشتی اُمشاسپندی است که نماینده بی‌مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال ناپذیر اُهورمزدا است. در جهان خاکی نگاهی گیاهها و رستنیها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پورداود ص ۵۹) و رجوع به مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر معین و اُمشاسپندان شود.

و محصل آنچه که در اینجا از «لغت نامه دهخدا» آوردیم در تعلیقه ماده مرداد از همین لغت نامه آورده است، و نیز گوید: اُمرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده شده، از اُمشاسپندان و مظهر جاودانی اُهورمزدا

باری هر چه وکلای مخالف گفتند: باید روی این مطالب تأمل شود، و فعلاً کارهای مهمتری مجلس در بردارد، و فعلاً در آن مواد مذاکره کنیم، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم، سودی نبخشید، و با قیام و قعودهائی با فوریت رأی گرفته شد. در این جلسه حقیقتاً نمایندگان مخالف را اغفال کردند و گفتند: ألفاظ باستانی و حفظ ملیت و قومیت است، دیگر شرح ندادند که این ألفاظ از اوستا گرفته شده، و نام شش فرشته نماینده اهورمزدا که زنده و جاودانه‌اند در میان این ماههاست، و آنها عبارتند از: اردیبهشت و خرداد و امرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج شده، نمی فهمیدند چه بگویند، می گفتند: ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم. یک نفر نگفت: این آداب ملیت، ملیت زردشت است، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد، و آفتاب درخشانش دیگر زمینه‌ای برای ذکری از اهورمزدا و فرشتگان او باقی نمی گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمدی و رسمیت قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را بر اساس روزها و ماههای زردشتی قرار دهند؟ این نسخ اسلام است، صحبت از ألفاظ قشنگ نیست، صحبت از حمله دیوشوم اهریمنی بر کیان اسلام است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت می گذارید! و از ترس

→

و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است، و در جهان خاکی نگهبانی گیاه با امرداد است.

استرابون مورخ یونانی معبد امرداد را در آسیای صغیر دیده است، امرداد روز از ماه امرداد جشن امردادگان بر پا می شده ...

زرتشتیان ایران هم آن را امرداد خوانند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع، ذیل مرداد). و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، للاً بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت نامه در ماده امشاسپند گوید که: به معنای فرشته و ملک است، و در اوستا «امشه و سپنته» آمده: مرکب از دو جزء اول (امشه) نیز مرکب است از (ا) علامت نفی، و (مشه) از ریشه مَرُ به معنی مردن، جزء دوم (سپنته) یعنی مقدس، مجموعاً به معنی «جاودان مقدس» است.

شماره امشاسپندان یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده گانه کنونی مندرج است. هومن = بهمن، اشه و هیسته = اردیبهشت، خشره و ائیریه = شهریور، سپنته ارمیتی = سپند ارمذ، هئوروات = خرداد، امرتات = امرداد، در رأس این شش، سپنتامینیو (خیرد مقدس) قرار داشته است، بعدها به جای او اهورمزدا را گذاشتند، درگاتها که قدیمی ترین قسمت اوستا است نام امشاسپندان به کرات ذکر شده است.

و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول الهه باقی می‌گذارید! فردا آن را هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی، و یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی، به عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار کهنه، مبدأ تاریخ قرار می‌دهید!

در آن مجلس کسی که بالتسببه دفاع کرد، مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلاً گفت: تغییر روزهای ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیه می‌باشد، و ألفاظ حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا از ألفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است، ولی مطلب را نشکافت، و مبرهن نکرد که این پیشنهاد تغییر تاریخ به عنوان إحياء سنت ملی، در حقیقت إحياء سنت زردشت، و إماتة احکام شرعی و اساسی محمدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی‌دانست، و از اصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد کنندگان، مقصد خود را مخفی کرده، و فقط به عنوان تغییر ألفاظ عربی به تغییر ألفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند: فقط مسئله تغییر ألفاظ است و بسیار مسئله سهل و آسان است..

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ که سه روز به نوروژ مانده بود، با این عجله و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند^۱، و تاریخ را عوض کردند^۲، و

۱- به طوری که تعدیل این تاریخ را معین نکردند و به همین قدر اکتفا کردند که در سالهای کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود اما کدام سال کیسه است معین نشده است، و به همین علت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که اشتباه شود. چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ می‌بایست کیسه محسوب شود، و حال آنکه در واقع و حقیقت امر می‌بایستی ساده باشد، چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳ سالی بوده است، و آن را می‌بایست کیسه قرار داد، و به همین سبب یک تقویم اشتباه ضبط کرده، و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است، و این عمل ایجاب می‌کند که روز دوم حمل مطابق با اول فروردین شود. و این اشتباه ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است. (گاهنامه ۱۳۰۹، سید جلال الدین طهرانی، ص ۷۸).

۲- مطالبی که از مجلس شورای ملی درباره تغییر تاریخ نقل شده است، همگی از روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۴، و از صفحات ۱۰۵۶ تا ۱۰۶۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوم، صورت مشروح مجلس صبح سه‌شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ می‌باشد.

پس از تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ شمسی به تصویب رسید و مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) که در آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به دولت ابلاغ کرد که در دوائر دولتی اجرا نمایند. و به عنوان هدیه نوروزی برای ملت ایران ألفاظ قشنگ اردیبهشت و بهمن را آوردند، و زهر جانکاه را با پوشش‌های شیرین ملّیت به خورد مردم دادند، به طوریکه تا به حال هم بسیاری از حقیقت مسئله آگاه نیستند، و نامهای باستانی را بر زبان می‌آوردند و اصلش را نمی‌دانند.

در اثر رسمی شدن نام‌های فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و إعلانات، اولاً این نام‌ها که تا آن زمان جز عده معدودی کسی از آنها خبری نداشت، مشهور و معروف شدند، و از مدارس به منازل، و از تقویم‌های اداری به تقویم‌های دیواری منزلی سرایت کرد، و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو الله احد محفوظ هر خرد و پیر، و زن و مرد شد.

و ثانیاً نام محرّم و صفر و ربیع الأوّل و جمادی الثانی و ذوالقعدة و غیرها کم کم از بین رفت، نه کسی از این ماهها، و از دخول و خروجش خبری داشت، و نه اّعمال روزانه و تکالیف اجتماعیه و تشریفات و دعوت‌ها و جشن‌ها و ماتم‌ها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می‌نمود.

فقط ماه محرّم به جهت عزاداری، و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروف‌تر بود، و بجز پیرمردان تمام مردم که می‌خواستند مثلاً در ماه رمضان روزه بگیرند می‌گفتند: مثلاً باید اّمسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱۴ اسفند ماه روزه بگیریم، همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که اّعمال عبادیه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می‌نمایند.

و این درست، در خطّ همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن اّئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است، و از اینجا نیز درست درمی‌یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده، و نامهای اجنبی و زردستی را به جای نامهای اسلامی نشانده، و دست هر مرد و زن، و مورد استعمال هر عالم و عامی، و هر

اداری و بازاری، و هر کارگر و کشاورز داده است^۱، تا جائی که از بعضی از علماء نیز دیده شده است در اعلانات خود ماههای باستانی را به کار برده، و در امضای خود

۱- و نظیر این تغییر را در ساعات دادند، چون بنابر دخول ماههای قمری که ابتداء آنها خروج قمر از تحت الشعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است، اول هر ماه قمری از اول شب آن شروع می‌شود، و شب هر روز مقدم بر روز آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اول غروب و ابتدای دخول شب است، و هر ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلذا در شرع مقدس وارد است که در ساعت اول و یا دوم و یا سوم و یا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکالیفی را انجام دهد، و این در صورتی است که مبدأ حساب ساعت را که اول شب است ساعت ۱۲ یعنی سردسته قرار دهیم.

در اینصورت اولاً روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است، ساعت ۶ یعنی ۶ ساعت از شب گذشته است، و ثانیاً در سپیدی روز می‌دانیم ما چند ساعت روز داریم، زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب، پس ساعت ۵ در روز می‌دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم و ساعت ۹ می‌رساند که ما ۳ ساعت روز داریم، و علیهذا ساعت غروب کوک برای تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است، و مسلمان که می‌خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره‌مند شود می‌داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و اما ساعت‌های زوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی‌دهند، آنها فقط نصف شب و نصف النهار را نشان می‌دهند، در صورتیکه مبدأ کار ما از اول غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما می‌خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح، در حالی که از اول شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت ۱ نخواهد بود، برای مسلمان صبح عبارت است از اول فجر صادق و یا از اول آفتاب و از آن به بعد روز او شروع می‌شود، نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی‌گذارند، و فقط اجمالاً ۲۴ ساعت خود را به ۲ دوازده ساعت به مبدأ نصف النهار و نصف اللیل تقسیم کرده‌اند، مانند اقوام غیر مسلمان. و در اینصورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد فلذا می‌گویند: شب سه‌شنبه و سه‌شنبه شب یعنی شب پیش و شب بعد؛ ولی بر اساس ماههای قمری که حتماً هر روز یک شب تمام دارد، و آن شب پیوسته قبل از آن روز می‌باشد، اشتباهی هم رخ نمی‌دهد، شب سه‌شنبه یعنی شب پیش از روز سه‌شنبه، و شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هكذا؛ تمام احکام و تکالیفی که برای شب‌ها مقرر شده است برای شب‌های قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اول شب است، یعنی ساعت ۱۲ سردسته غروب کوک.

ولی چون ساعت‌های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود، کم کم حکومت‌های مسلمانان بر اساس ساعت گرنویچ که زوالی است، ساعت‌های خود را میزان کردند، و ملت‌ها نیز رفته رفته از حکومت‌ها پیروی نمودند، و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زوالی بود، و برای فرستادن اطفال خود به مدرسه، و برای رفتن به ادارات، ساعت‌های منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند. در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود.

ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگی کوک، و یا ساعت انگلیزی، و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی می‌نامیدند.

تاریخ شمسی و نام‌های زردشتی را به کار برده، و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلاً با آن ضمیمه نموده‌اند، و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده، و به مجرد تاریخ باستانی اکتفا نموده‌اند.

باری این مرحله دوم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طی کرد، و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسئله سوم بودند، و آن که از جهت اهمیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهمتر بود، نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود. یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملت.

گرچه مدت‌ها بود که طاغوت بر ملت حاکم بود، ولی تا به حال اعلان نسخ حکومت رسول الله، و اعلان نسخ قرآن و اعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، **جهاراً علی رؤوس الأشهاد**، اعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی، و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن، و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورخه یکشنبه ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۴ شماره ۱۴۹۵۹ را می‌آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

متن درشت روزنامه: امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کماکان مورد استفاده است.

قطعنامه اجلاسیه مشترک مجلسین سنا و شورای ملی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء مملکت قردانی می‌نماید، و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهایی و آزادی و استقلال میهن به شمار می‌آورد.

و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی، که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبنای قوام و دوام قومیت و ملیت کشور ما بوده است، آغاز سلطنت کورش کبیر بنیان‌گزار شاهنشاهی ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملی ایران به شمار می‌آورد^۱، مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب رستاخیز ملت ایران این قطعنامه را در جلسه مشترک مورخ بیست و چهارم اسفند ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند.

در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دکتر عیسی صدیق، هلاکو رامبد، سناتور عماد تربتی، دکتر مصطفی الموتی، سناتور شوکت ملک جهانبانی، خانم دکتر مهین صنیع صحبت کردند، و آنگاه قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد.

ابتدا شریف امامی طی نطق افتتاحیه خود از زحمات شاه تجلیل کرده، و اظهار می‌دارد برای کمی وقت، دو مجلس در هم ادغام شده، و از هر کدام سه نفر نماینده صحبت می‌نمایند (روز تولد رضا شاه).

قطعنامه توسط دکتر جواد سعید نائب رئیس مجلس شورای ملی قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت.

سخنران اول دکتر صدیق بود که پس از ستایش از زحمات رضاشاه، و شرح احوال ایران در آن دوره، و هرج و مرج، اقدامات مهم او را به چند مورد تقسیم می‌کند:

۱- باید دانست که از صدر اسلام تاکنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود را هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مکه مکرمه به مدینه طیبه قرار داده‌اند، و این تصویب‌نامه‌ای که از مجلسین گذشت، إعلان به خروج از صف مسلمین، و جدایی از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود. مسعودی در کتاب «التنبیه والإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲۴۰ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد برای هر یک از سنوات به مناسبت واقعه مهمی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نامیده‌اند و آن نام، عَلم برای آن سال شده است. سال هجرت را سنه الهجرة گفتند. سال دوم را سنه الأمر، سال سوم را سنه التمجیس. سال چهارم را سنه الترفیه. سال پنجم را سنه الأحزاب. سال ششم را سنه الاستئناس. سال هفتم را سنه الاستغلاب. سال هشتم را سنه الفتح. سال نهم را سنه ... و سال دهم را سنه حجة الوداع و سال یازدهم را سنه الوفاة. و در ص ۲۵۲ گوید: در سنه ۱۷ یا ۱۸ عمر با اصحاب رسول الله درباره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه‌ها بسیار شد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود. همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود؛ و دوست داشتند مبدأ تاریخ از اول باشد.

اعزام دانشجوی به خارج، تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰، تحصیل رایگان در تمام کشور، تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به دست ولایتعهد، برگزاری هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال مذکور در دانشگاههای درجه اول دنیا نیز فردوسی و خدمات او به زبان و ملیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد)، و اقدام بسیار مهم که به نظر ممتنع می‌آمد، رفع حجاب از زنان بود در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴، و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق درباره فردوسی و مفاخر ایران ملی.

و سپس در این مورد شرح می‌دهد و بعداً درباره زحمات و خدمات محمدرضا شاه سخن گفته، و پس از آن درباره انقلاب سفید بحث کرده است. و پس از دکتر صدیق، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد.

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد، و از سعی رضاشاه در مورد کشف حجاب سخن گفت.

و پس از او دکتر مصطفی آلموتی در همین زمینه‌ها سخنرانی نمود. و پس از او هلاکو رامبد، و پس از او نیز خانم دکتر مهین صنیع در همین زمینه‌ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علامه وحیدی سخنرانی کرد، و چون این سخنرانی بسیار مزورانه و مکارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی است، و استادانه با دلیل، حکام جور را تأیید کرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخباری که درباره امام و حاکم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حکام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را می‌آوریم؛ تا خوانندگان خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پی برند، او سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت بنیانگذار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب و سنت و اجماع و عقل است، کتاب

یعنی قرآن مجید، کتاب آسمانی و راهنمای جهانی که بر رسول اکرم ﷺ نازل شده است، و در این کتاب مقدس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و خیرخواهی و بشر دوستی کورش کبیر به نام ذُو الْقَرْنَيْنِ دیده می‌شود.

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَلُّوْهُ مِنْهُ ذِكْرًا) و نام گزاری کورش کبیر به ذوالقرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است، که پس از پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه این شاهنشاه دو برآمدگی داشته است، و به این مناسبت قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذوالقرنین یاد فرموده است»

سپس برای دفع اینکه مقصود از ذوالقرنین اسکندر است، می‌گوید: «اسکندر مرد ظالم و سفاکی بوده است و قرآن کریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمی‌کند».

و سپس می‌گوید: «مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه دادگستر است».

و می‌گوید: «اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت می‌پردازم: در خبر است که خدای جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: ای ابراهیم! تو مظهر آگاهی مائی و پادشاه مظهر شاهی ما. و از این خبر چنین استفاده می‌شود که مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاص الهی بوده و هست.

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدین مولوی می‌گوید که: «پادشاهان مظهر شاهی حق». و سنت رسول مکرّم هم مؤید این خبر می‌باشد. سخنی است مأثور و خبری است مشهور که نبی اکرم ﷺ مکرّر در مکرّر در جمع صحابه بر عظمت زمان ولادت خود اشاره می‌فرماید: *وَلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ* (در زمان پادشاه عادل متولد شده‌ام) که ضمناً پیغمبر گرامی با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران انوشیروان تجلیل می‌فرماید.

اما حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می‌داند، و بهتر است قبلاً مرجع حدیث را ذکر نموده، و سپس به بیان آن پردازیم، تا تصور نرود: گفته منظور مستند و مأثور نیست. مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق می‌باشد، در کتاب «امالی» است: *لَا تُذَلُّوا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ*

طَاعَةَ السُّلْطَانِ! تا اینکه می فرماید: وَإِنَّ صِلَاحَكُمْ فِي صِلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَإِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ؛ فَأَجِبُوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لَأَنْفُسِكُمْ وَاکْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لَأَنْفُسِكُمْ. «خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید! صلاح شما در صلاحید پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهربان است، پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خودتان دوست می دارید! و کراهت داشته باشید برای او آنچه را که برای خود کراهت دارید!»

حدیث دیگر که آنهم در همین کتاب معتبر و ارزنده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَدَخَلَ فِي تَهْيِهِ: «اطاعت از پادشاه واجب است، و کسی که مطیع پادشاه نباشد، مطیع خدای عزوجل نمی باشد، و از فرمان خدا سرپیچی کرده است».

می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا می داند.

أما وجوب اطاعت از پادشاه به موجب إجماع، چون ما إجماع را کاشف قول معصوم می دانیم، و سر سلسله معصومین، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده، نظر به وحدت ملاک، از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.

بخصوص بر ما ایرانیان که در حقیقت و به فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان، دارای ویژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم، و از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملی هم فرمان شاه را فرمان خدا می دانیم، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد اخبار عدیده اطاعت از پادشاه مُسَلَّمُ الصُّدُورِ از معصوم است، این را هم با توجه به وحدت ملاک مانند إجماع مصطلح می دانیم.

أما دلیل عقلی دائر به لزوم اطاعت از پادشاه، بدیهی است سر پیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا و توانا، موجب اختلال نظم و از هم گسیختگی امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و غیره می باشد.

لَوْلَا السُّلْطَانُ لَأَكَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. نمایندگان محترم! برای حسن

ختم حدیث مشهوری را که ناقل آن شیخ المحدثین حرّ عاملی است نقل می‌نمایم:
السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، که سعدی گرانمایه
 این حدیث را به نظم ترجمه نموده، و آمیختگی سایه را با صاحب سایه افزوده است:
 پادشه سایه خدا باشد سایه از ذات کی جدا باشد؟

اکنون در این جلسه مشترک پر شور و احساس که برای تجلیل از پنجاه سال شاهنشاهی پر برکت و افتخار پهلوی تشکیل یافته، و مقارن با میلاد مسعود سر دودمان این شاهنشاهی می‌باشد، با درود فراوان به روان پاک این شاهنشاه کبیر از خدای متعال می‌خواهیم که به ما توفیق اطاعت و خدمت بیش از پیش به شاهنشاه آریامهر را عطا فرماید. زنده باد شاهنشاه آریامهر و شهبانوی گرامی و والا حضرت همایون ولایتعهد. جاوید ایران.»

با دقت در این سخنرانی ملاحظه می‌شود که چگونه علامه وحیدی^۱ خود مسخ شده و حقایق را تحریف کرده است.

۱- علامه وحیدی فرزند آقا شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیه‌الله آقا محمد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلاب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید میرزای همچون آقا ضیاء الدین عراقی است، گویند اجازات متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است، در سنه ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضاشاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزو مدعوین بودند. میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود، و درحالی که رئیس نظمیه و بسیاری از مدعوین با خانم‌هایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند، علامه وحیدی که از علماء به شمار می‌رفت، و به لباس روحانیت و أهل علم ملبّس بود، با خانمش وارد شد. و یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع أحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فُکُل و کراوات و زُنار بست و ریش تراشید، و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد، و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالأخره نتیجه و خامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. و لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا نُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تُحْلُ قُرَيْبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیه ۳۱، از سوره ۱۳: رعد) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی‌های بسیار کرد، و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت، و از زمره گدایان و خوشه‌چینان سفره خونین حکام جور درآمد، تا بالأخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت حَسْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ یکباره سرازیر در دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد، الْمَنَاقِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ این سزای دنیوی است بین تا جزای آخروی چه باشد (وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى، كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهَى).

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند، و برداشتن حجاب و عفت زنان، و یا تجلیل از فردوسی افسانه‌ساز که او را سَمبَلِ مَلِیَّت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سر دست بلند کرده، و در زیر مجسمه او جمع شده و سینه می‌زنند، و نظیر این گفتارها کاری نداریم، زیرا که این گویندگان: أفراد معلوم الحالی هستند که از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده، و در نزد همین استادانی که روی خط مشی تعیین شده از خارج برای تضعیف اسلام، ملیت و قومیت باستانی و ایرانی زردشتی را به رخ می‌کشند، تعلیم دیده‌اند. فلذا از شنیدن این سخنان مکرر در مکرر از اینها هیچ ترتیب اثری نمی‌دهیم.

زیرا مَمَشی و مسیر و مبدأ و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان توخالی و بی مغز چیزی نیست، اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته، و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان‌تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش آجانب و استعمار کافر بوده و هستند، فلذا اگر پهلوی و خاندان او را - که به شهادت تاریخ، دست استعمار اجنبی پنجاه سال با چماق و سر نیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملت مسلمان تحمیل کرد - یگانه شاهنشاه عادل ملت پرور دادگستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجب ما از امثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه‌های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلم‌ها و ستم‌های او بهتر از ما خبر دارند، و در مجالس و محافل خصوصی از آن بازگو می‌کنند، برای جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را می‌فروشند، و برای دراز کردن دست بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملق و چاپلوسی می‌کنند. و برای ریاست چند روزه و بهره برداری از خطام کاسد این افراد بی مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و اخبار و آیات را وجه المصلحه قرار می‌دهند، و همه را به ثمن بخش می‌فروشند؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اصول و فقه اسلام آشنائی داشته

باشد، با ملاحظه این سخنرانی این مرد، به خوبی درمی‌یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب چیزی به کار نبرده، و جز تحریف تحویل نداده است.

قرآنی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده، کجا إطاعت از حاکم را لازم می‌شمرد؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرک و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد، و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود در مُقَدَّم‌ترین نقطه از صفّ مجاهدین در قبال دشمن قرار می‌گرفت، و به طور متوسط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می‌گرفت، و خود در آن شرکت می‌فرمود، کجا خود امر به إطاعت پادشاه می‌کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم می‌شمارد؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود ضعف و إرسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی حاکم جائز ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحق و یا فقیه جامع الشرائط منصوب از قِبَل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائز، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی: *لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ* «برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست» دیگر إطلاق یا عموم برای مطلقات و جوب إطاعت سلطان بنا بر فرض صحّت سند آنها باقی نمی‌گذارد. در قرآن کریم و جوب إطاعت را منحصرأً به رسول الله، و اُولی الامر که مراد ائمه دین و پیشوایان حقّه سید المرسلین اند معین فرموده، و فقط و فقط انبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می‌شدند، طبق آیات قرآن، و جوب اطاعت داشته، و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می‌کرده‌اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائز جهان، همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندرکارانشان تنقید می‌کند، و اُمّت‌ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان برمی‌انگیزد، کجا خود بدون قید و شرط اطاعت اُمثال آنها را لازم می‌شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، اولاً آنها را به صورت خبرهای صحیح السند و مشهور و معروف جلوه دادن است، که البته چنین نیست، و در

هیچیک از مجامیع شیعه و یا اهل تسنن با سند صحیح یافت نمی‌شود، و ثانیاً بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاص و مخصّص صرف نظر نمودن است، و این خیانتی عظیم است.

در اینکه مراد از ذوالقرنین کورش بوده است، اشکال و ایراد بسیار است، و بر فرض صحّت این معنی، فقط قرآن خصال ذوالقرنین را ستوده است، اما کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه، ذکری به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی‌توان ذوالقرنین اسکندر باشد، می‌گویند چون او مرد ظالم بوده است، قرآن از او تعریف و تمجید نمی‌کند، آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهر و همچون فرشتگان سماوی بوده، و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است.

آنچه را که به رسول خدا نسبت می‌دهند از اینکه فرموده است: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ حَدِيثِي» است ساختگی و مجعول، و در هیچیک از مجامیع شیعه و سنّی دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از او تعریف نمی‌کند. اینکه ایشان گفته‌اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرّر در مکرّر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می‌فرماید» دروغ محض است.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نفرموده‌اند، تا چه رسد به مکرّر در مکرّر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زرتشتیان است که شاه را نماینده خدا می‌دانند، به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است، ردّ می‌کند، و اعتقاد به او را شرک و ثنویت می‌داند، تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

فردوسی در مقابل این غلط کاریهایی که نموده است، و این خلط و

خبط‌هایی که آورده، در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد، و باید از عهده برآید. این اشعاری که حقایق را کنار می‌زند، و اطاعت سلطان و شاه و حاکم را هر چه باشد و هر که باشد به مردم تحمیل می‌کند.

و حیدی جمله و إِنَّ صَلَاحَكُم فِی صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ را درست عکس معنی کرده است. زیرا معنای این جمله اینست که: «شما هنگامی صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما صالح و خوب باشد.»

ایشان اینطور معنی کرده‌اند که: «صلاح شما در صلاح‌دید پادشاه است» یعنی شما وقتی صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که پادشاه برای شما صلاح بداند عمل کنید! و این خیانت در ترجمه است.

دیگر آنکه ایشان برای اقامه أدلّه اربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از إجماع که یکی از ادلّه اربعه است استفاده کنند، و ابداً إجماعی در دست نبوده است، گفته‌اند که چون ملاک حجیت اجماع قول معصوم است، و از جهت کاشفیت قول معصوم حجّت است، لذا چون قول معصوم در مسئله هست، پس ملاک إجماع وجود دارد، بنا به وحدت ملاک إجماع و خبر صادره از معصوم.

أهل علم و واردان به فنّ أصول می‌دانند که این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنّت که مراد روایات صادره از معصوم است، عبارت است از: اتّفاق همه مسلمین به طوریکه کاشف از قول معصوم باشد. ایشان برای اینکه دلیل‌های خود را زیاد کنند، یک تزویری در معنای اجماع نموده، و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسئله اصولی هم خیانتی کرده باشند، تا آنکه خدمت تمام باشد، و ادلّه اربعه همگی قائم و استوار.

و أما دلیل عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته‌اند حکم می‌کند. عقل حکم می‌کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود، و نباید از سلطان جائز و حاکم ستم پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادل واقع بین، از خود گذشته و صمیم و دلسوز به اُمت، و متحقّق به حقیقت و واقع الأمر، که سرّش از رذائل اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمَنشی و خودمحوری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکام جائر برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته‌اند و آنها را می‌پروریده‌اند، تا برای عوام الناس مهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجب کرد که چگونه امثال ابوهریره‌ها، و ابودرداه‌ها، و کعب اخبارها، و سمره بن جندب‌ها و غیرهم، با آنکه مدت‌ها از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین معاویه شدند، و هزاران حدیث در فضیلت شیخین و خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعییب و قدح امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کردند، و برای مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا می‌خواندند.

تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست، و اگر ما بخواهیم وضع دربار معاویه را تماشا کنیم، به همین مجلسین سنا و شورای ملی و سناتورها و وکلای شورا نظر کنیم، این آینه کاملاً حکایت از آن چهره می‌کند.

معاویه فرستاد نزد سمره بن جندب و پیام داد: یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» درباره ابن ملجم مرادی که شقی ترین کس از قبیله مراد بوده است، نازل شده است، و آیه: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهَا جَهَنَّمُ وَكَانَ مِنَ الْمُهَادِّينَ.^۲ «و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیننده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدعای باطنی و دل خود گواه می‌گیرند، در حالی که دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین

۱- آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره .

۲- آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶، از سوره ۲: بقره .

دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت کنند، و (ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند، و خداوند فساد را دوست ندارد، و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزت او را به گناه درگیرد، و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهنم و آن محلّ پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.» درباره علی بن ابیطالب نازل شده است.

سَمْرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ قبول نکرد، معاویه دویست هزار درهم داد، سَمْرَةُ قبول نکرد، معاویه چهار صد هزار درهم داد، سَمْرَةُ قبول کرد.^۱

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم، و با فوریتی هرچه تمامتر، به طوری که دو مجلس را در هم ادغام نمودند، تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می شود شورشی بر پا نکنند، و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملی گرائی و قوم پرستی و زردشتی گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت: «تعیین مبدأ جدید برای

تاریخ ایران، اساسی ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است.

تقویم جدید یک تقویم صد در صد ایرانی و ملی و بازگوینده تحول اصیل

تاریخ پرافتخار ماست.»

فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت: «ایران به

صورت یک واحد مستقل، و ملت ایران به صورت یک گروه متشکل، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود آمد.»

۱- «الغدیر» ج ۲، ص ۱۰۱ از «تاریخ طبری» ج ۵ ص ۲۲۹، و «کامل ابن اثیر» ج ۳ ص ۱۱۷، و «شرح

ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۲۴.

امیر عباس هویدا نخست وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله «ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می‌گوئیم. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست، بجای خود محفوظ خواهد ماند... ولی تصمیم امروز شما در واقع تجلی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد، و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته‌اند که یک مفهوم دارند».

در فردای آن روز یعنی در روز دوشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی روزنامه اطلاعات در سر مقاله خود، در ضمن مقاله‌ای می‌نویسد: «اکنون با طرحی که در جلسه مشترک مجلسین از تصویب گذشت، این تقویم ملی (که منظور فروردین و اردیبهشت، ولیکن بر اساس تاریخ هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق‌تری پیدا می‌کند که آغاز شاهنشاهی ایران، یعنی جلوس کورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است. تقویم ملی ما که از نخستین روز فروردین شروع می‌شود، و ماههای دوازده گانه آن همه ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است، ظاهراً این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمی‌شد... و تا آنکه گوید:

برای کشوری که تاریخ مدون و منظم دارد، و اساس شاهنشاهی آن از جلوس کورش بزرگ تا به امروز مستمراً دوام یافته است، این چنین وضعی چندان منطقی نبود. برای اینکه هیچکدام از حوادث تاریخی منجمله حمله عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را بر هم نزنند است.

و ما در حالیکه آئین مقدس اسلام را پذیرفته‌ایم و بدان مفاخرت می‌کنیم، تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته‌ایم و داریم، تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرم آغاز و به ماه ذیحجه ختم می‌شود، جای خود دارد، تقویم ملی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می‌شود جای خود را.

آن تقویم هجری است، و این تقویم شاهنشاهی، که یکی نماینده مذهب ماست، و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از

تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است، و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی، و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن جاهلی، و به انزوا در آوردن آئین حق و سنت محمدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده، و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم می‌کند.

و بطوریکه سابقاً اشاره کردیم، آنها می‌گویند: «ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم، آن به جای خود محفوظ است. ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می‌خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از دین می‌برد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع می‌کند، و این به درد استعمار می‌خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح الجنان خود گذارده، و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلۃ الرغائب را از روی آن مشخص کند، چه ضرری به استعمار و نقشه‌های شوم و سهم‌آگین آنها می‌زند؟

می‌گویند: مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست، ولی اگر بر اریکه سلطنت قرار گرفتن کورش بگیریم، موجب سر بلندی و سرافرازی. أَفْ لَكُمْ و لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. ^۱ «أف بر شما باد بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه، که در مقابل عبودیت پروردگار، اتخاذ نموده، و آن را آئین خود دانسته‌اید.»

تمام ملت‌های عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانشان می‌دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می‌گیرند. زرتشتیان و یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود، که از انتساب خود به او خودداری می‌کنید؟!

۱- آیه ۶۷، از سوره ۲۱: انبیاء .

شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده‌اید! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند. آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یکباره دست از همه انبیاء شسته، و به دامان کورش و سیروس متوسل شدید! **أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَسِيرُونَ عَلَىٰ مَهْجِ الشَّيْطَانِ.**

اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می‌آید، و مقام عزت او تحمل این گونه تعدیها را نمی‌کند و بعد از طی سه مرحله: اول تبدیل هجری قمری به هجری شمسی، دوم تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی، سوم تبدیل هجری باستانی به شاهنشاهی باستانی، نتیجه نکبت اعمال و سزای تعدیات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، اثر به خبر تبدیل می‌شود **فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْن بِالْأَمْسِ**^۱ «آنها را درو کردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکان‌ها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندی که خوارو دلیل کننده بود، آنها را گرفت.»

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار می‌رفت که پس از فرو ریختن کاخ ظلم و استبداد، و حرکت سیل خروشان ملت مسلمان که هزار و چهار صد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمد شیر داده‌اند، و سپرده شدن اختیار ملت به خود ملت در مجلس خبرگانی که تشکیل شد، تاریخ را فقط هجری قمری اعلام کنند، ولی چنین نکردند و اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت تدوین شد:

«مبدأ تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر اسلام (ﷺ) است، و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است، امّا مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

۱- آیه ۲۴، از سوره ۱۰: یونس .

۲- آیه ۱۷، از سوره ۴۱: فصلت .

در اینجا می‌بینیم اصلاحی که به عمل آمده طرح مسئله سوّم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سال های شمسی به رسمیت باقی است، و ماههای زرتشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییری نکرده است. و در این سه اشکال است :

أولاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو چه معنی دارد؟ جائی که قرآن کریم، تاریخ را منحصرأ به شهور قمریّه منحصر می‌کند، و سنت پیامبر اکرم، و مناج پیشوایان دین إجماعاً و اتفاقاً نیز به ماههای قمری اقتضار کرده‌اند، اعتبار دادن که همان به رسمیت در آوردن ماهها و سالهای شمسی است منضمأً به ماههای قمری صحیح نیست.

و ثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاک ندارد، حتماً باید مبنای کارهای دوائر دولتی بر شهور قمریّه باشد، این تفکیک از کجا پیدا شده است؟ و ثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی قرار دادن، عبارة آخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای شمسی است. چون رسمیت معنائی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می‌شناسند، نه قمری را. و در میان خود با آن معامله می‌کنند، نه با قمری، و این عین محذور است.

و این گفتار با طرح تغییر سوّم که در مجلسین گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می‌گفتند: تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ، و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است، و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و إدارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی، و نشست‌ها و سمینارها، و کنفرانسها، و جشن‌ها و سالروزها، و معاهده‌ها و غیر ذلک.

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب، و شهادت‌ها، و جشن‌ها، و غیرها را به تاریخ شمسی می‌گیرند. مثلاً شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضی مطهری را ۱۲ اردیبهشت می‌گیرند، با آنکه آن مرحوم

در روز ۵ جمادی الثانیه به شهادت رسید.^۱ و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم اشرفی و مرحوم مفتّح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلاب با دانشجویان قرار داده‌اند، و غیر ذلک همه را بر اساس تاریخ شمسی فروردینی می‌گیرند.

رحلت علامه آیه الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرّم واقع شد^۲ در روز ۲۴ آبان می‌گیرند در حالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است، و او متحقّق به حقّ و امضای شهور و سالهای قمری است.

از اینها گذشته این شهادت‌ها و جشن‌ها و یادبودها چون بر اساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده، مناسب‌تر است که با ماههای قمری یادآوری شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سیّدحسن مدرّس رضوان الله علیه در بندگاه کاشمّر که در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یادآوری شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ۱۰ آذرماه؟^۳ و به دار آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در روز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۳ رجب^۴ بهتر است یا در فلان ماه شمسی مثلاً.

قیام مردم پس از دهه محرم که ده روز تمام عزاداری کرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها، و یاد عظمت سیّدالشّهدا علیه السلام که منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالأخره موجب بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها، و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام، و قیام ملت مسلمان در تهران و قم، در روز دوازدهم محرّم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

۱- مرحوم مطهری در پنجم جمادی الثانیه سنه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲- رحلت ایشان در صبح یکشنبه هجدهم محرم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریه قمریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطلاع اخیار و ابرار از سایر شهرستانها مراسم تشییع و تدفین به روز بعد موکول شد.

۳- مرحوم مدرّس در بیست و هفتم ماه رمضان، سنه ۱۳۵۶ به شهادت رسید. مطابق ۱۰ آذرماه ۱۳۱۶.

۴- شهادت مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در ۱۳ رجب سنه ۱۳۲۷ در میدان سپه تهران واقع شد.

قیام مردم تهران در شب اول و روز اول محرم که کفن پوشیده و به یاد سیدالشهداء علیه السلام بانک الله اکبر سر دادند و رژیم سفاکانه، این قیام را به خون نشانند در اول محرم بهتر است، یا در ۵ مهرماه؟

باری طبق مدارک شرعی و بر اساس تجربه تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاهشماری اُمت اسلام است، نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هایی که در بین ممالک اسلامی صورت می‌گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم، که با هم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که نه سالهای شمسی، اسلامی است، و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه با هم باید بر اساس و اصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم، تا در اولین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است، با یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهیم باشیم.

باز هم می‌گوئیم چگونه سالگرد رحلت امیر المؤمنین علیه السلام را به شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الا یک روز در شوال و یک روز در ربیع الاول واقع می‌شود؟ و چگونه عاشورا را شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الا یک روز در رجب و یک روز در شوال واقع می‌شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه السلام را شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الا یک روز در محرم و یک روز در صفر واقع می‌شود؟ و به طور کلی در تمام سال دوران می‌کند، همینطور سایر امور از سالگردها و غیرها صحیح نیست.^۱

۱- درباره عید غدیر در «فروع کافی» طبع مطبوعه حیدری ج ۴، ص ۱۴۹، محمدبن یعقوب کلینی از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و عید اضحی و عید فطر، عیدی است؟! فرمود: آری! عیدی هست که از جهت احترام از آنها أعظم است! گفتم: فدایت شوم! آن کدام عید است؟! فرمود: روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب نمود و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ! من گفتم: آن چه روزی است؟ فرمود: و ما تصنع بالیوم؟ إنَّ السَّنةَ تدور؛ و لکنه یوم ثمانية عشر من ذی الحجة تا آخر روایت که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمد و آل محمد، بیان می‌کند. باری چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماههای شمسی بداند، حضرت او را منع می‌کنند و



و این همان نَسِی است که قرآن ما را از آن نهی کرده، و در سنت پیامبر در خطبه حجة الوداع به شدت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا که سالهای شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است، و اگر بنا شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسی قرار دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم؛ پس برای عدم ابتلاء به نَسِی و برقراری هر فعل در موضع و زمان مختص به خود هیچ چاره‌ای، از اتخاذ شهر قمریه نداریم.

چون در خطبه رسول خدا ﷺ در منی، موضوع نَسِی ذکر شد، و ما ناچار از شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در کیفیت نَسِی ما را به بحث کامل و شاملی در پیرامون شهر قمریه و سنوات شمسیه کشانید.

فله الحمد و له المنة که این بحث پاکیزه تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم کتاب «امام شناسی» قرار گرفت.

تذییل: سال شمسی عبارت است از گردش یک دوره زمین به دور خورشید، یعنی از ابتدای وصول زمین به اول برج حمل، تا وصول مجدد آن به این نقطه، که عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده ماه محسوس نیست، و خُرده می‌آورد، لذا همانطور که برای اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجم لازم است، برای کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده‌گانه نیز محاسبه منجم از امور ضروریه و حتمی است. و چون منجمین در کیفیت تقسیم، اختلاف نموده‌اند، لذا ماههای شمسی بر اساس تاریخهای مختلف رومی، و مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین، و مسیحی گرگواری، و هجری شمسی، و شمسی یزدگردی، و جلالی ملکشاهی و شمسی

→

می‌گویند: مناط و میزان تعیین روزها و اعیاد و غیرها با شهر قمریه است نه شمسیه. و عید غدیر روز هجدهم ذی‌حجه است. و لیکن بر حسب شهر شمسیه روز مشخصی نیست. زیرا پیوسته روزها در سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند، مثلاً یک روز عید غدیر در بهار و برج حمل است و یک روز مثلاً در تابستان و برج سرطان و یک روز در پاییز و برج قوس و هكذا. و چون مدار امور شرعی و حساب با شهر قمریه است؛ دانستن و تطبیق آن با شهر شمسیه، فائده‌ای ندارد. و لهذا به سائل گفتند: وما تصنع بالیوم؟! إن السنّة تدور ولکنه یوم ثمانیة عشر من ذی الحجة.

باستانی^۱ تفاوت دارد، و در هر یک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

۱- سالهای رومی مرکب از دوازده ماه بدین ترتیب است:

تشرین اول ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون ثانی ۳۱ روز، شَباط ۲۸ روز و در سالهای کیبسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیسان ۳۰ روز، آیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز.

تعدیل تاریخ رومی به تعدیل تاریخ ژولین است، و همچنین کیبسه آن در هر ۴ سال یک بار است که در آخر شَباط افزوده می‌شود و بنابراین در سالهای کبائس ۳۶۶ روز می‌باشد.

سالهای مسیحی قَبْصری از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عیناً مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اول ژانویه ۷۵۴ از بنای شهر رومه قرار داده، و توگد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است. سالهای این تاریخ بدین ترتیب عیناً مانند تاریخ رومی سیر می‌کند، و معروف به تاریخ ژولین است: ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کیبسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مه ۳۱ روز، ژوئن ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، او ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همانطور که ملاحظه می‌شود فقط نام این ماهها با ماههای رومی تفاوت دارد، ولی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اول و ماه دوم زمستان است، مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شَباط است و به همین ترتیب.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت می‌گیرند ۳۶۵/۲۵ روز فلهاذا فقط هر ۴ سال یک بار کیبسه پیدا می‌کند.

تاریخ مسیحی گرگوارى چون سال حقیقی شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت، نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلهاذا پاپ گرگوار با کمک منجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ۴ سال یک بار که کیبسه می‌گیرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند بدین طریق که در رأس هر صد سال که می‌باید آن سال را کیبسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در رأس سه صد سال کیبسه نکنند، و در رأس سده چهارم مطابق معمول کیبسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می‌دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگوارى مشهور شد، و تاریخ ژولین منسوخ شد، و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان را گرگوارى محاسبه می‌کنند.

در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است، و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده‌گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حَمَل ۳۱ روز، ثَوْر ۳۱ روز، جَوْزا ۳۲ روز، سَرطَان ۳۱ روز، اَسَد ۳۱ روز، سُنْبُلَه ۳۱ روز، مِيزان ۳۰ روز، عَقْرَب ۳۰ روز، قَوْس ۲۹ روز، جَدَى ۲۹ روز، دَلْو ۳۰ روز، حُوت ۳۰ روز، اَوَّل سال هجری شمسی همیشه اول اعتدال ربیعی است.

و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد. ←

و اما **سالهای قمری** چون عبارت است از دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است، و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد، پس در سالها و ماههای قمری نیازی به محاسبه منجم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده‌اند، ولی آن راجع به شهر قمریه نجومی است، نه شهر قمریه شرعی که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

و چون دین مقدس اسلام دین فطرت است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱. فلماذا أحكام و قوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. می‌گوید: هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی، آن را اول

→

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدأش جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳۶۵ روز حساب شده است فلماذا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می‌رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰ روز،

و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می‌کردند که همان خمسة مسترقه می‌باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعدت حکیم عمر خیام درست شد، و علت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگری معمول بود. و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلماذا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگردی گرفتند و ختمه را در آخر اسفند اضافه کردند، و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کیسه نمایند، یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر ۴ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کیسه کنند، و با این تقویم تا مدت شش هزار سال نقص وارد نمی‌شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند، ششماه اول را از فروردین هریک ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را هر یک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ روز شمردند، و در سالهای کیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

۱- آیه ۳۰ از سوره ۳۰: روم: «وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می‌کند، استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر و تبدیلی نیست، اینست دین استوار و پا برجا، و لیکن اکثر مردم این حقیقت را إدراک ننموده‌اند.»

ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر! این دستوری است ساده و آسان و همگانی و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن، و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات قضیه‌ای است همگانی، برای عالم و جاهل، و ریاضی‌دان و درس ناخوانده، و منجم و غیر منجم، و متمدن و بدوی، و حضری و سفری تفاوتی ندارد، و در حساب اشتباه نمی‌شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر در روی کشتی بر روی آب بماند، و یا بر فراز قلّه کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند، و یا در قُراء و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید، و یا از کاروان منقطع شود، و سال‌ها در میان بادیه و بیابان بماند، باز می‌داند ماهش کدام است. و امروز کدام روز از ماه است. و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری است، اینطور مقرر داشته است، که برای تمام افراد عالم سال‌ها و ماه‌ها بر اصل رؤیت أهله و شهور قمریه ترتیب یابد. و این به قدری دقیق و ظریف است، که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست، و نه منجمی و نه محاسبی، چنانچه از هم جدا شوند، یکی در این طرف کره در مشرق زمین، و دیگری در آن طرف کره در مغرب زمین، قرار گیرد، و سالیان دراز هم از هم جدا باشند، چون به یکدیگر برسند، می‌دانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است. زیرا پیوسته حساب ماه‌ها را با رؤیت هلال دارند، و حساب سال‌ها را به انباشته شدن هر دوازده‌ماه دارند، و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی‌شود، و نیاز به محاسبه منجم ندارد، و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند، و نیاز به جعل و حدس و تقریب و تخمین و قرارداد نیست.

و این قانونی است که می‌تواند بشر را اداره کند، و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حکم بفرستد، و همه را متفقاً و متحداً در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم در آورد؛ و شریعت آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: **بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمِحَةٍ سَهْلَةٍ**^۱ همین است.

۱- «خداوند مرا بر تبلیغ شریعت آسان و سهل‌التأولی برانگیخت.»

اما اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی، تقویم شمسی باشد، چه اشکالاتی در پی داشت، خدا می‌داند!

اولاً نیاز به رصد، و منجم و تعیین نقطه اعتدال ربیعی، و یا اعتدال خریفی بود، و اسلام هیچگاه احکام خود را به نیاز امر مجعول خارجی مقید نمی‌کند. **ثانیاً** کدامیک از شهور شمسیه را معتبر داند؟ زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنابر تقاویم مختلف، متفاوت است.

ثالثاً اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجم می‌سپرد، هر منجمی به دلخواه خود به طوری مخصوص، ماهها را مرتب و منظم می‌نمود، و این موجب خلاف و اختلاف در امت در تقویم و احکام می‌شد. و می‌دانیم که چنانچه منجمین در اصل حساب و تعیین مقدار کیسه اشتباه نکنند، اختیار تعیین مقدار ماهها امری است مجعول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأی منجم خاصی را با حفظ اصول حساب نمی‌توان بر رأی منجم دیگری مقدم داشت.

و **رابعاً** موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می‌گشت، و اهالی قراء و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که سفرشان به طول می‌انجامید، حساب خود را گم می‌کردند، و در اینصورت دیگر برای بقاء شریعت و **حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**^۱ مفهوم و مصداقی بجای نمی‌ماند.

پس می‌بینیم که چگونه با آیه کریمه **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛**

اولاً این ترتیب ماههای قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته، و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تکوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته، و علاوه این را دین قییم یعنی آئین استوار و پابرجا و ثابت معرفی کرده است. یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدا نکردنی و تحریف

۱- گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که شیعه و سنی روایت کرده‌اند: «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا یوم القیامة».

ناپذیرفتنی خداوند متعال است، تا هنگامی که آسمانها و زمین برپاست^۱.
 مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظم است، که امروز که روز
 چهارم ربیع‌الثانی یکهزار و چهارصد و پنج هجریه قمریه است، در تمام نقاط عالم، و
 در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز، و همین ماه، و همین
 سال است.

حال درمی‌یابیم که چگونه دست استعمار کوشیده است که این تاریخ قویم
 را بر هم زند، و یا بر اساس ماهها و سالهای شمسی، گرچه مبدأ هجرت بجای خود
 باقی باشد، و یا بر اساس تبدیل تاریخ هجری به مسیحی، و یا به تاریخ شاهنشاهی،
 این وحدت را قطع کند، و این ریسمان متین را ببرد. **قَطَعَ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ وَ تَبَّتْ كَلِمَتُهُمْ
 وَ لَعْنُوا بما قالوا و بما عملوا، وَ تَبَّتْ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِدِينِهِمُ الْقَوِيمِ وَ صِرَاطِهِمُ الْمُسْتَقِيمِ
 وَ أَعْلَى كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الْعُلْيَا.**

دوم از منافی که از سالها و ماههای قمری به نظر می‌رسد، تطوّر اعمال افراد
 مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلاً روزه ماه رمضان پیوسته در
 سنوات فصول گردش می‌کند. و مسلمان روزه دار در زمستان و بهار و تابستان و پائیز
 روزه می‌گیرد، بدون امکان هیچگونه تخلفی. و بنابراین علاوه بر آنکه مزاج و طبع او
 در فصول اربعه نیاز به روزه در فصول اربعه دارد - طبق برداشت احکام و قوانین از
 اصل فطرت - و منافع صحی روزه به طور کامل عائد او می‌شود، مزاج و طبع و اراده
 او را آماده برای گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می‌کند، و بنابراین جهاد فی
 سبیل الله که واجب و همگانی و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و
 اعتدال هوا ندارد، و چه بسا ممکن است در تابستان گرم واقع شود، و لازم می‌آید که
 اُمت مسلمان در شرائط سخت گرما و طولانی بودن روز، و یا سرما و شدت آن از

۱- و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۲ ص ۲۸ پس از
 تفسیر این آیه مبارکه گوید: و فی هذه الآية دلالة على أن الاعتبار في السنين بالشهور القمرية لا بالشمسية،
 والأحكام الشرعية معلقة بها، وذلك لما علم الله سبحانه فيه من المصلحة، و لسهولة معرفة ذلك على الخاصّ والعامّ:
 «و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی و
 احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قمری است. و این به جهت آنست که خداوند سبحانه می‌دانسته
 است که در آن مصلحتی است؛ و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواصّ و برای عامّه مردم.

حقوق حقّه خود دفاع کنند، و به جهاد با خصم برخیزند، این جهاد و دفاع، برای مسلمان آسان می‌شود. و همچنین حجّ که در ذوالحجّه صورت می‌گیرد، و در فصول اربعه گردش می‌کند، - مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد حجّ حتّی در سرمای سرد و در گرمای گرم - او را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و شرائطی آماده و مجهّز می‌سازد.

و محصلّ مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می‌گردد، اسلام که بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است، احکام و تکالیف را طوری مقرر فرموده است که با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد.

و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است، که اسلام آن را امضاء کرده، و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است، کلامی است از حقیقت خالی.

اسلام ابداً در این باره ترغیبی نکرده است، بلکه گرفتن عید را به عنوان سنّت ملّی و آداب قومی بدعت شمرده، و مردود دانسته است. روایتی که در این باب از مُعَلّی بن حُثَیْس وارد شده، ضعیف السّنَد است. و بقیّه احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنابر ادلّه تسامح در سنن بر اساس روایات مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَی شَیْءٍ فَأَتَى بِهِ التِّمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْ تَبَهُ وَ إِن لَّمْ یَكُنْ كَمَا بَلَغَ مَشْرَعٌ حُكْمٌ نِیْسٌ، و استمساک به آنها در این مورد مبنی ندارد، و ما در باب عید نوروز و عدم جواز تمسک به ادلّه تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بحول الله وقوته ولا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

و همچنین درباره مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است. و تمسک به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند ان شاء الله تعالی.

۱- «هرکس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود، و آن کس به جهت دریافت آن ثواب، آن عمل را به جای آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد، و اگرچه واقع امر، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

در اینجا دیگر بحث دربارهٔ شهور و سنوآت قمریّه و شمسیّه را به پایان می‌بریم، و در تفسیر نسی که در آیه کریمه و در روایت شریفه نبویه در حجة الوداع آمده بود، دیگر سخنی نمی‌گوئیم. و به سایر مناسکی که رسول خدا ﷺ در زمین منی انجام دادند می‌پردازیم.

از محلی که رسول خدا ﷺ در منی خطبه خواندند، یکسره به قربانگاه (منحر) آمدند، و شترانی را که با خود آورده بودند، همه را به دست مبارک خود نحر کردند.

سابقاً گفتیم که رسول خدا ﷺ با خود ۶۳ و یا ۶۴ و یا ۶۶ و یا ۶۷ نفر شتر سوق داده بودند، و حضرت امیرالمؤمنین العلیّیّین برای رسول خدا از یمن ۳۷ و یا ۳۶ و یا ۳۴ و یا ۳۳ نفر شتر آورده‌اند، و حضرت رسول الله، امیرالمؤمنین العلیّیّین را در حج و هدای خود شریک فرمود، و در تمام مناسک، آن جناب همانند آن حضرت بودند.

فلهدا در موقع نحر شتران که مجموعاً یکصد نفر بود، رسول خدا با امیرالمؤمنین العلیّیّین مجموعاً به نحر شتران پرداختند. اول رسول خدا شروع به نحر کردند، و گویند ۶۳ نفر شتر که به مقدار عمر آن حضرت بود نحر کردند، در مقابل هر سال از عمر، یک نفر شتر. و بقیه را تا صد نفر امیرالمؤمنین العلیّیّین نحر کردند. نگهبان همگی این شتران، ناجیه بن جندب خزاعی اسلمی بود.^۱

حضرت رسول الله دستور دادند: از هر شتری یک قطعه بگیرند، و همه را در یک دیگ سنگی ریخته و پختند، آنگاه آن حضرت و جناب وصی والا تبارش امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین کم کم و آهسته از شوربا و گوشت آن قدری تناول کردند.

تمام این یکصد شتر را پس از کشتن، رسول خدا تصدق کردند، و حتی پوست آنها را، و حتی جل‌های روی شتران و آنچه بر گردنهای آنها آویزان کرده

۱- «فروع کافی»، ج ۴، ص ۲۵۰. و أيضاً ص ۲۴۹. و أيضاً ص ۲۴۷، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴، و «البدایة والنهایة» ج ۲، ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲، و «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۶، و «روضه الصفا» ج ۲، ذکر حجة الوداع، و «حبیب السیر» ج ۱، جزء سوّم، ص ۴۱۰.

بودند، همه را تصدق دادند، و از آنها به مباشرین پوست کندن شتران و قطعه قطعه کننده آنها هیچ ندادند. بلکه مُزد آنها را از چیز دیگری غیر از اجزاء و اعضاء و متعلقات شتران دادند.^۱

و چون رسول خدا ﷺ از نَحْرِ فارغ شدند، حَلَق کردند (سر خود را تراشیدند) و سر تراش آن حضرت مُعَمَّرُ بْنُ عَبْدِالله بود. حضرت اشاره به طرف راست سر خود کردند، و حَلَق نیمه راست را تراشید. آن حضرت موها را به ابوظلحه انصاری دادند، تا در میان مردم تقسیم کرد. و به هر یک، یک یا دو مو می رسید، سپس آن حضرت اشاره به طرف چپ خود نمودند، حَلَق نیمه چپ را تراشید. آن را نیز به اُمّ سلیم زوجه ابوظلحه انصاری، و یا به کُرَیب، و یا به خود ابوظلحه دادند تا آن را نیز در میان حُجَّاج تقسیم کند.^۲

چون آن حضرت از تراشیدن سر فارغ شدند لباس نظیف و دوخته در تن کردند و به سوی مکه برای انجام طواف، و نماز طواف حرکت کردند. ولایخی آنکه قبل از حرکت، چون مردم از حَلَق (سرتراشیدن خود) و یا تقصیر (کوتاه کردن مو) می پرسیدند، حضرت در پاسخ فرمود: رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ «خداوند رحمت خود را بر سر تراشندگان نازل می کند». در روایت است که چون بعضی از اصحاب حَلَق و بعضی تقصیر نموده بودند حضرت فرمود: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِّلْمُحَلِّقِينَ «خداوندا، غفران و آمرزش خود را بر سر تراشندگان بفرست!» گفتند: وَالْمُقَصِّرِينَ؟ یعنی بر کوتاه کنندگان مو نیز رحمت و غفران خود را بفرستد؟

رسول خدا تکرار کرد: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِّلْمُحَلِّقِينَ.

باز گفتند: وَالْمُقَصِّرِينَ؟

رسول خدا برای بار سوم تکرار کرد: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِّلْمُحَلِّقِينَ!

و چون در مرتبه چهارم گفتند: وَالْمُقَصِّرِينَ؟ خدا غفران و آمرزشش را بر

۱- «سیره حبیبیه» ج ۳، ص ۳۰۳، و «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۵.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴.

مقصرین نیز نازل کند؟ رسول خدا فرمود: **وَالْمَقْصَرِينَ** «خدا بر مقصرین نیز نازل کند»^۱.

بعضی گفته‌اند: این تکرار حضرت در **عُمْرَةَ حُدَيْبِيَّة** بوده است، نه در **حِجَّةَ الْوُدَاعِ**، و لیکن چون علاوه بر **عُمْرَةَ حُدَيْبِيَّة**، در **حِجَّةَ الْوُدَاعِ** نیز چنین پرسش و جوابی روایت شده است، هیچ بُعدی ندارد که در هر دو موضع رسول خدا ﷺ **مُحَلِّقِينَ** را سه بار، و در مرحله چهارم برای مقصرین نیز طلب مغفرت نموده باشد.

باری رسول خدا ﷺ چون از منی به مکه آمدند، در مسجد الحرام آب خواستند، و چون بعضی و از جمله عباس عموی آن حضرت خواست آب از منزل خود بیاورد، حضرت فرمودند: نه، از همین آبهایی که مردم می‌آشامند^۲. آنگاه به جانب چاه زمزم آمده و یک دلو آب برای آن حضرت سقّیانی از بنی عبدالمطلب که در اطراف زمزم مشغول آب کشی بودند آب بیرون آوردند.

حضرت قدری از آن دلو تناول کردند، و بعد مقداری از آن آب که در دهان مبارک بود، در دلو ریخته و به سقّیان دادند تا دو مرتبه در چاه خالی کنند، و فرمودند: اگر هر آینه خوف آن نداشتیم که مردم این را نُسک و از اعمال پندارند و خودشان برای آب کشی به جانب زمزم آیند، و این شغل را از شما بگیرند، دوست داشتیم که خودم به تنهایی آب بکشم، بطوریکه ریسمان دلو بر روی این شانه من نمایان باشد.^۳

حضرت رسول الله ﷺ طواف و نماز آن را بجای آورده، و همان روز به منی برگشتند. بعضی گفته‌اند که نماز ظهر را در مکه بجای آوردند، و بعضی گفتند در منی، و این قول بعید است، زیرا هر چه هم روز طویل باشد، انجام مناسک منی از رمی و حلق و نحر شصت و سه نفر شتر و پختن آنها، و خوردن از قدری از آب آن، و خواندن خطبه طویل، و جواب دادن به پرسش‌های مردم، و آمدن به مکه که تقریباً دو

۱- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴، و «روضه الصفا» ج ۲، ذکر حجة الوداع.

۲- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۳.

۳- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶ و ۱۴۷، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۵، و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۲.

فرسخ است، و انجام مناسک بیت الله الحرام، این همه بعید است که تا ساعتی قبل از ظهر پایان یافته باشد، تا حضرت به منی مراجعت کرده، و نماز ظهر را در آنجا انجام داده باشند.^۱ در «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۹۱ آورده است که حجّ رسول الله در تابستان بود، و روز هم روز طولانی بود.

پس قول أقرب آنست که رسول الله نماز ظهر را در مکه بجای آورده و سپس به صوب منی رهسپار شده‌اند.

باید دانست که حجّ هرگونه که باشد خواه حجّ تمتّع، و یا قران، و یا افراد، دو طواف دارد یک طواف را طواف زیارت و یا إفاضه گویند، و آن اولین طوافی است که مُحَرَّم به إِحْرَام حجّ انجام می‌دهد، خواه قبل از وقوف به عرفات باشد، همچون طوافِ قارن و مفرد که چنانچه بخواهند، بعد از احرام و دخول در مکه می‌توانند انجام دهند، و رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام که حجّشان حجّ قران بود، و با خود سَوقِ هَدَی نموده بودند، و چون وارد مکه شدند، در اولین وهله قبل از وقوف به عرفات، طواف را انجام دادند، و سعی را نیز انجام دادند.

و البتّه بعد از این طواف هم، سعی بین صفا و مروه را بجای می‌آورند. و خواه بعد از وقوف به عرفات باشد، همچون تمتّع، و یا همچون قارن و مُفْرَدی که قبل از وقوف، طواف و سعی را انجام نداده باشد.

طواف دیگر، طوافی است که پس از اتمام اعمال انجام می‌دهند، و آن را طواف نساء گویند. و در وجوب آن بین شیعه و سنی هیچگونه خلافتی نیست.

این طواف جزء اعمال حجّ نیست، بلکه عملی است واجب و مستقلّ، جدا از اجزاء حجّ، و اگر کسی هم بجا نیاورد، در حجّ او اِشْکَالی نخواهد بود، غایة الامر عمل واجبی را ترک کرده، و اثر آن که حِلِّیّت نسوان است، مترتب نشده است.

و علّت آنکه آن را طواف نساء گویند، به جهت آنست که اثر آن حِلِّیّت زنان و عقد آنها و شهود بر عقد آنهاست، در مقابل طواف إفاضه که جزء حجّ است و اثر آن حِلِّیّت طیب و عطر و استعمال بوی خوش است.

۱- «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۹۱.

أهل تسنن هم این طواف را واجب می‌دانند، و غایة الأمر نام آن را طواف وداع می‌گویند. و اثر آن را هم حلیت زنان می‌دانند، که بدون آن زنان به حرمت خود باقی هستند.

وعلت آنکه نام آن را طواف نساء نمی‌گذارند، برای آنست که آنها همگی طواف زیارت و إفاضه را موجب حلیت طیب و بوی خوش نمی‌دانند، و بسیاری از آنان قائلند که به مجرد حلق و یا تقصیر در منی استعمال بوی خوش و طیب، حلال می‌گردد. پس این تقابل بین این دو طواف، در نزد آنها نیست که به جهت آن نام طواف اخیر را طواف نساء گذارند. ولی اثر این طواف، همانطور که ذکر شد إجماعاً در نزد آنها نیز حلیت زنان است. پس حقیقتاً طواف وداع واجب آنها، همین طواف است و اثرش نیز همین است، و اختلاف اسم‌گذاری موجب تغییر حقیقت عمل نیست.

ولی شیعه علاوه بر این طواف واجب، طواف دیگری را به نام طواف وداع در وقت خروج از مکه مستحب می‌داند.

و طواف نساء و یا وداع در نزد عامه سعی ندارد، با آنکه واجب است، و فقط دو رکعت نماز واجب پس از آن دارد. ولی طواف إفاضه سعی دارد، و بدون آن عمل ناقص است.^۱

فلهذا می‌بینیم رسول خدا ﷺ با امیرالمؤمنین عليه السلام در پی طواف إفاضه سعی نمودند، ولی در پی طواف نساء و یا وداع، که پس از وقوف به عرفات و أداء مناسک روز عید قربان بجای آوردند، سعی انجام ندادند.

أما کسانی که از مکه به دستور رسول الله إحرام به حج بستند، و حجشان حج افراد بود آنان بعد از وقوف و ادای مناسک روز منی، باید یک طواف إفاضه انجام دهند و یک سعی، و در عقب آن یک طواف نساء و یا طواف وداع، فالحمد لله وحده.

رسول خدا پس از انجام مناسک بیت الله الحرام در روز عید قربان به

۱- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶.

سرزمین منی بازگشتند، و آنچه مردم از آن حضرت سؤال می‌کردند، راجع به تقدیم بعضی از مناسک منی بر بعضی دیگر، جهلاً یا نسیاناً می‌فرمود: لَأَحْرَجَ عَيْبِي نِدَارِد و باکی نیست، چه از مقدم داشتن حَلَق بر ذَبْح، و حَلَق بر رَمَى، و حتّی بر تقدیم طواف زیارت بر رَمَى می‌فرمود: لَأَحْرَجَ.^۱

در اینجا روایت شیعه و عامّه هر دو تطبیق بر این حکم دارند، و ما در اینجا دو روایت از شیعه و دو روایت از عامّه نقل می‌کنیم:

أما از شیعه، علی بن ابراهیم از پدرش از ابن اُبی عمیر از جمیل بن دُرّاج روایت می‌کند که: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ، قَالَ: لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاسِيًا.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَاهُ أَنَسُ يَوْمَ النَّحْرِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ ذُبِحَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ لَمْ ي، فَلَمْ يَتْرُكُوا شَيْئًا كَانَتْ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخَّرُوهُ إِلَّا قَدَمُوهُ، فَقَالَ: لَأَحْرَجَ.^۲

جمیل گوید: «از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره مردی که زیارت خانه و طواف را قبل از حَلَق انجام داده است پرسیدم، فرمود: سزاوار نیست، مگر از روی فراموشی باشد.

سپس فرمود: جماعتی از مردم در روز نَحْر، به نزد رسول الله آمدند، بعضی گفتند: ای پیغمبر خدا من پیش از ذبح کردن، سر تراشیده‌ام، و بعضی گفتند: من پیش از رَمَى کردن سر تراشیده‌ام، و هیچ چیزی را که باید مؤخّر بجای بیاورند، باز نگذاشتند مگر اینکه مقدم بجای آورده بودند، حضرت فرمود: باکی نیست.»

دوم روایتی است که عده‌ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از أحمد بن محمد بن اُبی نصر، روایت کرده‌اند که او گفت: از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم درباره مردی از اصحاب ما که رَمَى جمره را که در روز عید قربان بجای آورد، قبل از ذبح کردن سر تراشید.

حضرت فرمود: در روز نحر، طوائفی از مسلمانان به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۳۰۵.

۲- «فروع کافی» ج ۴، کتاب حج، ص ۵۰۴، و «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۲.

آمدند و گفتند: ای، پیغمبر خدا! ما ذبح کردیم قبل از اینکه رمی کنیم، و سر تراشیدیم قبل از اینکه ذبح کنیم، و چیزی باقی نگذاشتند از آنچه می‌بایست مقدم دارند إلا اینکه مؤخر داشته بودند و نیز چیزی باقی نگذاشتند از آنچه می‌بایست مؤخر دارند مگر اینکه مقدم داشته بودند.

حضرت رسول الله ﷺ به همگی آنها فرمود: لَا حَرَجَ، لَا حَرَجَ.^۱

اما از عامه، از «صحيح» مسلم، از عمرو بن العاصی، روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ در حِجَّة الوداع در زمین منی بر روی راحله‌ای وقوف داشت، که مردم از او مسئله می‌پرسیدند.

مردی به حضور آن حضرت رسید و گفت: یا رسول الله! من نمی‌دانستم که مُجَلِّ شدن به واسطه سر تراشیدن نباید قبل از نُحْر شتر صورت گیرد، و من قبل از نُحْر، سر تراشیده‌ام، حضرت فرمود: إِذْبَحْ وَلَا حَرَجَ «اینک ذبح کن و حَرَجی بر تو نیست».

و پس از آن مرد دگری آمد و گفت: یا رسول الله! نمی‌دانستم که رمی جَمْرَه باید قبل از نُحْر باشد، و من نُحْر کرده‌ام، حضرت فرمود: إِرْمِ وَلَا حَرَجَ «اینک رمی کن و حَرَجی نیست».

و سپس مرد دگری آمد و گفت: من إفاضه برای بیت الله الحرام به جهت طواف کرده‌ام پیش از آنکه رمی کنم! حضرت فرمود: إِرْمِ وَلَا حَرَجَ!

و رسول خدا از هیچ چیز که مقدم، و یا مؤخر داشته بودند، مورد پرسش قرار نگرفت، مگر آنکه گفت: إِفْعَلْ وَلَا حَرَجَ، بجای آور و حَرَجی نیست!^۲

دوم روایتی است که أحمد بن عمر بن آنس عذری با سند متصل خود از اسامةُ بن شريك نقل می‌کند و او گفت: من با رسول خدا در حِجَّة الوداع حاضر بودم که آن حضرت در حال خواندن خطبه بود، و می‌گفت: أُمَّكَ وَأَبَاكَ وَأُحْتِكَ وَأَخَاكَ

۱- «فروع کافی» ج ۴، کتاب حج، ص ۵۰۴، و «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۲.

۲- «سیره حلیه» ج ۳، ص ۳۰۵، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۱، و أيضاً ص ۱۴۲، و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۹۹.

ثُمَّ لَأَنَّاكَ لَأَنَّاكَ» بر تو باد که از مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت و پس از آنها از افراد نزدیک به تو، و نزدیک به تو، حمایت و پاسداری کنی!»
در این حال جماعتی آمدند و گفتند: یا رسول الله بَنُو يَرُبُوع، ما را گرفتند و نگهداشتند!

حضرت فرمود: هیچ صاحب نفسی بر دیگری جنایت نمی‌کند! پس از این مردی از مسئله نسیان رمی جمار پرسش کرد، حضرت فرمود: إِرْمُ وَا حَرَجَ ، و سپس دیگری آمد و گفت: یا رسول الله من فراموش کردم طواف را انجام دهم، حضرت فرمود: طُفَّ وَا حَرَجَ.

و پس از آن شخصی آمد و گفت: من سر تراشیده‌ام قبل از آنکه ذبح کنم! حضرت فرمود: إِذْبَحْ وَا حَرَجَ. و از هرچه پرسش کردند، رسول خدا فرمود: لَا حَرَجَ، لَا حَرَجَ.

و سپس فرمود: قَدْ لُذِّبَ اللَّهُ الْحَرَجَ إِلَّا رَجُلًا اقْتَرَضَ امْرَأَةً مُسْلِمًا فَذَلِكَ الَّذِي حَرَجَ وَ هَلَكَ. وَقَالَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً إِلَّا الْهَرَمَ.^۱

«خداوند حَرَج و گرفتگی و تنگی را برداشته و برده است، مگر از مردی که غیبت مرد مسلمان را بنماید، آن چیزی است که در آن حَرَج و هلاکت است. و رسول خدا فرمود: خداوند هیچ دردی را نفرستاده است، مگر آنکه دَوای آن درد را نیز فرستاده است، مگر درد پیری را».

باری بحث در تقدیم و تأخیر مناسک منی، بعضی بر بعضی دیگر، در دو مورد واقع می‌شود:

أول در صورت جهل به لزوم تقدیم و یا نسیان، و در این صورت روایات إطباق دارند بر عدم لزوم إعاده و تکرار؛ همچنانکه در روایت جمیل گذشت، و در این صورت با فرض لزوم تقدیم و تأخیر و شرطیت آن، همچنانکه از روایات مستفاد می‌گردد، باید گفت شرطیت فقط در صورت تذکر و علم است، نه در صورت جهل و نسیان.

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۹۷، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶.

دوم در صورت عمد و علم، در این صورت با وجود روایات وارده در لزوم اِثْم و گناه و حَرَج، با فرض صَحْت حجّ، و قطع اصحاب ما به عدم لزوم تکرار و إعادة باید گفت: این شرطیّت تقدیم و تأخیر، از باب تعدّد مطلوب است، نه وحدت مطلوب مشروط بدین شرط. و در این صورت چنانچه اصل ماهیّت و طبیعت، اِتیان شده باشد، مطلوب به دست آمده، و زمینه‌ای، برای إعادة و تکرار آن نیست، ولی در عین حال یک مطلوب دیگر که تقدیم و تأخیر باشد، فوت شده است، و مستلزم حَرَج و گناه است. وحجّ نیز گرچه صحیح و کامل است، و لیکن حجّ تمام نیست، و فرق معنای کمال و تمام در نظیر این موارد روشن می شود. روز عید را روز نُحْر و روز اضحی و روز حجّ اکبر گویند.^۱

روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را آیام تَشْرِیق خوانند، به جهت برق زدن خورشید و نور آفتاب بر خون‌های ریخته شده، و تَلَأُو و درخشندگی آنها، و به همین جهت شبهای قبل از این روزها را لیلالی تَشْرِیق گویند. و روز یازدهم را یَوْمُ الرُّؤُوس و یوم القَرّ نیز گویند، به جهت آنکه حاجیان غالباً در این روز سرهای حیوانات نُحْر شده و ذبح شده را می‌پزند و می‌خورند، و نیز در مقابل روز نُفَر که روز کوچ کردن است، در آن روز استقرار دارند. و روز دوازدهم را یَوْمُ الأَکْرُع و یا یَوْمُ الأَکْرَاع و یا یَوْمُ النُّفَرِ الأوَّلِ گویند، چون کُرَاع به معنای پاچه است، و حاجیان در این روز پاچه‌های شتران و گوسفندان را می‌پزند، و چون اوّلین روزی است که حجّاج کارشان تمام می‌شود، و یا به طرف مکه، و یا به طرف منازل و اوطان خود می‌روند، لذا نام آن را روز کوچ اوّل گذارده‌اند، و روز سیزدهم را یَوْمُ النُّفَرِ الثَّانِیِ گویند، به جهت آنکه بقیّه حجّاج که در کوچ اوّل کوچ نکرده‌اند، در این روز کوچ خواهند نمود.^۲

در شب یازدهم و دوازدهم واجب است تا نیمه شب حاجی در زمین منی

۱- در تعبیر یوم الحجّ اکبر باید دانست که اکبرصفت برای یوم است نه برای حجّ، یعنی بهترین و بزرگترین روز حجّ که روز عید قربان است.

۲- «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۲۰۳.

بماند، مگر آنکه در مکه باشد، و به عبادت اشتغال ورزد.

عبّاس عموی پیغمبر چون سقایت و وظیفه آب دادن حاجّ در مکه با او بود، فلهدا از رسول الله رخصت گرفت که شبهای منی در مکه بماند.^۱

رسول خدا به رُعاةِ اِبِل (شتر چرانان) اجازه دادند که در روز عید، رمی کنند، ولی رمی فردای آن روز را نکنند، و به جای آن در روز بعد که روز نَفَرِ اوّل است رمی کنند، و نیز اجازه دادند، در صورتی که بخواهند می توانند رمی خود را در شب بعد، انجام دهند.^۲

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول الله ﷺ برای زیارت بیت الله شبها به مکه می آمدند و مراجعت می نمودند.

رسول خدا ﷺ در منی در مَسْجِدِ الْخَيْفِ سُکْنی گزیدند، و دستور دادند که مهاجرین در طرف راست، و اَنْصَارَ در طرف چپ اِقامت کنند، و بقیّه مردم در اطراف آنان.

از آن حضرت تقاضا کردند که اجازه فرمائید تا منزلی در منی برای شما بسازیم، اجازه نفرمود، و فرمود منی مُنَاخُ مَنْ سَبَقَ، «زمین منی بارانداز و فرودگاه هر کسی است که زودتر بیاید، و در سکنی پیشی گیرد».^۳

حضرت رسول الله در روز یازدهم، اوّل جَمْرَةَ اوّلی و سپس جَمْرَةَ وُسْطی و پس از آن جَمْرَةَ عَقْبَه را رمی کردند، هر کدام را به هفت ریگ. و با هر ریگی که پرتاب می کردند، می گفتند: اَللّهُ اَكْبَرُ.

در جمره اوّلی و وسطی قبل از رمی رو به قبله ایستاده، و مدتی دعا خواندند، و سپس رمی کردند، ولی در جمره عقبه رو به قبله نایستادند، و دعا هم نکردند، رمی کردند و برگشتند.^۴

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۳۰۰.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱، و «فروع کافی» ج ۴، ص ۴۸۱ و ص ۴۸۲.

۳- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۹، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹.

۴- «فروع کافی» ج ۴، از ص ۴۸۰ تا ص ۴۸۲، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۸، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۳۰۰.

و آنچه مرحوم فیض در «مَحَجَّة» آورده است که در وقت رمی جمره عقبه باید رو به قبله ایستاد ظاهراً سهو است.^۱

حضرت رسول الله ﷺ در روز یازدهم نیز خطبه‌ای خواندند، و مردم را تحذیر از مخالفت و ترغیب به اتّباع سنّت نمودند، و علاوه بر اسقاط ربا و ربای عموی خود عباس، و إهدار هر خونی که در جاهلیّت ریخته شده است، و إهدار دم ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب، و إسقاط هر مظلّمه دیگری که در جاهلیّت بوده است، و دعوت به احترام اموال مسلمین، و بیان حرمت نَسْی و استداره و گردش زمان به موضع اوّل خود، فرمود:

أَلَا لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَسَسَ أَنْ يَعْْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ وَ لَكِنَّهُ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَكُمْ.^۲

«بعد از رحلت من به کفر برنگردید بطوریکه بعضی از شما گردن دیگری را بزند، آگاه باشید که شیطان ناامید شده است که نمازگزاران او را بپرستند، و لیکن امید دارد که شما را به جان یکدیگر بیندازد، و در دائره نفاق و اختلاف و إغراء به فتنه و فساد کوشش کند!»

سپس فرمود: أَلَا هَلْ بَلَغَتْ! أَلَا هَلْ بَلَغَتْ! ثُمَّ قَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ فَإِنَّهُ رُبَّ مَبْلَغٍ أَسْعَدَ مِنْ سَامِعٍ!

رسول خدا دستهای خود را گشود، و به پهنا باز کرد، و گفت: «آیا رساندم؟! آیا تبلیغ کردم?!»

و پس از آن فرمود: افرادی که حضور دارند، باید این سخنان را به غائبان برسانند! زیرا که چه بسا آن افرادی که به آنها رسانده می‌شود، از خود افرادی که حضور دارند و می‌شنوند، سعادتشان بیشتر، و بهره‌گیری آنان از این مطالب، وافی‌تر است!»

حمید گوید: چون به حَسَن این جمله رسید، گفت: قَدْ وَاللَّهِ بَلَّغُوا أَقْوَامًا

۱- «المَحَجَّةُ الْبِيضَاءُ» طبع ۸ جلدی، کتاب أسرار حجّ، ج ۲، ص ۱۷۹.
 ۲- حَرَّشَ بَيْنَ الْقَوْمِ: أَعْرَى بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَكَذَلِكَ بَيْنَ الْكَلَابِ وَ مَاشَاكِلِهَا.

كَانُوا أَسْعَدَ بِهِ، «سوگند به خدا که آن خطبه را رساندند به اقوامی که از شنودگان کامیاب‌تر بودند».

حافظ أبوبکر بزاز گوید: که چون بر رسول الله سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ در سرزمین مِنی در آیات تَشْرِيقِ نازل شد، سوار شد، و در نزد عَقَبَةَ ایستاد، و آنقدر از مردم گرد او مجتمع شدند، که غیر از خدا تعدادشان را کسی نداند، و آن وقت شروع به خواندن خطبه نمود.

و بعد از فقراتی فراوان، در سفارش به زنان و اداء امانت، و حرمت چهار ماه از ماههای سال و غیرذلک فرمود: «وَلَا يَحِلُّ لِمَرْءٍ مِنْ مَالِ أَخِيهِ إِلَّا مَا طَابَتْ بِهِ نَفْسُهُ. «برای هیچ کس حلال نیست که از مال برادرش استفاده کند، مگر آنکه آن برادر از طیب نفس، و رضای خاطر، آن کس را در معرض استفاده از مال قرار دهد».

و سپس فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ فَاعْمَلُوا بِهِ! «ای مردم من در میان شما چیزی را بعد از خودم به یادگار گذاشتم که اگر آن را بگیرید و اخذ کنید، هیچگاه گمراه نشوید! و آن کتاب خداست! پس به آن عمل کنید!»^۱

(از خطبه‌هایی که قبل از این و بعد از این ایراد فرموده‌اند، و در آن غیر از کتاب خدا لفظ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وارد شده است، معلوم می‌شود که در این خطبه هم بوده و ساقط شده است).

رسول خدا ﷺ در حَجَّةِ الْوَدَاعِ مجموعاً پنج خطبه خوانده‌اند:

أَوَّلُ در روز هفتم ذوالحجَّة در مَكَّة مَكْرَمَة، دَوْمٌ در روز عرفه، سَوْمٌ در روز عید قربان، چهارم در یومِ الْقَرَّ که روز یازدهم است، در مِنی، پنجم در یَوْمِ النَّفْرِ الْأَوَّلِ^۲ که روز دوازدهم است در مِنی^۳.

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۳.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۵۱.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۶.

رسول خدا ﷺ شب دوازدهم و شب سیزدهم را نیز در منی ماندند، و صبح هر یک از این دو شب، جَمَرَاتِ ثَلَاث را به همان نحوی که ذکر شد، رمی کردند، و ظهر روز سیزدهم عازم مکه شدند.^۱

روز سیزدهم را **يَوْمُ النَّفَرِ الثَّانِي** گویند، یعنی روز کوچ دوم و بر امام لازم است، تا آن روز در منی بماند، گرچه بیشتر حجاج در روز نفر اول، از سرزمین منی خارج شده باشند.

مُعَمَّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَرَاثَةَ، رَحَل رسول خدا را بر روی شتر بست که پیامبر بر روی آن سوار شوند، چون رسول خدا خواستند سوار شوند گفتند: ای **مُعَمَّرُ** این رَحَل باز شده است و محکم نیست!

مُعَمَّرُ گفت: پدرم و مادرم فدایت باد! من آن را محکم بستم، همانطور که همیشه برای شما بستم، ولیکن بعضی از حسودانی که از این موقعیت من نسبت به شما بر من حسد می‌برند، آن را باز کرده‌اند تا شاید شما مرا عوض کنید و دیگری را بجای من بگمارید! رسول خدا فرمود: من چنین کاری نمی‌کنم!^۲

باری، **مُعَمَّرُ** همان کسی است که سر رسول خدا را تراشید، و در موقع تراشیدن، قریش گفتند: ای **مُعَمَّرُ**، گوش رسول خدا در دست توست! و تیغ سرتراش نیز در دست توست!

مُعَمَّرُ گفت: سوگند به خدا که من این را برای خودم موهبتی عظیم و فضلی بزرگ می‌دانم!^۳

رسول خدا ﷺ **حُدُودَ عَرَافَاتِ وَ مَشْعَرِ الْحَرَامِ** را معین کرده بود، اینک حدود منی را از چهار طرف معین کرد، و به صوب مکه مکرمه رهسپار شد.

رسول خدا ﷺ از منی خارج شده و در **مُحَصَّبِ** نزول کردند. (**مُحَصَّبِ** زمینی است در **أَبْطَحِ**، ناحیه شرقی مکه بین مکه و منی) و آنجا را **مُحَصَّبِ** گویند به جهت وجود **حَصْبَاءِ** یعنی ریگهای ریز و خرد در آن زمین، چون **أَبْطَحِ** به معنای زمین ماسه‌ای است که در **مَسِيلِ** واقع شده، و پوشیده از ماسه بسیار نرم است.

۱- «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم، ص ۴۰۱.

۲ و ۳- «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۵۰ و ص ۲۵۱.

مُحَصَّبِ هَمَانَ زِمِينِي است که قریش با بنی کِنَانَه، مواعده و معاهده به امضاء رسانیدند، تا بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب سخت گیرند، با آنها نکاح نکنند، و خرید و فروش ننمایند، و مراوده و معاشرت ننمایند، تا زمانی که مُحَمَّد را تسلیم آنان کنند، و آنها آن حضرت را به قتل برسانند.

و این سرزمین را حَيْفِ بَنِي كِنَانَه گویند، یعنی سرزمین پهناور آنها.^۱

و روی این معاهده، سه سال رسول اکرم و مسلمانان در شِعْبِ ابوطالب عليه السلام محبوس بودند. و حضرت ابوطالب با تمام قوا، چه از جهت مالیّه در حدود امکان، و چه از جهت دفاعیه از آنها حمایت می نمود، تا وقتی که معلوم شد به إعجاز آن حضرت و إخبار آن حضرت، معاهده نامه را موربانه خورده است، و فقط نام خدا را بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ باقی گذارده است.

و حضرت ابوطالب عليه السلام والد ماجد أمير المؤمنين عليه السلام این اشعار نغز و

راقی را در حمایت رسول خدا در این هنگام سروده است:

- | | | |
|---|------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|
| ۱ | وَاللّٰهِ لَنْ يَصْلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ | حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ دَفِيْنَا |
| ۲ | فَاَصْدَعُ بِأَمْرِكَ مَا عَلِيكَ غَضَاضَةٌ | وَأَبْشُرُ بِذَآكَ وَقَرْمِيْكَ عِيُوْنَا |
| ۳ | وَدَعَوْتَنِي وَعَلِمْتُ أَنَّكَ نَاصِحِي | وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَكُنْتَ تَمَّ أَمِيْنَا |
| ۴ | وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ دِيْنَ مُحَمَّدٍ | مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنَا ^۲ |

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۵.

۲- کتاب «مؤمن قریش» تألیف خُنَیْزِي ص ۱۶۱. و در پاورقی مصادر آن را بدین طریق بیان کرده است: «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ۳/۳۰۶، و «السیرة النبویة» ۸۵ و ۱/۱۹۷، و «ثمرات الأوراق» ۲/۴، و «العباس» ۲۲ و ۲۳، و «هاشم و أمیة» ۱۶۷، و «کشاف» ۱/۴۴۸ و نیز ۲/۱۰، و «تذکرة الخواص» ۹، و «معجم القبور» ۱/۱۸۶، و «المناقب» ۳۴، و «دیوان أیطالب» ۷، و «أعیان الشیعة» ۳۹/۱۲۸، و بیت أوّل در «سیرة حلییه» ۱/۳۲۲، و دو بیت اخیر در «إصابة» ۴/۱۱۶، و در کتاب «حجّت» ۶۳ به مصادر عدیده ای اسناد داده شده است، و در «شیخ أبطح» ۲۷ به عدّه ای از مصادر اسناد داده شده است، و در ص ۸۸ ایضاً و در کتاب «الغدیر» ۷/۳۳۴ به مراجع متعددی ارجاع داده شده است، و گفته است که تُعَلَّبِي در تفسیرش روایت کرده است، و گفته است: در صحت نقل این ابیات از ابوطالب، مقاتل، و عبدالله بن عَبَّاس، و قاسم بن مَحْضَرَة، و عطاء بن دینار، اتفاق دارند، همچنانکه بَرَزْجِي از کلام معروف أیطالب شمرده است، و این ابیات را بیهقی در «دلائل النبوة» چنانکه شارح «کشاف» در ج ۲ ص ۱۰ گوید، از طریق ابن اسحاق، از یعقوب بن عَتْبِيَة بن مُغِيْرَة بن أَخْسَن تخریج کرده است.

۱- «سوگند به خداوند که هیچگاه با تمام قوا و جمعیت خود، دستشان به تو نخواهد رسید، مگر آن زمان که من سرم را بر خشت لحد بگذارم، و در زیر خاک مدفون گردم!

۲- تو دعوت خود را چهاراً اعلان کن! برای تو کمبود و کوتاهی و شکستی نیست! و بشارت باد تو را به این اعلام، که با آن چشم‌هایی را تر و تازه می‌کنی و از خود خرسند می‌گردانی!

۳- تو مرا بدین دین فرا خواندی! و دعوت کردی! و من می‌دانم که تو نصیحت و اندرز خود را بر من تمام کردی! و حقاً تو در این دعوت، صادق و راستگوئی، و پیوسته نیز در آنجا آمین بودی!

۴- و حقاً من دانسته‌ام که: دین محمد از جهت اِتقان و استحکام، از بهترین ادیان و مذاهبی است که در میان مردمان بوده است.»

این زمین ابطح همان زمینی است که رسول الله در بدو ورود به مکه در آنجا وارد شدند، و به خانه‌های مکه وارد نشدند، و فرمودند: من در شهری که از آنجا هجرت کردم، منزل نمی‌گزینم.

و این زمین چون خصوص همان محلّ معاهده قریش با بنی کنانه است، لذا رسول خدا ﷺ برای اعلان عظمت و پیروزی اسلام، در این زمین وارد شدند، هم قبل از وقوف به عرفات و هم بعد از وقوف. و روی همین امر چون در شب سیزدهم در مینی از رسول خدا پرسیدند: فردا شما در کجا وارد می‌شوید؟! در جواب فرمود: نَحْنُ نَأْزِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِحَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ - يَعْنِي الْمُحَصَّبَ^۱ - «ما فردا ان شاء الله در حَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ یعنی در مُحَصَّب وارد می‌شویم.»

در حدیث آمده است که آن حضرت قصد نزول در مُحَصَّب را نمودند مُرَاغَمَةً



و حقیر گوید: أبا الفداء که از عامه است در تاریخ خود، این اشعار را برای اثبات همین امر ذکر کرده است، و بعضی از این ابیات را ابن هشام در «فَطْرُ النَّدَى» در باب تمیز، و نیز سَیُّوطی در «شرح الفیه ابن مالک» در افعال مدح و ذم برای اثبات بعضی از مسائل نحویه استشهد آورده‌اند.

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۰۵، و نیز در ص ۱۹۹.

لِمَا كَانَ تَمَالَى عَلَيْهِ كُفَّارُ قُرَيْشٍ لَمَّا كَتَبُوا الصَّحِيفَةَ مِنْ مُصَارَمَةِ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ حَتَّى يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ..

«به جهت رَغَمِ أَنْفِ آن معاونت و اجتماع قریش، در نوشتن صحیفه و عهدنامه، در بریدن و قطع کردن با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، تا رسول خدا ﷺ را به آنان تسلیم نمایند.»

و همچنین در عام الفتح (سنه هشتم از هجرت) که رسول خدا مکه را فتح کردند، و محلّ نزول خود را در مُحَصَّب قرار دادند، و علیهذا نزول در مُحَصَّب پس از وقوف به عرفات سنتی است مرغوب و ممدوح.

و لیکن آنچه از روایات شیعه بر می آید، این سنت، برای کسانی است که همانند رسول الله در نَفَرِ دَوْمِ وارد مکه می شوند.^۱

رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در مُحَصَّب بجای آوردند: فَهَجَعَ هَجْعَةً أَوْ رَقَدَ رَقْدَةً^۲ قدری کوتاه به پشت خوابیده و استراحت کردند و خوابیدند. فلهدا سنت است که حاجی چون از منی می آید، در مسجد حصباء که همان محلّ نزول رسول الله در محصّب است، قدری به پشت استراحت کند، و سپس به سوی مکه برود.

در این حال رسول خدا ﷺ به حجاج اذن در رحیل به بیت الله الحرام و طواف نساء یا وداع را دادند^۳، و خود وجود مبارک با حضرت امیرالمؤمنین العظیمین و بی بی عالم: حضرت صدیقه علیهما السلام و حسنین و زینبین، و سایر متعلقات قبل از نماز صبح به بیت الله الحرام آمدند که طواف بجای آورند، و نماز طواف را بگزارند.

أُمِّ سَلَمَةَ: زوج بزرگوار رسول خدا می گوید: من کسالت داشتم و به رسول الله عرض کردم.

حضرت فرمود: تو طواف خود را در دنبال جمعیت بر روی شتر انجام بده! و

۱- «المحجة البيضاء» ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۰۶.

۳- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

من در آخر جمعیت طائفین بر روی شتر خودم طواف می‌کردم، که رسیدم به رسول الله که در کنار بیت‌الله ایستاده بود مشغول نماز صبح با جماعتی از مسلمین بود، و آن حضرت در نماز سوره وَ الطُّورِ وَ كِتَابِ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنشُورٍ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ را قرائت می‌فرمود.^۱

رسول اکرم بعد از نماز صبح طواف بجای آوردند و در مُلتَزَم (محلّی است بین حجرالأسود، و در کعبه) توقف کردند و مدتی دعا کردند، و سپس صورت و سینه خود را به ملتزم چسبانیدند، بطویکه جسد مبارک آن حضرت به جدار کعبه چسبیده بود.^۲ رسول الله مقداری از آب زمزم با خود برداشتند^۳ و هر وقت از خصوص غزوه و یا حج و یا عمره باز می‌گشتند سه مرتبه می‌گفتند: اَللّهُ اَكْبَرُ اللهُ اَكْبَرُ، و پس از آن می‌گفتند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اَبْنُونِ، عَابِدُونِ، سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.^۴

رسول خدا ﷺ چون وارد مکه شدند، از بالای مکه: ثَنِيَّةُ كَدَاءُ (ثَنِيَّةَ به معنای گردنه، و راهی است که به گردنه منتهی می‌شود، و اسم آن کدَاءُ به فتح کاف، و مدّ می‌باشد) وارد شدند و چون از مکه خارج شدند از پائین مکه: ثَنِيَّةُ كُدَى (به ضمّ کاف، و قصر می‌باشد) خارج شدند.^۵

تمام مدت اقامت آن حضرت در مکه ده روز طول کشید:^۶ روز یکشنبه پنجم ذوالحجّه وارد مکه شدند، و تا روز چهارشنبه در أَبطَح ماندند، و سپس به سوی عرفات حرکت کردند، شب پنجشنبه در منی ماندند، و روز پنجشنبه که عرفه بود در عرفات، و روز جمعه که روز عید بود در منی، و روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه تا ظهر در منی برای انجام مناسک منی اقامت کردند، شب سه‌شنبه در مکه در أَبطَح و نزدیک اذان

۱ تا ۳- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

۴- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۷، و «سیره حلییه» ج ۳، ص ۳۰۷، و «حیب السیر» ج ۱، جزء ۳، ص ۴۱۲.

۵- «سیره حلییه» ج ۳، ص ۳۰۷، و «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۶۶۶.

صبح به بیت‌الله آمده، پس از طواف و نماز صبح روز سه‌شنبه از مکه خارج و به صوب مدینه منوره رهسپار شدند.

کاروان حجّاج از مکه خارج شده و به سوی جُحْفَه و غدیر خم می‌روند، غدیر خم محلّ اعلان و اظهار ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، وه چه مقام عظیمی، وه چه اعلان خطیری!

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ الْوَصِيَّ هُوَ الَّذِي أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ الْوَصِيَّ هُوَ الَّذِي
أَتَى الزَّكَاةَ وَكَانَ فِي الْمِحْرَابِ حُكْمُ الْغَدِيرِ لَهُ عَلَى الْأَصْحَابِ

«آیا ندانستید که وصی رسول خدا آن کسی است که در محراب عبادت به سائل صدقه و زکات داد؟!»

آیا ندانستید که وصی رسول خدا آن کسی است که در روز غدیر حکم ولایت و امامت او بر جمیع اصحاب رسول خدا جاری شد؟!»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

۱- صاحب بن عباد، بنا به نقل «الغدیر» ج ۴، ص ۶۶.

